

5.2

5.2

۵۹۷- دستورالطباء المعروف باختيار قاسمی للکلمه محمد قاسم الملقب
 بهند و شاه الاستربادی و المشهور بفرشته مولفانک فرشته المذموم فی
 ج ۳ ص ۲۷۲ یقل عن کتابه هذا فی مخزن الأدویه ثلثه
 الذی الفصح ۱۱۱۵ الذریعه ج ۸ ص ۱۵۰

بازرسی شد
 ۲۷ - ۲۶



بازدید شد
 ۱۳۸۲

۵۲۴۴

کتابخانه مجلس شورای ملی
 ۵۲۷۵

| | |
|--------------------------------|----------------|
| کتابخانه مجلس شورای ملی | |
| کتاب دستورالطباء | شماره ثبت کتاب |
| مؤلف میر قاسم هندوش الاستربادی | ۵۲۳۴۸ |
| موضوع | شماره قفسه |
| ۵۵۲۱ | |

کتاب - فهرست شده -
 ۵۵۲۱

۵۹۷- دستورالطباء المعروف باختيار قاسمی للکلمه محمد قاسم الملقب
 بهند و شاه الاستربادی و المشهور بفرشته مولفانک فرشته المذموم فی
 ج ۳ ص ۲۷۲ یقل عن کتابه هذا فی مخزن الأدویه ثلثه
 الذی الفصح ۱۱۱۵ الذریعه ج ۸ ص ۱۵۰

بازرسی شد
 ۲۷ - ۲۶



بازدید شد
 ۱۳۸۲

۵۲۴۴

کتابخانه مجلس شورای ملی
 ۵۲۷۵

| | |
|--------------------------------|----------------|
| کتابخانه مجلس شورای ملی | |
| کتاب دستورالطباء | شماره ثبت کتاب |
| مؤلف میر قاسم هندوش الاستربادی | ۵۲۳۴۸ |
| موضوع | شماره قفسه |
| ۵۵۲۱ | |

کتاب - فهرست شده -
 ۵۵۲۱

۵۹۷- دستورالطباء المعروف باختیار قاسمی لکھنؤ محمد قاسم ملقب
 بہندرشاہ الأستریادی والمشہور بفرشتہ مولفانک فرشتہ المذہب فی
 ج ۳ ص ۲۷۲ یقل عن کتابہ هذا فی مخزن الأدویۃ ثلثا
 الذی الفی ۱۱۱۵ الذریعہ ج ۸ ص ۱۵۰

بازرسی شد
 ۲۶ - ۲۷



بازدید شد
 ۱۳۸۲

۸
۱
۱
۸
۸
۳
۵
۶
۸
۷
۶
۱۰
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۵۱
۸۱
۷۱
۶۱
۰۸
۱۸
۸۸

کتابخانه موزه و مرکز اسنادی
 ۵۲۷۵
 کتابخانه مجلس شورای ملی
 کتاب دستورالطباء
 مؤلف میر قاسم ہندوش الأستریادی
 موضوع
 شماره ثبت کتاب
 ۵۵۲۱
 ۵۲۴۴

کتابی - فهرست شده
 ۵۵۲۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 حمد و ثناء ابرار که بر حکم و **ارسلناک الایمان** را یات شوکت
 محمدی صلی الله علیه و آله و سلم مرتفع ساخته زمام امور مخلوقات در قفسه
 قدرتش گذاشت و ابواب رحمت رحمت بر روی خلائق گشوده و حاصل عقد
 تمام ایشان برای عالم ادای او مفوض گردانید و چون مدار نظام جهان
 و معرفت خداوندان موقوف بر صحت ابدان نبی نوع انسانست هرگز
 آن شهر ستمیان علم زبان فصیح باین باین کلام وحی نشان گویا ساخت
العلم علیان علم الانبیاء و علم الابدان اینجهت مسود و راقی
 قاسم الملک بنده و شاه المشهور بفرشته دران علم شریف معالکمن
 نموده برخی از عمر کرامتیه حرف کرد و بعد از مطالعه کتب این فن که در
 ایران و توران و عربستان متداول است طبیعت راغب بطالع کتب

۲
 مندر و نشان گردید و چون علمی و علمی طب ایشان را در نهایت استحکام
 است واجب و لازم دانست که جهت غرضانی که بحکیمه اسلام مزین بوده و دران دیار
 روزگار بسری برسد و از فصول و هوا اکثر الاختلال آن مملکت بواسطه اطلای
 ندارد و طرز معالجات اطباء آن ولایت چنانکه باید بنمید اندیشید که الاوقات
 کتابی مشهور از فوائد و قواعد و ضوابط طب ایشان و تدبیر از الی امراض که بحسب
 ظاهر خالی از غرضاتی نیست مذکور خواص و مزاج ادویه و اغذیه و اسامی آنها که
 به تلفظ در آوردن آن بری از اشکالی نبود و تعلم در آورده از خود بر صفحه
 کاغذ یادگاری گذارد و **دوم** غرض نقیشت کرد با زمانه که هستی را غنی بیند تقای
 امید از ناظران بعین غایت نظر کردند و این نسخ کرامی که موسوم است
دستور الاطباء مشتمل بر مقدمه و سه مقاله خاتمه است **مقدمه** در ذکر ارکان
 بدن و اختلاط و غیره **مقاله اول** در خواص ادویه و اغذیه مفرد و **مقاله دوم**
 در مرکبات مشهوره **مقاله سیم** در معالجات علل بطریق اجمال **خاتمه** در ذکر
 انواع مزه و قسوت مالک راجع مسکون **مقدمه** در اصول بدن و جراحان
 و این مقدمه منبسطی بر نه فایده است **فایده اول** در کیفیت ارکان بدن
 که دوات نامند و هفت دانند **فایده دوم** در کیفیت اختلاط که دو ک نوعند

و سه انگارند **فایده** **سیم** در شرح خاص که تفت کوبید و پنج شمارند
 در اظفار علی که سه قسم مفرد و چهار نوع مرکب دانند **فایده** **بنج** در
 امراض که بدو مع فایده **ششم** در شرایط عشره که بر طیب و اجزای
فایده **هفتم** در تفصیل فصول که رت خوانند و شش پیدا رند **فایده**
هشتم در ترتیب طعام خوردن و غسل کردن که واجب دانند **فایده**
 در ضوابط اصلاح نقل و بدیهی اغذیه و اشربه که اجتناب نامند **فایده**
اول در کیفیت اصول دارگان بدن و ان نزد ایشان هفت است
 کیلوس خون کوشش پیداستخوان مغز منی کیلوس رارس ناز
 و خون را رکت و کوشش را منش و پیه را مید و استخوان را رومضرا
 رخ و منی را سکر اما لطوبت کیلوس که رس نامند کوبید هر غذائی که
 دارد معده کرد و بعد از گذشتن سه هزار و پانزده کل که سی و چهار
 پاس و دو کوبی باشد رس شود و بعد از گذشتن هفتاد و سه کوب
 گفته شد از رس خون شود و بجهل اندام در آید و خون حیض را ازین
 رس دانند از غنی که در جگر متکون گردد و مصنف کتاب ششست
 که از حکمای معتبرین است گوید اگر کسی سوال نماید که هرگاه از رس بود

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

می باید از روزی که مولود شروع در اکل غذا کند خون حیض جاری گردد جواب
 آنست که روز بروز قدر از رس خون حیض میشود اما تا به مرتبه کمال نرسد
 نمیکرد و مثال گو که از بدو نشو با غنچه باشد اما تا به کمال نرسد و شکفته شود
 ظاهر میشود و همچنین بعد از مدت مذکوره از خون کوشش شود و از کوب
 پیه متکون گردد و از پیه استخوان نهد و از استخوان مغز پیه رسد و از
 مغز منی و باین حساب از روزی که غذا خورده شود تا زمانی که منی گردد
 روزی باید و فقه منی و حیض بیک پنج است در اطفال نیز موجود است
 اما در سن بلوغت ظاهر میشود و کوبید خاصیت رس بخا صیت نامند
 مانند رقیق لطیف سرد مایل با اعتدال باشد و منور و تازه کنده بدن بود
 و رس دل پیش جل رود و دل تقدیر که ضرر دارد گرفته نزد جگر سپردند
 و بعد از آنکه آنها نیز هفت خود بر گیرند بقوتی که از دل رسند اندر آمده
 بجمعیدن ساری گردد مثل سریان آب در اوراق گل و این خلاف
 حکای ماست چه مایک و نیم که کیلوس نخت بجگر رود و طبع یافته انکاه
 رسد پس از آن به پست و چهار رک که بدل متصل است در آمده در
 بدن منتشر گردد و در رس را دو قسم دانند پخته و خام و خام را دو معنی گفته اند

یکی آنکه از کی آتش معده ماکول یا بخته ماند و آنرا **آمرس** خوانند چه که آنم یعنی
 خام است دوم آنکه طبع مافیه باشد اما در قسم معده گردد و بعضی گویند کیلوس
 خواه در قعر معده بخته شده باشد خواه نشسته خون در قسم معده فساد پیدا
 کند و اخلاط تلث که در کیلوس است فساد بهر ساند آنم **زس** است بهر تقدیر
 آنم **زس** عبارت از کیلوس فاسد است و از آن امراض غیر مکرر ناشی شود
 و در اسرار الاطباء از سرور کاینات نقل میکنند که اهل حشر خون فلفص حال بود
 یکدیگر کنند چنان معلوم شود که بیشتر از ناگواری در طعام و شراب مرده با
 و هرگاه آنم **زس** با باد و بلغم و صفرا که جایجا در اندام می باشد اینخه مزاج
 را نیز فاسد گرداند و هر چه در جری ری حواس خمس در کما، شرابین است که
 بک مسدود گشته جمیع قوا از حالت خود بیفتند آنرا **سام** و **وک** خوانند و همچنین
 با هر یک از شش دماست دیگر که آمیز و بنام آن خوانند مانند **سام** زکات
 و **سام** منس غیره و **سام** اهل هند خلط خام را گویند و خلط فلفص یافته را **زس**
 خوانند و افراط و تقصیر هر یک از این هفت دماست را اسباب و علامات و
 از جمله امراض شمرده اند و علاج قرار داده **علامات کی و زیادتی کیلوس**
 کیلوس نقصان پذیرد زبان و حلق و دندان خشک گردد و سخن کتب حشر

سبب کیلوس
 سبب زس

نباید و گاهی بدرجه اعلی رسد **علاج کی** در تقویت معده کوشیدن است و
 غذای لطیف که از وی کیلوس زیاد گردد بدن سرد و سفید شود و مغال
 سست گردد و دوده و سرنه و کزنگی سینه و کم اشتهائی و قی بدید **علاج**
زیادتی فاقه و پیداری و غرغره شیره زنجبیل ترشح ترشی و تبخیر و بینک و یا
 جوشانیدن زنجبیل خشک و قنفل خوردن **علامات کی و زیادتی خون**
 هرگاه خون کم شود و کما و پوست بدن خشک گردد و بر چیزهای سرد و ترش
 رغبت افتد و از غسل کردن بآب سرد کف دست و پا سفید شود **علاج کی**
 از نماند ادویه و دفع بلغم اشتبا کرده بهند و کندک آملسا را با ادویه
 گرم و تر کندک بولا و مقتول یا ادویه گرم و تر که خون لطیف بفرزاید و هرگاه
 خون زیاد گردد **علاج زیادتی** از چیزهای که خون افزاست اجتناب کردن
 و قصد وجامت و تغلبل غذا **علامات کی و زیادتی گوشت** هرگاه گوشت
 کم شود گوشت بدن دندان و ساق و پایی خشک گردد و دنیا کوش و نشیند
علاج کی هر چه بلغم افزاست خوردن و گوشت جانورانی که بیشتر گوشت
 میخورد باشد بجای بردن و هرگاه گوشت زیاد شود علامات معلوم
 است **علاج زیادتی** هر چه صفرا افزاست خوردن **علامات کی و زیادتی**

هرگاه پیرکم گردد و کد اخن کید و جملای گوشت خشکی را بد و شخص روز بروز
ضعیف شود **علاج** کی شیر و شیرینی و گوشت و ماش و هر چه بلغم افزاست
و بعد از طعام در خلط آب نوشیدن و غم و اندیشه نچو در راه ندادن و خواب
و استراحت کردن و هرگاه پیر فزون گردد و ضیق النفس پدید آید و ضعیف
باشد قلبه کند که اگر ایستاده باشد در نشستن ایستادن نماید **علاج** زیاده
او و به دفع بلغم کار فرمودن و هر صبح عمل آب آمیخته آشامیدن **فصل**
کی و زیاتی استخوان هرگاه استخوان بجا هیچ استخوانان در دگر و در
و ناخن و دندان بریزد **علاج** کی شیر و روغن خورون و بهین حقه کردن
و هرگاه استخوان فزون گردد آن مکان بلند نماید و ناخن بر ناخن براند
از قسم زیادتی استخوان است **علاج** زیادتی دفع قلبه بلغم نمودن
علامات کی و زیاتی مغز هرگاه مغز استخوان کم گردد چنان معلوم شود
که استخوان خالیست و در این سر پدید آید و چشم تیرگی نماید و در استخوان
رفته رفته رفته افتد **علاج** کی شیر و شیرینی و گوشت و هر چه اذان بلغم
فزاید کار بندد و هرگاه مغز استخوان زیاده شود چشمتیرا کران گردد و
مغاصیل بر شود و کرمها آنگشتان بزرگ گردد و اندام قوی چرب نماید **علاج**

زیادتی

زیادتی هر چه برای دفع بلغم بکار آید کار بندد و جماع بسیار کند و طعام کم خورد **فصل**
کی و زیادتی منی هرگاه منی کم گردد و وقت مجامعت انزال دیر شود و منی
کم بر آید و گاه باشد خون بجای منی بر آید و در خصیه و قضیب سوزش پدید
آید **علاج** کی چیزهای بلغم افراکار فرمودن و هرگاه منی بسیار شود و غایت
بر جماع بسیار افتد باید که جماع کند و کرم منی بنجد گشته سنگ شایسته
گردد **علاج** زیادتی جماع با فراط و چیزهای چرب و شیرین خوردن و زیاده
کشیدن فایده **دوم در ذکر اخلاط** و این فایده مبینی بر منته فصل است
فصل اول در خلط باد فصل دوم در خلط بلغم فصل سوم در خلط صفرا
جکای هند خلط را دوک نامند و معنی خلط چنین گفته اند که صلاح و فساد
بافت و مات اذان باشد و آن پیش ایشان سه است باد و بلغم و
صفرا و سودا را از جمله اخلاط می شمارند و میگویند اگر چه در بدن موجود
است اما آن مرض است نه خلط چون جز بدن است مانند مانند گوشت
و سودا و خون سوخته است که از آمیزش باد سرد و خشک شده رنگ
تیره بهر ساینده است چه هرگاه باد با خون آمیزد آنرا سرد و خشک گردانند
سیاه گرداند و از سبب خشکی مانند در خون نماید و اگر باد بلغم آمیزد و آنرا

از حالت طبیعی گردانیده سرد و خشک سازد و سودای غیر طبیعی بطنم بهر سده
 گذرک چون با صفرا آمیز سودای غیر طبیعی صفرا پدید آید و فاعل اینها همه باد
 پس مایه باید باد را که موجب صلاح و فساد خون و صفرا و بطنم است
 کرده اخلاط شماییم و دفع غلبه آن مایه تا مرض سودا از ایل گردد و درین
 بحث سخن بسیار است از نظایر اندیشیده سکوت اختیار نمود **فصل اول**
در خواص خلط باد باد را سرد و خشک و سبک و درشت و لطیف
 و کثیر الطرحه و سریع السیر و محرک دیگر اخلاط دانند و گویند مرکب بطنم و صفرا
 باد است و آنرا را برداشته حرکت فرماید و در صحت و مرض غلبش اثری
 تر از دیگر اخلاط بودی تواند یک طایفه الین در تمام بدن سیر کند و بهر
 مخلوط گردد و مزاج آن بهر سانه اگر با گرمی آمیز گرم گردد و اگر با سردی سرد
 اگر با خشکی خشک و اگر با تری تر و اخلاط ثلث اگر چه در جمیع اندام سار
 باشند لیک گویند معدن باد و ذرات است تا سرانگشتان پای و همه
 صفرا معدن و امعای عالی و معدن بطنم سینه و دست و گردن هر کدام باد
 بسیار گردد یا از سبب مثلا و به بعضی را غیر شود دیده شود از جای خود
 کرده زور بر صفرا آورد و از آن بر داشته رو بطنم نهد و از آن نیز برداشته اول

باغضای

باغضای غلبه شل سرد کردن رساند و اگر فساد قوی بود از آنجا بجمع بدن تر
 کند و تا بجلد نرسد و در هیچ جا ارام نگردد و حکای هند باد را پنج قسم دانند
 و گذرک بطنم و صفرا را نیز پنج نوع شمارند یکی از آن پنج قسم باد را پستان
 نامند و گویند مقام آن سرد بود و جوانان کاهش کلو با نهند و عقل و فهم
 و بینائی از دست **دوم** را اذان خوانند مقام آن دماغ باشد و درود
 در سینه نماید جمله اذان را که خنجر و چنان کم و سخن گفتن و صاف طبعی
 بوی دارد **سیم** را اسنان گویند مقام آن ناف بود و در رختای بالاتر
 باشد حفظ ماکول و مشروب و نفخ مواد دهد کردن فضل از کیلوس کو
 منسوب است **چهارم** را آبان نامند مقام آن مقعد باشد و در
 و خستین و قضیب و شانه نزد نماید و بیرون آورنده منی و خون جنین
 و بول و غایط باشد **پنجم** را دیان خوانند مقام آن جمله اندام بود و شیر
 زدن و تیراندن و هر چه حرکت در آن باشد از دست و امانه و حکما
 که برای باد نوشته شده در حالت صحت است اما اگر بسبی از اسباب باد
 پدید آید و تمام اندام پهن گشته از هر یک قسم باشد زده نوع علت حادث
 گردد که جمیع هشتاد علت بادی باشد حکیم کامل و طبیب صادق باید که آنرا

دانائی تدبیر آن بخوبی و قدم بر شاه راه صواب گذاشته طریق خطای خود را
 هند جهت دفع حمله علی بادی این ادویه مفروده و مرتبه اتقاب کرده برضحه
 روزگار و اوراق بیل و نهار ثبت نموده اند تا سرکشگان وادی ریخ
 را دایل و نادی کشته بمنزله مقصود صحت رسانند **خرانه ادویه مفروده طایفه**
احود یعنی کرفس، **بنک** یعنی انکه، **جوان** یعنی نانچه، **برمی** یعنی زرنبا
 یا کمان، **بید** یعنی رو سخت، **زرنبا** یعنی بید، **پیشینا** کوه کل یعنی مقل ازرق
 پیشین یعنی ساج، **سج** یعنی قرقه، **بای** برنگ، **برنگ** کابی، **بان** یعنی
 کمان، **الهندی** یعنی شیطرح، **جوک** یعنی خاص، **بوک** کمان، **ریعی** بون
 از منی، **کوک** یعنی خار خشک، **کیمو** که یعنی کندم خوشبو، **مشک** و **عطر**
 عود اگر با دبان کشیند زنجبیل قند مندی، **بلبله**، **بلبله**، **آله**، **ترنج**، **نک**
 برز و نذیره سفید، **نک** مندی، **شاور** یعنی بوزیدان
 فلفل کرده فلفل و راز فلفل و قرقنل **جوب** ناز، **تیل** سرشفت **تیل**
 قاقله آسکنده **ارنی** پنج **ارنی** پنج **کوچ**، **جوب** و **برک**، **گلو**، **تیغ**، **تلخ**، **بلخ**
پیشین، **آلمش**، **تالین**، **کرو**، **پاول**، **بنا**، **رنکی**، **کای**، **پیل**، **کچ**، **پیل**، **کرا**
مندی، **منندی**، **آل**، **آل**، **هنگو**، **تری**، **هونش**، **ازین** ادویه چند دارد

با طبیعت

با طبیعت موافق باشد اختیار کنند و از آن سفوف سازند و یا حبش
 ساخته بخورند و یا خوشایند بنوشند و اگر بعضی این ادویه با روغن سرشفت
 و یا کفیه بپزند و بدان خفته کنند یا شافیه بردارند یا در گوش بچکانند نیز
 نافع آید **ادویه مرکبه دافع باد فلفلیین**، **فلفلیور**، **کرفس**، **بادیان**، **خرفه**
 و **برک**، **جوب**، **ناز**، **شیطرح**، **نکسنگ**، **برنگ**، **کابی**، **نرنگ** یک درم یک پاره
 ده درم زنجبیل ده درم پوست هلیله زرد بخورم قند کنده مندی
 که سه ساله باشد سی و چهار درم ادویه را کوفته و پیخته با قند مندر
 یک درم و نیم حب بنده و صبح و شام یک حب با آب گرم بخورند با دقت
 اندام و درد پشت و مقعد دفع گردد و علت های بلغمی نیز برطرف شود
جگر، **انکه**، **فلفلیین**، **برنگ**، **زیره**، **سبید**، **وزک**، **بادیه**، **بنا**، **رنکی**، **پیشین**
رنیک، **پیشین**، **جوک**، **پیشین**، **زنجبیل**، **سرشفت**، **کرو**، **جمله**، **بر**، **کوفته**، **پیخته**
 دو وزن ادویه سفوف هلیله بلبله آله و سه وزن ادویه **پیشین**
 که عبارت از هلیجات باشد مقل ازرق و اصل نموده و قدری روغن
 کاه کرده بوزن یک درم حب بنده و هر روز یک حب با شند بخورند
 انواع عمل با دوی ویرقان و کم اشتنای و درد سین و سیلان منی و بواسیر

وخلقه و در ب که بهندی سینه که نری گویند جمله دفع کرد و اگر امراض با دلی بر
جلد رخته باشد این سفوف بر بدن مالیدن نفع عظیم بخشد **اجزای آن**
عود اگر سنبل الطیب اسکنند زرد نباد تنگ مشک گوته زرد چوبه
دار چوبه اگر دوش را سوده مع اردو عس فها هارند و بالند
دیگر انواع روغن جنوب بر بدن مالیدن بسبب نفعست خاصه روغن شتر
و بلا در و آتشکند روغن ستا و زنجبیل **دیگر** بهترین و دای دافع
امراض با دلی اینست **اجزای آن** نمکسنگ نانو خاه انکه چونک برنگ
کابی برابر سوده هفت نوبت در آب ترنج حبسا بنده خشک کنند
و هفت کرت در شیر و بر خشک و هفت نوبت در شیر زنجبیل و دیگر
مرتب بشور و بخور آنگاه بوزن یک درم حب ساخته فها هارند و روغن لاجین
با آب جغرات یا دوع یا ترشی ترنج یک حب بخورند **دیگر** اگر خواهند که با د
و فقه بدر کنند بهترین خللج حقه است و اگر خواهند که تب را بچ و ملائمت
وقع نمایند خوشترین دوا مالیدن روغن و سفوف مذکور **دیگر** باید که
خود را گرم نگه دارند و غذای مناسب بخورند و آن اینست **غذای مناسب**
مزاج با دلی گوشت کوه نان کندم کننده روغن ستور خاصه روغن کدو شیر

انکه خام

انکه خام نباشد با گوشت بز یا چیز دیگر نخته شده باشد گوشت بز جوان آب نخور
نیم کوب حب اقلت که بهندی کلمی گویند ماش گوشت در آب ترشه
ترنج سبزی و شکوفه ستا و زنجبیل گوته شبت اجغرات و دوع کا
مغز بادام مغزیسته مغز گردان مغز جغزه مغز بادام و بجان ترب نازک
بکری نمک مقشر و برنج خشک و پست آب چاه **چیزهای ناموافق** خواب
روز بیداری شب آب سرد شیرینی روغن خام لوبیا عدس نمک
غیر مقشر و در دست شراب و جلع با فراط از این چیزها که ذکر کرده شد
اجتناب لازم دارند و باید دانست که حکای هند با دلی مزاج را دوع و زار
داده اند یکی انکه خلقتش با دلی باشد دوم انکه با داری غلبه کرده باشد
علامات خداوند خلقت با دلی صورت و فعلش پسند خلق نباشد و
جشم خود و موی اندام خشک بود و در عقل و هوشش قوی باشد
و در محبت و دوستیش قصوری و آزارش با آزار و این شکسته
ماند و سخن بسیار گوید و شتاب گوید و گشت هم داشته باشد و قلیل
العرو کثیر الغصه و بی مهر و متکبر و فراغت طلب بود و بر سر و دوش و خنده
و انبساط رخت نماید و شوروی و شیرینی و ترشی بخورد و زود زود گشت

صاف و بزم و چنانچه در بیداری لطافت و نظافت بود و در خواب سبزه و زرد
و انما پسند و فعلش را با فعال بعض طایران نیکو مانند طاووس کند
و یکب تشبیه کرده اند و بلغم را نیز پنج قسم دانسته اند یکی آدلیک و آن در سینه
بود و قوت دهنده بلغم دل و تنی گاه باشد **دوم** کلیدک و آن بالای
باشد و مددک شرا و سگ و بعضی گویند با دالت او را که شراست
سیم بود خشک و آن در آماس یعنی فرسوده بود فعال از غفونی بود و بود
و مان از بخار آنست بر چرخورده شود از امضی ساخته بقدر معده
سپارد **چهارم** تر یک و آن در سر و رطوبت چشم از دست **پنجم** شلک
و آن در مفاصل بود و مبداء را ملایم نگه دارد و این در زمان حیات
بلغم است در وقت فساد از آنکه خود نقل کند و در جمیع بدن پهن
شده علل متضاده پیدا کرد و چنانکه گذشت معدن اصل بلغم سینه
و دست کردن است و ادویه مفرومه و مرکب انتخابی دافع بلغم است
خرانه ادویه مفرومه دافع بلغم اشجار انکه به باله سفید یعنی خرس
شاه ترچ زرد چوبه نار نمکسنگ هبلله بلبله آمله نشوین
یعنی تر باد این یعنی خنطل **الاجی** یعنی قافله زنجبیل نانو خاه باد

پس تشبیه عام با سیم خاص بود فصل **دوم در خلط بلغم و آن** با قضا
مند فضله کیلوس است و طبیعت آن سرد و تر و شور و بود و قلیل
و ملایم و لزج باشد صفت تحمل در داری و خاموشی از دست **اصطلاح**
علامات بلغمی مزاج خداوند بلغم در کار است بود و بر مصایب صاف
و در محبت و دوستی ثابت و در محنت و مشقت بر بار و بر خویشا
و متعلقان مهربان و بر زردستان و دوستان مشفق و با پدر و
و صاحب و استاد و ادب و بر جوانمردی راغب یک زود و نظیر زرسند
و بعد از آنکه بطور آرد خواب آرد و از غایت جیاز و درج نبود لیکن
بعد از بیدار زود صلح هم کنند و کینه در دل نگه داشته در دنیا شام
باشد و قدر مشقت بداند و سرگسی آشکار نکند و در نظر غریز بود
سخنش معتد و غذا که خورد و یکایک از قوت ینفقه و ضعیف نکند
و کم گیر بود چنانچه در طفلی نیز که کینه و بغض را تلخ و تیز و گرم و خشک
پیشتر خورد و و خشم قوی دل باشد و با سباب خانه نیکو و ارسد و بر
قادر بود یک با فراط نکند و سینه اش پهن باشد و زاع و در از پیشانی
کشاده موی سر و ریش یک ابرو سیاه و انبوه بود و چشمش زک باشد و ادا

صاف

در خانه گفته آید غذای مخالف به هم مزاج خفیات شیر آب بر ترب طعام
 رسیده خواب روز و شبی که با غایت سرد باشد فصل **سرم و غلط**
صفرا به آنکه زود حکائی مذهب صفا گرم در در تفریق و عاود سرخ المکره و سبک
 بود و بعضی گویند هر غرضی حرارتی و آتشی از دوا آتش معده صفرا
 و بعضی گویند که صفرا از آتش معده است و مبدوی محقق پاک است
 گویند که صفرا فصل خون است و خشم کردن و عطش بیدار و موصلت
 سبب شربت نمودن بصفا میش با و تعلق دارد و جای صفرا معده و
 عالی است و خداوند صفرا بدین صفات موصوف بود **و اطلاق صفرا**
صفرائی مزاج تر و خف و جابک و عجول و کثیر الغصه و متوسط العروق و قلیل
 و زود خشم و صاحب نفس قوی و در شرح کردن مال دیر بود و مرکب
 امور صعب گردد و یک بر مصایب و محن صابر بود و گفته کسی غلبه
 و کسان را که ترسیده با و ناه آنند ناه و ده و حمایت کند و با وجود آنکه
 غلبه و دقت نشود و بنوعی و متامل نه باشد و بر جود و ناشاید
 زود و در غلبه ناپه و چیزهای ترش و شیرین و خف و زخم نوا و در وقت
 بسیار کند و عرقش فی الجمله بوی بود و موی سر و ریش نرم و باریک

و کثرت

و گوشت اندامش کم بود و مفاصل سست و پیری بروز و غلبه زهر که صفرا
 نوبت غریبی کم سازد و در خواب آتش و چیزهای سرخ بیشترند و
 با فعال بعضی حیوانات در زنده مانده مانند پرنده و پلنگ و پورینه و صفرا
 نیز خف و قسم دانند یکی آنکه یک مقام آن میان حد و چشم بود و دیگر
 و مقام آن پوست جلاد نام بود و سیم سادک مقام آن دل بود و چهارم
 ریچک مقام آن قمر معده بود و کیوس را اورنگ دهد و حافظه بود و خاصه
 فی که بخیر و لالت کند و غیرت نیز از او باشد و بطور آورنده اراد است
 پاک و مقام آن قمر معده بود و چهار قسم صفرا را قوت دهد و نفی و نه
 ماکون و مشرب است لهذا با جابک موسوم است چه که با جابک نفی و نه
 را گویند و این مانند با دستان جدا کننده کیوس از فصل بود و **مزاج صفرا**
مفرد و ان صفرا غلبه بر اکثریت که پخت یا پخته با آه سیاه و سفید بود
 زرد و جو به پا دل یا دونه گونی یا جی و زردی شیرین کند و در کلبه
 بیلکه آنکه تر با همان پیشو را زبانه فاقه خف بل و جی کنگر خف
 کنگری صندل کل میلو فو کا فو را کون و زود و جی و جی و جی و جی و جی
 ناروان اصل السوس اکبر سازد و پخته مشکک کل مر و آید

و آن زوایان پنج است چهار مشهور آب و خاک و آتش و باد
 و پنجم اکاس و معنی اکاس عوام گویند آسمانست و خاص گویند
 بخوف است اکاس است و اکاس بی هوا نمیشود و اسامی خاص
 زبان مندی نیست بزرگ آب و آتش و آتش و آتش و آتش و آتش
 را مکانی معین کنند و پنج چیز متعلق دانند **بزرگ** یعنی زمین مکان
 شامه بود استخوان گوشت رک پوست چربی بوی متعلق با
ایند یعنی آب مکان آن زبان است عرق بول خون منی لعاب
 بوی مشوب است **اکس** یعنی آتش مکان آن چشم بود و کرسکی
 تشکی قدر حال حرص از دست و اند یعنی باد مکان آن پوست
 باشد قبض بسط سخن گفتن حرکت قوت بوی متعلق است
اکاس یعنی خوف مکان آن گوش است بیوشی خواب تمام
 فیان غلبه غم از دست **ناید** به **مفرد و مرکب**
 به آنکه زود حکائی مذهب صفا گرم و مرکب هفت است مفرد آنکه علت
 از غلبه یک خلط باشد و آن سه است بادی و بلغمی و صفرائی و
 مرکب آنکه از دو خلط یا سه خلط پدید آید و این چهار است یکی با صفرا

خرمای سنگ شکن ادویه **مرکب** **ان** صفرا مزاج تر و ناپه بیلکه بیلکه
 آنکه بر سر سوده مقدار یک درم و نیم با آب سب سازد و هر روز یک
 بخورد و **ناید** که در دفع صفرا و تفریق قاطع است کشمش (الاجبی) کل
 بیلو فو و زود شیرین کا را سنگی کیر ساد مر و آید کشته بر آب و
 با آب صندل سخی نایند و مقدار یک درم حب ساخته نگاه دارد و
 عند الحاجة با آب سرد بخورد و در جراحت صفرائی خاصه سرخ داده را
 نیز دفع کند **غذای موافق صفرائی مزاج** روغن ستور برنج مشک
 جو کندم مسکه شیر قو زنی ساک بونگانی و امثال اینها **غذای**
مخالف صفرائی روغن کنی جغز است باد کتان سرکه زنجبیل
 سید و روغن خاصه روغن ترش و هر چه تیز و حار و ترش و شور باشد
 و در غنای که با بعضی خاص حار کرده باشد و جماع و در آفتاب کشتن
 و جامه سرخ و سیاه پوشیدن نیز مضر است **کلیه** اگر خوانند که صفرا
 را دفع کند بدینچه چیز بهتر از مسهل نیست و اگر خوانند بنده و جی
 و مر و روغن نایند و صفرائی طبیعی نقصان پذیرد به از خوردن
 روغن ستور هر صبح ناشتا **ناید** به **سیم** در ذکر غم حرکت خوانند

و آن

و از آنکه خوانند و در موضع بلغم و از آنکه بلغم صغری مع بلغم و از آنکه
 و سترگ که بیدارم اگر سر خط در آن باشد و از آنکه خوانند و از آنکه
 آن صحت و هرگاه خطی از اخلاط ثلث با و خط یا سه خط غالب است
 شوریده شود و مسکن خویش گذارند یکی از هفت و مات که در فایده
 اول ذکر کرده شد و در آید و هنوز از آن در پوست و غیره ظاهر نشده باشد
 اهل خند نخست منفع و دهنده منفع را با یک گویند و منفع نه نوع است
 گرمی آفتاب گرمی آتش گرمی بخار گرمی آب گرمی پوشش گرمی
 حرکت گرمی خفا گرمی اطمینان گرمی استعمال آدویه حاره و اخلاط و خفا
 و آدویه خراشه منفع نیست و بخار فلفله و جوگ یعنی پنج فلفل که
 شیطرج فلفله را از هلیل که در تخم کرفس با یک از آنکه بیدار و
 شوره یعنی سبزی که در نزد آنرا همان گوشت نیست و از آنکه جو یعنی لسان
 العصافیه و تخم بنما و صندل و ساووی و یو و دار که بیدار و آنکه
 موافق حال و بده کاره و یا سفوف و یا حب ساخته بعضی را سه روز
 و بعضی را هفت روز و نه روز نگاه می اندازد و کار کنند تا در تجزیه آن خط
 نفع یافته شده بتقدیم رسد اگر از بیماری طویانی که راه در دست تها و دیگر

نکرده

باشد و دفع آن نوعی که شود که بزودی دفع کرد و یا با استعمال آدویه با ذی
 یا خنثی و در آنکه از بیماری طویانی که شته بعضی در آید و از آنکه
 بزچک گویند در تجزیه آن تجزیه نمایند و بتدریج و در علاج کنند که شته
 که خط نفع یافته را بخار آنکه که است موافق آن عمل نمایند مثلا اگر گرم
 مجده نزدیک بود و دفعی دفع نمایند و اگر در قمر غده باشد بتدریج و اگر در
 اسافل بود بخنده و اگر در مری و خلق باشد بغرغره و چون علامات خط
 غالب بر جلد ظاهر شود مثل دمل و جذام و برص و سلسله و سینه و دم
 و تب و جملات و قلع و قمع و اخلاط و خفا و کار کنند و استعمال کردن
 عمل اول یعنی محال بیشتر متعارف اهل هند است و بی ضرورت بتدریج
 و خنده قیام نمایند تا حرارت غریزی نقصان نیابد و در عمل دوم یعنی
 قلع اخلاط نفع یافته بیشتر متعارف مردم ولایت است و چون از
 روی نمیدک میکنند فی الجمله وقت سبیل و از آن دق و خنده و نمودن
 و در حفظ حرارت غریزی بیکو شوند و عملی حال چنین خط را که گفته شد
 بغیر منفع در مقام دفع شدن خطا غریز است فاما اگر خط فاسد گردد
 و یکی از هفت و مات در نیامده باشد مثل فساد و کیلوس که بخار و دیگر

ما بین
 که باشد
 حج
 قوی

و اما آنکه آتشش نکرده باشد نخست فاقه یعنی اساک نماید و چون اندک
 تخفیف یا بد منفع پروازند بعد محال خوانند و اگر احتیاج شود مسهل
 بدهند این است آنچه در کتب معتبره ایشان است اما رسم اهالی هند که
 معاصر این مولف اند آنست که چنین خط را بمنفع قوی و فاقه علاج کنند
 و بتدریج و قوی و خنده التفات نمایند چنانکه بسیار دیده شده که بیست
 بلکه یکماه مریض را اساک نموده اند و در قلع خط بمسمل و غیره و چون
 نکرده فاما از آنکه اکثری را از آنکه گشته قوی تجزیه رفته است و چنانکه
 هلاک گردیده اند پس بهتر آنکه بدستوری که محقق بنام بخت گفته و در
 و دیگر کتب ایشان مثل شربت و ست ستر لوی و نیکت و غیره مسهل
 عمل نمایند و اساک بقدر طاقت نمایند بعد منفع دهند اگر بهمان دفعه
 شد قیام و اگر نه چوبیده ملایم دهند که و دست اطلاق شده فساد و کیلوس
 خواه تب باشد خواه نه بر طرف شود فایده نیم و در آنکه اراض باید
 دانست که اراض جسمانی را علاج برد و قسم است یکی شود و حق و آن
 این است که اخلاط را قلع نموده عین جنس بیرون آورد و این بر چهار
 نوع است یکی ریچک یعنی مسهل اخلاط اشیا فادوم سنت گرم یعنی

سیم

سیم و سن یعنی قیام در ماس و کل کل یعنی سوط و غرغره و دوم سمن یعنی
 سیم و نیم و وی آنست که اخلاط را در جای خود تجزیه برد و اخلاط اشیا
 سمن بلغم که در تجزیه بلغم رتبه سروری و در شده کند است که بخندین
 صفات موصوفت و سمن صفرا که رتبه ستری دارد و در قیام کا و است
 خاصه که بنا شنا خورند و سمن باد که رتبه برتری دارد و تیلهاست یعنی
 روغن جنوب و غیره چون لفظ اکلاط اشیا و سمن و سمن و سمن و سمن
 بلغم قی است و بیشتر سمن صفرا سمن و سمن و سمن و سمن و سمن
 حقه خاصه که تیل داشته باشد فایده ششم در شربت و شربت و شربت
 خرم ده چیز بر طبیب لازم است تا در معالجه مکر خطا افتد یکی به بند که
 خط و در که ام اصلی از اصول است یعنی در کیلوس است با در خون
 یا در کشت یا در استخوان و دوم ولایت و زیم را بخار آورده سیم
 فصل هوا به بند چهارم توت مریض نیم اشتها و مقدار غذای بعضی
 ششم عادت مریض نیم مریض ششم طبیعت مریض که با
 است با بلغم یا صفرا و دو خط است یا سه خط سمن و سمن یعنی حالتها
 مریض معلوم کند مثل آنکه بلغم اول روز خنده میکند و با در آن روز صفرا

نیان روز دهم ششون یعنی استقلال و عود مبادی اجار مرض قوی را
از روی غرور مسلک انجاشته با استقلال باشد و طبیب فانی فایده دوا را
مسلک بد و بجهتین بر عکس مرض مسلک باشد و مرض بیدار نموده و
کند و طبیب عظمی بر آن غلت گذاشته و از روی دهنده **طیب** میاید
که هر روز بلکه هر ساعت بسط طریق احوال مریض معلوم کند **اول**
یعنی بیدار **دوم** به ششون یعنی بدست مالیدن **سیم** به پرسن یعنی
پرسیدن چه مثلا از بیدار آنکه کس بسیار را اندام او نشسته قیاس
کند که خطی چرب غالب گشته و از تنفر نور و کس بداند که تری در جسم
فایده و کدک از نبض مالیدن معلوم نماید که کدام خط غالب است و چنان
از استفسار حال صبح و پیشین و شام مفهوم خود سازد **فایده هفتم**
در ذکر فصول و این فایده مشتمل بر شش فصل است **فصل اول**
در هیئت رت **فصل دوم** در شش رت **فصل سیم** در نسبت رت
فصل چهارم در کثرت رت **فصل پنجم** در برکات رت **فصل ششم**
شور رت بد آنکه حکای مدهر دوا را فطری قرار داده سالی شش
فصل کرده اند و فصل را رت نامیده و دستور العملی بنهشته که در مریض

کدام

کدام خط غالب کرد و چه چیز باید خورد و عرک را چه نوع مریض باید بر دوا
ماهها بدین موجب است تا که پوس ماه به پاک چیت آبشاک
چیت آبشاک و آن به با دوزن آسین و گایک و دوا ماه سابق را که پاک
و پوس باشد و مطابق بود به قریب قوس و چیت رت خوانند
و گویند درین فصل باد را چه است یعنی حکم دوزن روان و بلغزد
یعنی وزیر و پیش دست چیزهای شیرین بیشتر باید خورد و دوا ماه
و پاک را که مطابق جدی و دوا باشد شش رت نامند و درین
فصل نیز غلبه از باد بود و تفاوت نباشد جز این که چیزهای تلخ درین
فصل بیشتر باید خورد و دوا به چیت و پاک را که مطابق حوت و حمل بود
بست رت گویند درین فصل حکم بلغم باشد و باد پیش دست چیزهای
زحمت بیشتر باید خورد و دوا به چیت و اسار را که شش رت نامند و درین
فصل که مطابق ثور و جوزا بود حکم صفر باشد و پیش دست باد
چیزهای تیز بیشتر باید خورد و دوا به ساون و بهادون را که مطابق
سرطان و اسد باشد بر کثرت خوانند حکم باد بود و صفر پیش
دست چیزهای ترس بیشتر باید خورد و دوا به آسین و گایک را که مطابق

خورد چه از سبب بستگی سمات حرارت متوجه درون شده اشتباه وقت
باشد را زیاد و بیساز و دوزن دامت باد و دوا به نیکوست و درین هوا
آب حوض باید خورد و اگر بلیله خورده و با زنجیل خورد و اگر ترنج خورده با انگور
و فلفلیان و اگر خواهد که طبیعت نرم گردد و چون برنگ بکار برد **اجزای آن**
برنگ آمل شیطرح مرکب یکدم زرد سفید سه درم فندک سه درم و از زود درم
و دوزن غلظه ساز و باب کم خور و دستور العمل **فصل ششم** چون
آفتاب بخدی و دوا آید آن دوا ماه و پاک و آن فصل باشد شش رت
بدستور فصل هیئت عمل نماید و چون درین فصل سرما زیاد است
خود را از سرما بیشتر محفوظ دارند و طعام خشک خورند و شند و سنگ
داد و بر تلخ بکار برند و هلیله اگر خورند با فلفله را زورند و درین فصل
بیر آب حوض مطلوب است و یا آب نهری که بنوی مغرب جریان داشته باشد
دستور العمل فصل نسبت چون آفتاب بحت و محل آید آن دوا ماه را
چیت و پاک و آن فصل باشد نسبت خوانند بلغم حکم بود و باد پیش دست
در مقامی که سایه خوب داشته باشد و باد جنوبی رسد مسکن باید نمود
و غذای لطیف سبک خشک باید خورد و از غذای غلیظ تر و چرب و ترش

سببه و میزان بود شور رت گویند صفر را حکم باشد و پیش دست
باد چیزهای شور بیشتر باید خورد و از این فصول سه فصل سابق را **اول**
کال خوانند یعنی ایام که باده چه آذان در لغت مندی یعنی گرفتاری
است چون این سه فصل که هیئت و شش و بست باشد وقت
از حیوانات و نباتات میگردیدین اسم خوانند و سه فصل دیگر را
که بر شش و بر کثرت و شور بود **مرک کال** نامند یعنی نهم شده چون قوتی
که در فصول سابق رفته است با زنی آید بدین اسم نامیده شد
العمل فصل هیئت چنانکه گذشت هرگاه آفتاب در غروب و قوس
باشد آن فصل را هیئت نامند بلغم و رطوبات میل انجا و کنند
و چون خلاصه حال است باد انجا داده قوی کرد و چیزهای شیرین
و گرم و باد شکن باید خورد و بدن را با روعن کف و دیو چرب
و در مقامی که باد را داضل بود سکونت باید نمود و وقت غلبه
سرما نزدیک آتش نشست و زور کردن و چیزهای کران بردن
و ادویه خاره مانند زنجیل و فلفلیان و غیره خوردن خود را گرم
باید نگاه داشت و در ورسیم جی مت باید کرد و طعام چرب و سنگین

خورد

و در خاصیت نیز معتدل باید و نه بسیار باید و نه کم و آنچه با هم نباید خورد
 اینست **نقل از کتاب ناک** بخت گوشت ماهی و ترب ماهی و ترب ماهی سیاه شده
 شیر ساق نیلو و که اهل هند بسیار می خوردند ساکنین کهنی و با قلا و اقل
 خضیات مثل ترب و کدو و اقسام ترشی با انواع شیر گوشت مرغ خاکی
 با ماست و روغن که ماهی بریان کرده باشند با فلفل را زنده و روغن که
 هر دو در وزن برابر باشند و باید داشت که اگر خداوند معده قوی گاهی
 از این ممنوعات بخورد چندان قصوری ندارد اما ضعیف المعده ابتلا
 کند و دیگر مراد از با هم خوردن آنست که در معده یکجا بماند پس اگر
 ترب خورد و هنوز یکسوس نشده ماهی بخورد یا که با هم خورده باشند
تاییده نموده در اصلاح نقل و بد بعضی اقدیه و شرابه که گاهی می خوردند نقل
 و بد بعضی را از چرخن خوانند و جهت نقل و بد بعضی جدا گانه مصلح نقل و
 اند موافق ترشی از آنست میناید نقل اقسام گوشت را مصلح گاهی که
 بندی باشد و یا گری که مانند خیار خربود و یا جو که نقل انواع آورده را
 مصلح آب گرم و یا نحوه آنست که نقل غذای کندم را مصلح خیار با درنگ
 نقل روغن و بهر را مصلح ترشی نارنج و لیمو و سرکه و روغن ترش و از بخت

و سرخ انار و ترنگ یعنی ماهی سبزه که باید که نرم کرده قدری بخوردند نقل
 و کف و جو را مصلح خضیات که نقل و دیگر جو با آب و ترب ماهی و سیاه و
 و حدس مصلح سرکه هندی که کدشت و باغ ارنی نقل اقسام ساکن و دیگر
 خضیات مانند که با دجیان و زردک و ترب و شلغم و غیره را مصلح
 روغن سرشفت و یا فلفل که روغن العجایب نقل شیر و لیمو و در شیر خنده
 باشند و روغن شیرین و یا منک آب و من الغرایب نقل گنمل را مصلح کبله
 بود و مغز کتیل نیز نیکوست قدری بر آتش بریان کرده بخوردند نقل
 شراب را مصلح شد مع آب نقل انلی را که عبارت از تر باشد مصلح
 روغن کفیل نقل گردیده را مصلح قند سیاه نقل مغز را کیل را مصلح
 بود و برنج خام نیز خاییده و خوردن نفع بخشد نقل آینه اگر کم بود شیرین
 و اگر بسیار باشد زنجبیل و کدو خوردن نقل کبله را مصلح آب گرم نقل
 را مصلح ترشی با درنگ نقل اقسام خرما را مصلح فلفل که نقل جامون و
 پیل یعنی رگمان الهندی را مصلح زنجبیل و نقل انجروش و کله خوانند
 مصلح آب شیشه نقل انکورو اگر و نیلو و سکنانه را مصلح سکنانه
 مانند نقل کوه و نارنگی را مصلح شکر سرخ نقل شکر را مصلح ترشی

و این آرزو باید که با وسيله که با اودان خوانند داشته باشد ششم آنکه در هر هفته
 دارد و اخل کرده بخورد و این آرزو نیست که با سر کردن که با بر آن نامند
 داشته باشد **هفتم** آنکه مریض دارد پیش کذا رده و زمان زمان اندکی
 اندکی بخورد و زاجت زایل گردد و این مناسب حال نه زهر خورده و فوایق
 و خشیان غلبه کرده باشد **هشتم** آنکه دارو با فله ایمنه بخورد و این باقی
 بی ال انگس است که ضعف معده داشته باشد و هم آنکه دارو را اول و آخر
 بخورد و این کسی را لایق است که رسته داشته باشد و هم آنکه شکام خور
 خورد و این آرزو نیست که ضعیف باشد **هفتم اول و دوم** که ادویه مفیده
بر چند باب برابر با بابت پوشیده فاند که مؤلف قلم بر قلم گذارشته نقل از
 کتب معتبره حکمای هند شنید که بخت و ست سر و کوی و بخت و غیره داشته
 اگر در منو ابط علاج بعضی علل تعاون و در خواص منسراج ادویه خلاف ظاهر
 از سبب اختلاف قواعد حکمای هند خواهد بود و مؤلف از اندیشه تطویل هم
 جابرین اختصار میجو ده بجای که بنا بر فواید طبی خواص اشیا فی الجمله برخاسته
 ظاهر کرد و درج مینماید **باب الاول فی حروف الالف** آب و فارسی زبان
 اینه گویند و آن میوه است سفیدی از لیمو و قوی صیف و قوی

نقل آب سرد را مصلح آب گرم و کذا بر عکس نقل انواع نیز را مصلح
 ستور نقل اقسام شوری را مصلح آب شسته برنج و السلام و دیگر حبس
 چتر زرد حکای هنده موم است و ملل مختلفه پدید آورده و با دوشم دوم
 بول سیم غایط چهارم عطسه پنجم فازه ششم سرفه هفتم نفس ششم کنگلی
 فتم تشنگی دهم خواب یازدهم کرب و دوازدهم قی میزد و هم منی تفصیل
 کیفیت خوردن و اوقات استعمال آن حکمای هند اوقات است
 ادویه و ترب خوردن آراوده قسم مقرر کرده اند یکی آنکه و اردو
 صبح زود خورد و بعد از هضم و غذا میل کند و این برای انگس است
 که غلط بلغم بر غالب بود یا بنیه اش قوی باشد و هم آنکه بخورد و خوردن
 دو غذا نیز میل نماید و این آرزو که با داسا فل احسا که هندی با و اینان
 گویند داشته باشد سیم آنکه دارو در وسط طعام خورد و این مناسب حال
 کسی است که با داف و معده که اهل هند با و ستان گویند داشته باشد
 چهارم آنکه و ابعدا کل غذای فاصله بخورد و این منرا و است با گس
 که با و جمع به آن که با و بیان خوانند داشته باشد پنجم آنکه دارو را چند
 کند و بعد از خوردن دو سه قلم قسمی بخورده باشد تا با طعام خورده شود

و باغی باغی را با زواجل مختلف است چون کوچک بود و استخوان که بالای آن
باشد و آنرا جانی گویند سخت نشده باشد ترش و زحمات و گرم و تیز و خوش
بود و عظمای خلق و در کند و امراض بلیغ و صفرا و خون زیاد سازد و چون
النفس را در دماغ و معدده دفع کند و نسک را اندکی نرم سازد و چون
با غلظت و تنگ بدارد و چون زنده مرقه و خون خوش کند و چون استخوان را
سخت سازد و نیز به این خاصیت دارد و ایندنی خوش نشاید و صفرا
و حرارت افزاید و جوشتش کینه و دهن حادث سازد و تپ و دراز
و سرفه پیدا آورد و باید ایند که مطلقا در ترش نباشد بجا بر نهد و نیز
اینه شیرین است که در مایه صفت بخندد و در بیشتر از آن اگر چه ایند
گردد و شیرین شود و در مرتبه کمال نخواهد بود پس اولی است که در آن
وقت از خوردن ایند خود را نگاه دارد و چون ایند بخندد و شیرین کرد
با دود و صفرا و بلیغ و تشنگی و ماندگی و در نایب و زب سارد و حرارت می
مزی و دان و قیغ ناید و منی افزاید و خوردن وقت بخندد و قیغ گردد
و فوراً فراید و جمیع امراض بلیغ و صفرا و بادی و اقسام فساد خون
مانند جذام و برص و غیره را منهدم است و انواع اسهال حتی خون و سنگه را

نافع

نافع باشد و قبض کند یک باید اصلا ترشی و در فی بود و اگر بادرش خوردند
بدن بیشتر دهد و باضم و بلین بود و طریق و در آن است که اگر نرم نشد
بدست مالیده نرم کند و سر او را که بشاخ چسبیده فی باشد سوراخ کرده با
بیشتر خند تا چرخ صغیر مانده که آنرا اهل مندرج نامند بیرون آید بعد
بسان بسان مادر مرغان در دماغ گرفته و نرمی شیرینش ممکن است
او خورده نشود چه همان مغز است که از خوردن سوهم رسد از خوردن نشد
اینه نیز مقصور است و بعضی از حکمای هند از این ملاحظه شیرین را از
جانه نازک پالوده خورند و بکار در بریده خوردن نیز از خجست بسی شفا
است و بعد از خوردن ایند سفوف در جمل و در غش شیرین تازه اندکی
نخوردند که مصلح نفع وی است و در تغلیظ و تلطیف طعام و شراب گویند
و ایند بر سه قسم است یکی را رای است گویند و آن درست مرقه و شیرین
و متوسط القوام گویند و اکثر اینهای خرد تنگ پوست بدین صفات باشد
و ایند درست مرقه است که هر چند بخورد طبیعت از او نفرت نکند اگر
مغلی گردد و دوم حکما را آج است و وی است که با صفات مذکوره شیرین
اش غلیظ و خوش قوام بود سوهم از صفات مذکوره خالی باشد قسم اول

بهتر است از دویم و سوهم از سوهم پوست ساق ایند و پوست خج دی
و مغز تخم او سرده زخم و خوشبود و قابض بود و مرقه و من و در و کل و در
او قابض و باضم و اینه صحرای غلظت مختلفه پیدا آورد و اگر خام آن قیغ
خوب شود اشتها آورنده و مرقه و دان بخندد و ایند را نشاید بنامش
خوردن چه که نزد اهل هند پانزده میوه است که خوردن آنها بر نهار منع
است و اینه از آنجمله است سوهم این چند میوه است که خوردنش بر نهار
بدتر بود و هر چه در آری تو در نهار نجانم و مغز را کیل و کج و کیش
چاروی است و اینی و تار و تیل کن را کنگیری است و کنگیر با را کنگیر
سب است و ایند و کنگر و آتش خوار اما در آن دو قسم بود ترش
و شیرین ترش وی دافع باد و بلیغ باشد و شیرین دافع بلیغ و باد و صفرا
هر دو را دفع بود و مطلقا نهار شیرین در ترش سرد قابض و سبک
و زخم بود است باید آورد و لطیف کننده معده و جگر گرم باشد و غیر
و کوفت بدن را بل سازد و از بجا کوی کوی است و چنانچه طبع طبع
شد که اگر ترش و کله صحرای و کویست بخندد و جمیع ترشها را
صفرا اند الی ای و آن قافله است و سوهم بود و در بزرگ در غرض

نزدیک

نزدیک سوهم معتدل بود و تلخ و خوشبو باشد صفرا و عظمای بادی و بلیغ را
در کند و مغز و پوست و سوهم جمیع و الی بزرگ اوی بود از کوی کوی
یعنی پیدا کرد و سوهم بود سرخ و سفید تلخ و تیز و گرم بود بلیغ و تب و ضیق
و سرفه و اماس و عظمای خونی و دوران سروی مزی و دان دفع کند و
روغن تخم وی ملین باشد اما این و آن خطا است و سوهم بود
بزرگ و در خاص نزدیک سوهم اند تلخ و تیز و نه و مسهل اخلاط صفرا و بلیغ
بود و چون بر او رام صلب بود و بر ساینده طمانند محمل و منفع باشد
و خطا بزرگ را اهل کمن کنگر تلخ و خربزه تلخ نیز خوانند و شیرین و تلخ
و شیرین بود صفرا و در ساند و منی زیاد کند و عظمای پیری دفع کند
و قوت بدن دهد و ایند تلخ بود و در مرقه و عظمای سینه و تبار
دفع کند و آنرا تلخ و سرد بود صفرا و بلیغ و سرفه و ریشهای کند و گرم
دفع کند و روشنی با همه افزاید و یک قسم دیگر آن می باشد که از آبستر
گویند و بزرگ تر نیز خوانند و آن نیز تلخ بود و سرفه را و در کند و منی را بقیغ
و مقهره اگر خورد حامله کرد و آتلی زخم و ترش و سرد بود و دافع صفرا
و در کمن پیدا میشود و ایند زود سوهم تلخ مرقه بود و عظمای پیری

در پشم و برقان و اما سرش نافه بود و در جبهه پنداشود و در سر و دانه پنداشود
 تیز و سرد بود و صفرا و خون و بلغم و برقان و دوده و سر و سوزناک و تباهی
 تب و دق و غشایان را از این کندی میگویند که در دهن که از دوده
 بهر سردی و پنداشود که پنداشود و این مبالغه است و در خواص آن
 اگر دق و تیز و گرم بود و چهره روشن سازد و باد و بلغم و قوی و در دهن و سرد
 مری دهن و بدنه و دق و قوی بخشد و این دکان بر دو قسم است
 یکی سفید و دیگری زرد و در هر کدام بسوئسگر است یعنی لغت مندی نماند
 غلیظه دارد و سرد و تیز و گرم بود و گرم شکم و امعاء و غیره و در غایده و سفید
 از جمله ریهان دانند آنگاه که سکه بخندد و زخم و ترش باشد بلغم
 و غلتهای باد و بلغم و قوی و دهن و دهن خوش سازد و اشتباهای طعام
 بدن را فایده بخشد آنگاه که سرخ و سرد و تیز و بلغم و باد و زخم
 و بریشما و خارش و دهن را قوی کند و قابض باشد و معده بود و اسهال
 اکثر برانند که آن بهمن سفید است و تیز و گرم و بلغم و بدوی بود و قوی
 دهد و سرد و دهن و بریشما و غلتهای کهن را نافه بود و اندوی بری با صوره

در پشم و برقان و اما سرش نافه بود و در جبهه پنداشود و در سر و دانه پنداشود
 تیز و سرد بود و صفرا و خون و بلغم و برقان و دوده و سر و سوزناک و تباهی
 تب و دق و غشایان را از این کندی میگویند که در دهن که از دوده
 بهر سردی و پنداشود که پنداشود و این مبالغه است و در خواص آن
 اگر دق و تیز و گرم بود و چهره روشن سازد و باد و بلغم و قوی و در دهن و سرد
 مری دهن و بدنه و دق و قوی بخشد و این دکان بر دو قسم است
 یکی سفید و دیگری زرد و در هر کدام بسوئسگر است یعنی لغت مندی نماند
 غلیظه دارد و سرد و تیز و گرم بود و گرم شکم و امعاء و غیره و در غایده و سفید
 از جمله ریهان دانند آنگاه که سکه بخندد و زخم و ترش باشد بلغم
 و غلتهای باد و بلغم و قوی و دهن و دهن خوش سازد و اشتباهای طعام
 بدن را فایده بخشد آنگاه که سرخ و سرد و تیز و بلغم و باد و زخم
 و بریشما و خارش و دهن را قوی کند و قابض باشد و معده بود و اسهال
 اکثر برانند که آن بهمن سفید است و تیز و گرم و بلغم و بدوی بود و قوی
 دهد و سرد و دهن و بریشما و غلتهای کهن را نافه بود و اندوی بری با صوره

نهر

زهرش و در برشما و ریشما و غلتهای چشم را دور کند و آتش بکشد و ترش
 برشت یعنی بر جانب که آفتاب باشد و بر کمانی با جانب بود و آن
 دو قسم است خرد و بزرگ تلخ و گرم بود و بلغم و در دهنی بادی و قوی بلغمی
 و استسقا و بی مری دهن را سرد و دهن بود و اشتباه او در اشتباه بلغمی
 تلخ و سرد بود و خون با صفرا و سوزناک و اسهال را نافه است **انجلی**
 از جمله سکه است ترش و تیز و اندک گرم بود و اشتباهی طعام و دهن و ترش
 اسهال و بواسیر و بلغم را نافه کند و از آن در نجیل تازه است تیز و
 گرم بود و نافه و مقوی سین و دیکوس و بی شیرین و سرد باشد اما سر و
 صلیق و بلغم و قوی کند **انجلی** است تلخ و تیز و گرم بود و باد و بواسیر و
 بلغم و در دهن و قوی و گرم و قوی را نافه است و اسهال بود و صفرا زاده کند
انجلی چای تیز و بسیار گرم بود و غلتهای سین و بلغم و در دهن و مفاصل را نافه
 و صفرا زاده کند و آن بر روی آب در یابی که مغرب روید مندر است
 میرسد **آب** تلخ و تیز و گرم بود و بلغم و در دهن و گرم سازد
 و صفرا بفراید و قابض بول و شکم بود و آن در کفش باشد تیز و گرم
 سنگ شانه بریزد و بدن بی نور سازد و دهن و نافه خوش کند و قوی

داروی که گوشت را
 بر سر سارو

باده و بلغم و قوی و در غایده و در دهن و قوی و در دهن و قوی و در دهن و قوی
 بسازد و بعضی گویند از جبهه و بعضی گویند درخت و قوی و در دهن و قوی
 و در دهن و قوی و در دهن و قوی و در دهن و قوی و در دهن و قوی
 بسیار ترش و زخم و گرم بود و باد و بلغم و بواسیر و کوفت بدن و اما سر
 دور کند و بی مری دهن را بسیار نافه بود و آن در دهن و قوی و در دهن و قوی
 آتش تلخ و تیز و گرم بود و بلغم و دهن و قوی و در دهن و قوی و در دهن و قوی
 و در دهن و قوی و در دهن و قوی و در دهن و قوی و در دهن و قوی
 مساوی اند اما رنگد تیزی را گویند تیز و گرم بود و دهن و قوی و در دهن و قوی
 و غلتهای باد و در دهن و قوی و در دهن و قوی و در دهن و قوی و در دهن و قوی
 تیز و ترش و گرم و در دهن و قوی و در دهن و قوی و در دهن و قوی و در دهن و قوی
 و ریشما و غلتهای دهن را نافه کند و اینها و آن عبارت از طبع است
 بقیه حکمای هند سرد است صفرا و بلغم و ضیق النفس و در دهن و قوی و در دهن و قوی
 اسهال دفع نماید گویند سحر اما در دهن و قوی و در دهن و قوی و در دهن و قوی
 است باید که با آنجا بکشد و وقت شب بالای طعام بخورد و در دهن و قوی
 معده بود و اسهال و مودافا سکه در سر و سین و صلیق است جذب کرده

کند

بزرگ دعاوات عالی انچو بآن سارند چنانکه امیر خسرو در باب کشتی گوید
 ماه نوی کسروی از سال خواست یک دهگشت بده سال درخت
 ستمیل بود صفرا و بلغم حرارت دفع کند و پوست آن شیرین و زرخیز
 بود بدن را و درشت سازد و سیبونی و آن کلیت در غایت خوشبویی و ملا
 و اکثر اوقات در مندی باشد طبیعت وی سرد بود و در او زخمت و انما
 حرارت که در دمان پیدا شود و صفرا و در کدنه و آن اکثراست
 و بجهت مشهور است و آن نخ درخت است برگ او نیز در گرم بود بلغم و باد
 دفع کند و مغز تخم او زود مضم و مسهل بود و اشتها طعام پیدا کند و در
 شکم را دفع نماید و سیبک و در آن سرخ است نیز و بلغم و گرم بود و بهترین
 است که بسیار سرخ و لغزنده و سنگین و چرب بود و در آتش نسوزد و
 بطریق سیده باشد **سدر بیل** یعنی حب النیل نیز در گرم بود و علقهای را که از
 باد و بلغم و صفرا بود نافع است و چون آنرا با زنجبیل خشک در روغن ساقه
 مسوط کنند سر و مانع را از اخلاط پاک سازد و در سر بلغمی را بیل کند
 سدر پیرین و آن کف در ریاست سرد و زخمت بود بلغم و علقهای با ص
 و خلق و کوش در کدنه ساقه مسهل باشد و دفع باد و بلغم بود ساردان

و آن

و آن بزرگ انشا و است اهل هند ایلیم نیز خوانند که در کشت سید یوی دفع باد و
 صفرا بود و تن را قوت بخشد **سار سولی** و آنرا ساقوری نیز خوانند و گفته شد
 ساندی و آن شود است بوی سلی و باید سرائی و آن عمارد و از کدنه است
 و بیشتر معروف بکودک و کرم است و باید **سنگ بصری** و آن روح قوی است
 پود که چرخه نیز گویند یک آن چرخه که کل او سفید باشد و آن کم نیست **سند**
شوک سیری یعنی نیشکر چون با سم گانده بیشتر شربت در باب کاف گفته شود
 شد و آن چهار نوع بود سفید و زرد و سرخ و سیاه و سفید با چند قسم باشد
 و حکای مندر برای مرگ خاصیتی نوشته اند از اطباء ندریده بزرگ آنست که
 و بهترین نیشکر سفید نیشکر است که آنرا پونده گویند بغایت لطیف و نازک
 و شکسته و شاد است باشد در دمان بخشد و اشتها پدید آورد و صفرا
 دفع نماید و منی و قوت افزا بد واد را بول آورد و صفرا و قوت بود و دیگر
 اقسام سفید را گرم دانند و گویند که بوس آن گرم باشد و نیشکر سیاه را مانده
 نیشکر پونده سفید دانند و نیشکر سرخ را سرد آنرا رند و گویند که بوس آن
 سرد است و نیشکر را چون نهار خوردند دفع صفرا بود و در اشتها طعام تسهل
 باشد و بالای طعام نفاخ بود و بهترین است که نیشکر را بدندان پاک کرده خورد

خاص نیشکر

در لغت هندی بد خوانند

که سینه را منبیه بود و منی افزاید و قوت بخشد و صفرا و نشانند و بول بعضی از
 حکمای باد و بلغم و صفرا سرد و در کدنه مانند انجبات بود **سکند** و آن دو قسم
 بود نیز و بلغم و خوشبویی و اندک شیرین باشد امراض بادی را نافع است بیل
 منند و داخل عطریات سازند و آن درختی بود که از پوست وی ریسبان
سکه مندی و آنرا **ایچمن** و **دکاجی** خوانند و در باب کاف گفته شود **ایچمن**
 فی حرف البشیرین شریف و آن ممت فیه بود و هر که ام نای دارد و با نای
 شیرین و بلغم و ترش و زخمت دانند صفرا و زاید و باد و بلغم قطع نماید و انواع
 زبان و دمان و چشم را نافع است و اشتها آورد و سده بکشد و آتش
 برف و زرد و از کما اخلاط برون کند و قوی بر طرف سازد و منور بدین
 بود و در چهار ماه باندکی و در ماه اول رستان خوردن بهتر است و باید
 دانست که شند را گرم کرده نباید خورد و در هوای گرم نیز منع است و با
 که با آتش گرم کرده باشند و راشای آن کوی سندیاد کرده نباید خورد و دیگر
 یا بانه و حقه که چون آنجا مقصود مضم شدن نیست جایز داشته اند و
 که طعام مضم نشود و شند نشاید و اگر بر بد مضمی طعام شند خورد و سنان زهر
 بود و در خوردن شند اوطا نباید کرد و شند را با آب باران که بیا رجحان

کفر

گرفته باشد نباید خورد و کذا با ترشی و اگر خوانند که لاغرا فیه سازند و عمل را با شیر
 پوشیده سرد کرده آشفته بدیند و اگر خوانند که زهر را لاغرا کنند عمل را با آب بجز
 ساخته بدیند و عمل را با روید و عاره نباید خورد و انواع عمل بنی بنی بنی
 زباد سازد و سیلان منی را نافع بود و عمل هر چند خوش توأم و پاکیزه باشد
 بهتر است شوشا جره و بدن را نورانی سازد و منی بپزد و قوت بدن
 و **شکر** که سرخ و سفید و مسهل بود و چون با صفرا و زرد نماید و جهت از دمان
 منی مثل سبیل است و تب بادی و صفرائی و بلغمی و آماس را نافع است
 و قویب را سخت سازد شوی زرد و جو به صراحی است نیز و شیرین و بلغم
 بود شری تا بسیار شیرین و اندک زخمت بود بلغم افزاید و صفرا دفع نماید
 این در ملبساری باشد شوی ساقه سفید بود سفید و سیاه و زرد و هر قسم
 بدن را نورانی کند و سرد بود و قوی با صفرا و حرارت دفع نماید و قوت بخشد
 شکر که شیرین و سرد بود و دفع او کرد و منی افزاید و قوی با صفرا و
 و آماس و کوفت بدن را دور کند **شکر کف** و گنوا دیزر گویند و آن
 شجرت شیرین و بلغم و گرم بود باد و بلغم و تبای ریجی و بلغمی و صفرا
 را نافع است شکر شیرین و سرد و در مضم بود و صفرا و حرارت و امراض

خونی و دوران سرد و کندی اما شکر سرخ منی افزاید و ملین بود و دافع با
وصفا باشد و اصلاح خون فاسد نماید و بلغم انکیزد و شکر سفید در جمیع
اقوی بود از شکر سرخ و در بعضی تر باشد اما چون اصلاح شود و در
نبود بلغم نیز باید چسباید اهل شد آنست که هر شیرینی که در وی و سبب
نبود بلغم نیز باید و شکر که از غسل میسازد با صواب روشن سازد و در
التهاب و درد و بلغم و صفرا و ضیق النفس و فواق و امراض خونی را ملین
است **شوره** و آن پوره بود که در باروت تشنگ داخل کنند ملین باشد
صفرا زیاده کند چون در آن زم کرده بر دانه های با سیر خفا کند و ساقی
مقدور را بر آتش ملایم بدارند و چند روز باین مداومت کنند و آنرا
بواسیر خفیه مضمحل شده بینند و مجرب است و حبس بل بکشاید که بنده جلاله
محمد اکبر بادشاه را بونجی حبس بل شده و بیج و بهر نکشاید و آخر حکیم محمد صفی
سود شده و در آب حل کرده خوراند و با صواب و در وی و دونه است و دیگر
نیز دافع تنالی شفا بخشد شفا شود و سرد تر است نه با گرم را نافع و تنبا
نویز دافع بود و مرکب صلیب آن باشد **الباب الثامن فی حرف الیاف کبیر**
یعنی زعفران تلخ و تیز باشد و دافع باد و بلغم بود و صفرا زیاده کند و کلف و دهن

در تنها

و بر اجتناب از نیک سازد و متورم بدن باشد و فیاض را دفع کند و بیشتر در خشان سازد
و چون بار دهن سوط کند صداع را برود و با یونس میگوید اگر شکر در صفرا
بر آتش نهاده و دود او گیرند زکام دفع گردد و اگر در چشم کشند سفید چشم کند
ببر و بر صولای که در وی زعفران بود خون بکودل را صاف کند و دیگر را
قوی گرداند و بلطراط زعفران را مفعول الغلوب گفته است از جهت آنکه هرگز
دی بکدرم بخورد از غایت فرج چندان خند که بهوش گردد اندک باید خورد
و کزنده اشتها باطل گردد و کثرتی یعنی تشنگ تلخ و اندک تلکین دانند سردی
و بقوی گرم بود و بلغم دفع نماید یعنی افزاید و باه را قوت دهد و قدری تشنگ
امساک منی نماید و تب را زده و بدوشی و مان برود و کوبند مضر بود بدل و دما
بوییدن کا فور مصلح باشد کبیر یعنی کا فور حله و نیز و سرخ الما نیز و خونی
و سرد بود و بلغم و صفرا و خون فاسد و تشنگی و حرارت و امراض سینه و
و چشم دفع نماید و سیلان منی که از حرارت بود بر طرف سازد و یکس که
زهر داده باشد اگر قدری کا فور بخورد زنده تر میماند و مضر بود و مشهور
جملع و کا فور چهار نوع باشد یکی آنکه از چمن آنکه سه قسم دیگر از جیره دریا
آید از درخت کبیر یعنی موز حاصل شود و کبیر از میان برآید غایت سفید

و بزرگ و زخمان بود و کبیر برک شود و ضعیف تر از وی باشد و هر چه در پنج موز
بهر سرد نبویان بود مانند یک باشد بعضی از حکمای هند کا فور را گرم دانند و
تا ویلات کنند و در مقدمه مسطر گفته است از تطویل اشته در پنج است
کبیر یعنی مغز را کبیر سرد و چرب و در بعضی بود قوت تن بخشند و منی از
دفع منی امساک آرد و سوزش سینه بر د فایط براند ناشنا نماید خورد
کبیر و آن خربزه است شیرین و گرم و تر است مزاج روح دارد زبان
بیان از قند و وصف آن عاجز و قاهر است بنابر آن دم زده که بید
معه است مصلح تشنگین باشد **کلوی** و دانی است مبارک هر چه خفیه
افشام تب طعم او تیز بود و قابض باشد منی افزاید و اشتها پدید آرد و
را قوت دهد و تب و حرارت و سرفه و برقان عینی و حمزه و قی و سیلان
را برود و باد و تلخ و بلغم را قاطع بود و کلوی اگر بار دهن خورند باد دفع کند
و اگر باشد خورند بلغم قطع نماید و اگر نبات خورند صفرا و نوشانه و
کلوی در حلق که سبز و تازه باشد آوی بود و اگر سبز باشد خشک را نیم کوبند
بخوشانند و شیر اش را بنهند و این نوع شیر که بکوبند اهل مندست در کس
که با تیر جیانه نیز کوبند و آن قصب الزیره است و نیز تلخ و خشک سرد بود و

باشد

باشد برای دفع تبهای نظیر است و بلغم و صفرا قطع نماید و سرفه کس را و در کند
کراچال زنجبیل و قابض و قاطع بلغم و صفرا بود و اسهال کند و زنجبیل است
تلخ باشد و بواسیر و اسهال شکر را دافع و مستعمل تازه دی بود و چون خشک
خوش تازه شود و یک درین غرض تشنگ را بجای تازه استعمال کنند **کارا**
تیز و در بعضی و قابض و گرم بود و فواق و سرفه و ضیق النفس و اسهال خونی
را برود و کز قاطع و زنجبیل و گرم بود و بلغم و صفرا بر طرف سازد و تب
حرارت عارضی دفع کند و بسیار نفع است **کارا** که در آن خیار چرب است شیرین
و اندک تلخ و سرد و سیلان است و دافع باد و بلغم بود و قوی و سیلان منی و بسیار
از علتهای نافع بلکه دافع باشد و چندی نیز ملین خاصیت دارد و یک ضعیف
بود **کای پل** تلخ و تیز و زنجبیل باشد بلغم قطع نماید و اشتها پدید آرد و سرفه
و تب را سود دهد و سیلان منی بر طرف سازد و بواسیر را نفع بخشند کبیر بسیار
و تیز و مسهل بود و عمل صفرا و بلغمی و اسهال خونی و تب را نافع کشت قسط
کوبند و آبوت نیز خوانند تلخ و تیز و گرم بود و دافع باد و بلغم باشد و بدن را
سازد و کفین و قویان را خوانند و آن پنج درخت تنهول است گرم و تیز و تلخ
باشد اشتها طعام افزاید و عمل و اسهال دما را بر طرف سازد و کبیر صاف

کند بوی دانه را سبب می یزد و کدشت جفت غمرا ساقش کدشت بوی دارد
 کوته بوی دانه را کدشت نیز نامند و از جمله سببها می باشد و شیرین باشد و
 در وی بود و برخلاف جفت شیرین مثل کدشت می باشد بلکه دافع هر سه خلط و
 وقتی که خوب رسیده باشد قدری شیرینی مزاج ساخته می زند و تمام آن را
 مانند خشک ساخته می دهد و در غلظت و غیره اندازد و بدست آورد و در آن
 که جفت دفع اسهال خواهد صفرائی و بلغمی و خواه فنی باشد داخل سازند که
 در جفت و سرد باشد قاطع صفرا و بلغم بود و در اخلاط را به سازد و بر قانای
 است و سوزاک را بر طرف کند و اسهال منی نماید و این دفع از براده چوب
 و صندل که جفت قوی به یابی شده و نظیر است در روغن ربان کرده با ادویه
 باه مخلوط ساخته در قند سیاه سه ساله بکنند و همچون سازند که کدشت
 غار خشک است و در قند سیاه بود و در کدشت آن شیرین باشد و در قند
 است منی افزاید و قند سیاه سازد و در قند سیاه و سنگ شایه
 بریزد و در قند سیاه و در قند سیاه و در قند سیاه و در قند سیاه
 کبیده و آن قند سیاه است نیز مزه بود قاطع باد باشد و اکثر در تمام داخل
 کدشت ناسد بر طرف ساخته کدشت صانع بود باید که کدشت و در قند سیاه

و سفید

و سفید زنجبیل و شیرین بود اشتها پیدا آورد و در انداز قند و علت کدشت
 ناید که کدشت جبار است از شفا علی است و در او دانی و انالی نیز کدشت
 دودانی شیرین است چون در تازی مانند شیرین از وی آب پیرون اند بپزی
 اسم خود اند کدشت و آن موز است شیرین سرد و اندک زنجبیل و در جفت
 صفرا بود و خاصیت کل آن نیز همین است و بیخ آن گرم شکم را دور کند و بر کدشت
 در شکم را از این سازد و بقول دیگر موز بخورند اندک زنجبیل و شیرین بود و
 بدن دهد منی افزاید و سوز بدن باشد و بجز خوردن فح حاصل شود صفرا
 و خون و دودان سروتنکی را دور نماید و اقسام آن بسیار است رای کدشت
 و سون کدشت و کدشت متبانی بهتر از هر نوع است و خوردن موز ناشناخت است
 و کدشت سه پهلوی بر هضم بود و اشتها بر طرف سازد که کدشت و آن خرماسه
 نوع بود شیرین و سرد و در هضم باشد منی افزاید صفرا و حرارت و در کدشت
 بدن را دور کند و بعضی گویند بجز خوردن فح آورد و قند سیاه و در قند
 سازد و سوز بدن باشد و خون با صفرا و تشنگی و بلغم و در هضم و در هضم
 اشتها طعام براند که باید خورد که کل آن مثل است نیز و قند سیاه و در قند
 و بلغم و سرد و استسقا دفع و قند سیاه و سبب و آس و در هضم و در هضم

عین الیک خوانند و دفع بود یکی سرخ بود یکی سفید و در هضم
 دانی آورد و در کدشت شکم دفع نماید و کدشت شیرین با شیرین سبب
 در چشم کشند کل چشم که کدشت شده باشد دفع شود اما اگر در کدشت مسکه در چشم
 اندازند و در روغن آن چون بر روی سطل کشند صفت بخشد که کدشت را در روغن
 جبر بر کف دست و پاید و ساقی با کش گرم کند اسهال منی شود و کدشت
 بلغمی و بادوی و خونی را با سبب و جرح سازد و جفت سیاه را بک شک و آب
 ساینده بران طلا نماید ماده را بجلل برود و چون داخل او و جفت کشند دفع
 بخشد که کدشت کدشتی و کدشتی که کدشتی و شیرین بود و منی بپزد و خونی که کدشت
 آید باشد و ریشهای کدشت را از این کدشت اگر بوسی که کدشت در آن کدشت
 بدن کسی رسد جگران خارش پیدا کند که اشخاص آن نایب کرد و در کدشت
 بریدن نایبان شود علاج مرکب کدشت و کدشت سبب روشن است کدشت
 نیز دفع و حار و باضم و اشتها آورد و باد و بلغم و کدشت و در کدشت
 از جمله کدشت در دست او در هضم جاد شود و در کدشت سبب روشن است کدشت
 او مرقوم است و آن دو قسم بود یکی را کدشت و کدشت و کدشت را سون کدشت
 فح آورد و سوز بدن باشد و قند سیاه را بک کشد و کدشت و آن کدشت

مقل و کدشت اهل انداز کدشت و در هضم و سبب کدشت کدشت و آن کدشت
 از مقل رزق است بهتر و قوی بود و مقل را نالی اندازد و کدشت کدشت
 یعنی قند سیاه گرم و نیز معتدل باشد هر چند سفید و کدشت کدشت کدشت
 جرب و سوز بود و در قند سیاه و در قند سیاه و در قند سیاه و در قند سیاه
 قطع نماید و بقول بلغمی زباد کند و بعضی بر اندک در افروغن بلغم منی و کدشت
 باد و صفرا از جگر شیرین کدشت و در قند سیاه و در قند سیاه و در قند سیاه
 و بعضی گویند که چون وقت بخت بعضی برای سفیدی قدری سبب الفار سود
 و در آن کشند تا برین بخلاف سایر شیرین قاطع بلغم باشد و کدشت کدشت
 در جمیع صفات از خون و کدشت و کدشت و کدشت و کدشت و کدشت و کدشت
 و چند آن سبب بود و سبب باشد و اکثر غلظت را برود و کدشت کدشت
 ناسه سال روز به است سال چهارم کدشت کدشت کدشت کدشت کدشت
 کدشت سه ساله در کدشت کدشت و در اصل کدشت کدشت کدشت کدشت
 همین قند سیاه نوشته شده اما درین عمر که کدشت کدشت کدشت کدشت
 شده و انسته اند که اکل انقسم معاین برایشان خالی از سوز و کدشت
 بجز کدشت کدشت کدشت کدشت کدشت کدشت کدشت کدشت کدشت کدشت

عین الیک

شیرین در زخم و مسهل بود و اشتها آورده و بلغم صفرا را در رگها
 نیلوفر است سه قسم بود سفید و سرخ و کبود شیرین و خوشبو و دافع صفرا
 و بوی زخم و قابض بود و دردی که بر روی نیلوفر نشیند از ایدم که نامند
 و خواص آن در حرف پاکدشت که چون یعنی کدوم سر و ولین و سنگین و
 و دفع بود و منی بفراید و استخوان شکسته را درست سازد و قوت بدن
 دهد و باد و بلغم را دفع کند **کوکب** بنیابت تلخ و تیز و گرم بود و عمل بلغم را
 قاطع باشد و اشتها پدید آورد و بسیار خنده است زیاده بود و سرد و تیز و گرم
 بسیار آید و بخورد آنم در زخم **کنک** و آن درخت میوه آن است
 بادل نیز خوانند گرم بود و سرد و غلظت های بلغم را و انواع سرد و بلغم معده را تا
 است و اسهال و موی و صفرا و بواسیر را دفع کند و **کوکب** که در آن عبارت
 بنا است تلخ و تیز و گرم و خوشبو بود و بلغم معده و سرد و خفا را بر دفع نماید
 و تان پاک سازد و در خوشبوها کار بندد و یک در دو قسم بود یکی را یکو و
 ناست و دیگری را یکو و بزرگ و خواص نزدیک بر آنجا و اندک در سه قسم
 بود و زرد و کبود و غار و در گرم و زخم و تلخ بود و اشتها طعام زیاده کند و باد
 و بلغم و آکس و غارش و خون فاسد بر طرف سازد و کاک پختن بندگی کاک

کوکب و آن کدوم
 خوشبو را گویند

را گویند

را گویند و پیل فخر را چون کلاغ و خور و آن پشوش کرد و مکه بود و بدین اسم
 خوانند یعنی تر کلاغ و از کیم روح احد شنیده شد کاک پیل ما بر سر آفت
 ظاهر غلط است ما بر سر پندی حکان خوانند و یاد کند و منی است
 و شور مستعمل آن بر کش بود و دردی اندک تلخی با بل شیرین بود گرم است و بلغم
 صفرا و احوال و سرد را دور کند و باقیم باشد و از صاف سازد و کول
 تجست سیاه و بر آنال که مان نیز گویند سرد و شیرین بود و اسهال صفرا را
 دور نماید و دافع بلغم بود و تقویت بدن نماید و دهن را خوش فیه سازد
 کثیر کل است شربت یکجکی دارد و دو قسم بود سفید و سرخ و تیز و سرد و
 بوده قاتل سب باشد **کاک** تلخ و تیز و گرم بود و غلظت های بادی و خونی و غبار
 و بلغم دفع نماید و یکد یعنی قوس الغراب نیم این درخت است کند پیل
 از زرد و جوهر است تیز و شیرین و گرم و سرخ است و تلخ بود و بلغم و باد و سرد و
 و تب را دفع است و غلظت های صفرا را زیاده سازد و کدو نوعی از نمک
 شور و تیز و گرم و زرد و خشم بود و تلخ و گرم و بلغم معده و اسهال در شکم
 را قاطع است **کاک** که آن زرد و انوار و سرخ از اجزای است اندک شور بود
 صفرا را پاک کند و بلغم کم و اشتها پدید آورد و سفیدی چشم را بیل سازد و چون

کوکب
 خنده

کند و اگر باطل شیر خورده بدیند بر فاسدی که در شکم باشد براند و پاک
 بهتر آنکه بایده دند تا آن طفل رسد **ایمن** یعنی ایون جمله غلظت
 که از رطوبت بود و دفع نماید و منی بفراید و قوت بدن بخشد و چون
 باز صفرا را سحوط کند زرد را بر طرف سازد و اگر بر کمرها و او را هم
 نایند و دفع مواد بلغم بود و ایون مندر آن باشد که در زمین
 مالوه پیدا میشود و آن بر چهار نوع است اول سفید و آنرا **کاک**
 گویند دوم سیاه آنرا **کاک** خوانند سیوم زرد آنرا **کاک** نامند
 چهارم مخلوط همه رنگ آنرا **کاک** گویند قسم چهارم هضم طعام
 کند و مازن کشته بود و مازن جوان سازد و کسارت مسهل
 باشد و چون تلخ است بنا بر قوا ایشان باید سرد باشد و حرارت
 ظاهری آن از سبب سه مسامات بود **ایمن** که آنالی مندر کاه
 چند قسم ساک جنگلی را یکی کرده پیزند آنرا **ایمن** گویند شش
 ناضج بود و قوت بدن دهد و چهره نورانی سازد و باد و بلغم و
 صفرا و مزک دهن دفع کند زرد و هضم منی افزاینده و دفع
 آورنده بود و اسهال را معید باشد **ایمن** که یز و نوع بود بزرگ

کنند چرب را نافع بود و **کاک** که در آن گرم و اندک ترش بود و غلظت معده و بلغم و باد
 و بواسیر را دور کند و اشتها پدید آورد و کاک **کاک** و آن مرکه بند است باد و
 و تب صفرا را و حرارت و پشوش و کوفت بدن دور کند و دفع و قهض
 دور کند و کاک **کاک** که در آن سرد و دوسوی را یکو سازد و غلظت های بادی
 و سستی بند را باطل دور کند و اگر تلخ و تیز و گرم بود و کاک **کاک** که از سرخ
 سازد زخم و شیرین و سرخ و بلغم و قهض بود و قوت و تشنگی و حرارت
 و دور کند کتونه و آن اسهال و تشنگی و گرم و بد بود و باد و بلغم و
 و دهن و منی و امتلا را دور کند و یعنی کل سرخ و آن طین امر است طین
 تخم نیز گویند و قسم بود یکی را یکو و دیگری را **کاک** که در آن سفید
 بهتر است و آن شیرین و زخم و سرد و زخم را معید باشد و ریشما و
 بواسیر و حرارت دفع نماید که در آن طین قیو بسیار است شیرین و تلخ و سرد و
 بود و رطوبت ظاهری و بلغم و صفرا و حرارت و زخم و آکس خون و شیرین
 امراض چشم را زایل سازد و سنگینی و اسهال صفرا را و بلغم را معید بود و
 با قوت بخشد و سوزش مقد را زایل سازد و اگر بر جوشش ظاهر است
 بود خاصه جوشش های اطفال را که گری فاکست سفید معروف و مشهور اطفال

بر کتونا

کو یک بزرگ وی زخمت بود با کمر داشت و هیچ بدن دفع نماید
 دی که بواسطه آن در ضرب و سقط بود زایل سازد **ای تلخ** و نیز زخمت
 بود علتها ی خونی و صفرائی را دفع نماید **اشواکه شیرین** و زخمت
 و زود هضم و منور بدن بود دفع آورد بلغم و صفرا را دور سازد
آیت بعضی گویند خریق سیاه است شیرین و سرد و زخمت بود صفرا
 و سوزاک و حرارت و تشنگی و تب غیر معناد و زهر دق را
 دفع نماید **اندرجو** آن لسان المصافیر است بارد و خشی است
 که کالاکوره گویند نیز تلخ و سرد بود بلغم و باد و خون با صفرا و حرارت
 و اسهال و انواع تب و درد شکم و بواسیر را منقش **بخشند**
 نیز بود بدن را نورانی کند علتها ی بلغم و باد را دور نماید و سیاه
 پاک کند و مسهل بود و بار آنکه بنا نشاند خورد **دانه** گرم
 و زخمت بود دفع بلغم و صفرا و دانهائی حرارت باشد و ماندگی
 دور نماید و مضر بود با امراض بادی آنکه آن دو قسم بود سفید
 و سرخ در خواص نزدیک بهم اند یک سرخ اقوی بود و ابل میند
 رسا و نار خواص آن بر دخته اند و از ادویه کبار دانند گرم

آنکه چهار دفع بود از یکی برک و از یکی میوه و از یکی گل و از یکی پنجه بجا
 آید و هر چهار شیرین و سرد بود بواسیر و سوزاک و قلیح و امراض خونی
 را دور کند و این در جنت و بیس می باشد **آله** و آن آنکه است
 زخمت و ترش و شیرین و سرد و زود هضم باشد و از از جمله رایی
 دانند صفرا و حرارت و قی و دمه و آس را دور کند و دفع غشیان
 و قبض و قلیح بود و قسم دیگر بود که آنرا گایه آنکه گویند در خواص
 مساوی اند الا آنکه اولی اقوی باشد **انجلی** و آن غریبه نیست تمام
 او ترش و زود هضم و مسهل صفرا بود و بخشه او شیرین و ترش و
 مسهل باشد و صفرا و حرارت و دغشا ند و قلیح و قبض را دفع نماید
 و چون کشته گردد و با شکر یا قند یا نبات خوردند دفع صفرا و حرارت
 و بلغم نیز باشد خصوص حرارت آفتاب و چون طلا کنند جراحت را نیکو
 سازد و برک آن اماس و امراض خونی را نافع باشد و خاکستر است
 درخت وی است و آرد و خوردن انجلی ناشایسته است
انبارین زخمت و ترش و مفرط سینه و خلق بود و بخشه او شیرین و
 و جرب باشد صفرا و بلغم دفع کند **انیش** زخمت و نیز بود بدن را در شست

بود اشتها آور و باد و آس و دغشا و خارش و شش و گرم معده را دور کند
 و چون بر کانی آن را بر آس و کرمها بادی و بلغم بندد نافع آید و کنگه
 اگر پنج آن را بگویند با یک غیر کرده بر کرمها بر بندند اگر بخشه بود قلیح بود
 و الا بزودی بپزداند مانند دل و غیره **اشواکه** سرد و قلیح آورد و زود هضم
 پدید آورد و صفرا و حرارت و ماندگی و قلیح و درد شکم دفع را دور کند
اوش کشائی یعنی بادیان و شش مؤثر و گرم بود علتها ی سینه را دور
 نماید و تخم او شیرین و سرد بود معنی زیاد سازد **انجور** سه دفع بود و نیز
 نیز گرم بود و بر زمان حامله زادن آسان کند خون و بلغم و باد و امراض
 چشم را دور کند **ات پهل** و آن باد و رنجویه است سرد و بسیار بود
 صفرا و خون حرارت و قی و گرم شکم و تب را دفع نماید و دو قسم است
 بسل دیگر می باشد یکی سفید و دوم کبود آنما نیز در خواص نزدیک
 باد و رنجویه است یک کبود و خوشبو بسیار رنج اگر کشته بود و خون
 با صفرا و دغشا ند و یک قسم دیگر نیز می باشد که آن تبخنی خوانند آن هم
 در خواص مثل آن است **اکروت** و آن گردکانت جرب و گرم و سرد
 و شیرین و قلیح بود بلغم زیاد کند باد و صفرا و امراض خونی را دفع

سازد و شش بود و جها را با آن رنگ کنند **اکر** و آن خود خام است
 و پنج قسم بود و هر کدام نام عجیده دارد و در خواص آنک تفاوتی باشد در
 و نیز حار و خوشبو بود اشتها پدید آورد و چون با یک با کلاب ساخته بدن
 مانند چوشنها را دور کند **ایسکا** او تلخ و نیز زخمت و خوشبو بود بلغم
 و سرخ و درد شکم و سیلان معی و سنگ شانه و قطیر ابول را دفع
بخشند **استقوی** تلخ و خوشبو بود زود سازد و معنی افزاید باد و صفرا
 و بلغم را دور کند **ایزک** یعنی طلق و آن چهار دفع بود سفید و زرد
 و سرخ و سیاه سفید جهت عمل نقره بکار آید و زرد و سرخ جهت عمل طلا
 و سیاه جهت دارد بکار آید و سیاه نیز هضم بود و زرد و زرد ناک
 و چرخ علامت ابرک و زرد زانت که چون بر آتش زنند و از آن
 بر آید مانند آواز صفح و علامت ناک ابرک آنت که بر آتش زنند
 کچف سازد و زرد و علامت ناک ابرک آنت که بر آتش زنند
 گمان دهد و علامت و خرا ابرک آنت که بر آتش زنند
 و ابرک سیاه با قلیح و زخمها و شش و زود سازد **انیس** آن
 بندر انگشتان است گرم و شیرین بود و خاد خون را نافع باشد و بلغم و ط

انواع چون طلا نایب و داماس و اسود و دانه و سیر یعنی خش و از نایب
 نیز خوانند و باید **ادکتان** زیره و آن اسپغول است و ابل مندا سبک
 نیز خوانند **الکط** قط را گویند گوشت هم خوانند و باید **الکیم** و آن بند
 الرشاد است کرم قزقره و اگر سوده برادر دام طلا کنند سازد **اجوان**
 خراسانی و آن بند اینج است **اتنگن** و آن است
 الزلم است و بعضی گویند **انجیره** است بنده سوختنی را خوانند **اندا**
 بعضی برانند که انالی شقاق است **اؤک** و آن نیشکر است بیشتر
 شهرت به سیردی و کانه دارد و باید **انترت** و آن جبارت است
 از آب شیرین و سرد و ماضی بود و منور بدن بود تشنگی و حرارت و در
 سردی و شوی و خواب و کالی و سردی و غفل و قوت و منی و بفراید و آب
 بر چند قسم بود یکی آب باران و دوم آب شبنم و سوم آب نمک و چهارم
 آب چشمه و پنجم آب چاه و ششم آب نهرا و هفتم آب نوحه و هشتم آب
 دریا و شور اما آب باران قبل از آنکه بر زمین افتد چون بکشد بکشد
 بود و باید و بلغم و صفرا هر سه را دفع نماید و تشنگی و حرارت و نشاند
 و بعد از آنکه بر زمین افتد نشاید خورد مگر آنکه روزی چند بر آن بگذرد

خاص آب

آب شبنم

و آبی که روز در آفتاب و شب در ماهتاب باشد صفرا و حرارت و کرم
 و زهر و کوش سردی و شوی و کوفت و اعضا و در کند و آبی که در روغن
 و یا شاش و یا چربی و دیگر مانند بخیای ایجاد در کما افتاده باشد یا
 از آفتاب گرم شده یا از اخلاط ارضی و غیر آن غلیظ گشته و کف بر
 و آبی که شوری در وی بود و آبی که کرم داشته باشد و آبی که در وزن
 سنگین بود و آبی که بر آفتاب و ماهتاب نماید نشاید خورد و همچنین
 آبی که روز گرم کرده باشد شب نباید خورد و در عکس و اگر شخصی
 صبح المزاج وقت شب بجای آب سرد آب گرم خورد و باد و بلغم و کرم
 و آن دفع کند و آب اگر شرب بخورد استلا بر طرف سازد و اگر کرم
 بخورد با صبر را قوت بخشد و عقل افزاید و اگر صبح هم را خورد و صبح
 علت را نافع آید و اگر بعد از طعام خورد و زهر سودا اگر قبل از طعام
 خورد لاغز گردد و اگر در انالی طعام خورد اشتها آورد و بر هضم ماری
 دهد و اگر آب بسیار یا کم بخورد طعام هضم نشود و باید کم و سده
 بخورد و آبی که از زمین سرخ و یا سفید بر آید باد و بلغم و صفرا و
 کند و بدن را سنگین سازد و در هضم باشد و آبی که از سنگ برود

باد

آب شبنم و آب نمک و در خواص مانند آب با نهند و شیرین و
 سبک بود و اشتها بدید آورد و صفرا دفع نماید آب شبنم شور و سبک بود
 بلغم باشد و صفرا بفراید و آب آب شیرین و سبک و پاک و ماضی بود
 و کرمی مایل باشد و اشتها بدید آورد و بزرگ آب انما و نمک آب نمک
 بماند کزنی است که بکک معروف است آن تطویل اندیشیده و تفصیل
 آب دیگر انما که از حیز شمار برون است و در دخت مجله ضابطه حکما
 هند آفت که بر نری که بجانب شرق جریان دارد آب آن باد از آید
 آنکه بجانب غرب جاریست صفرا زیاده کند و اگر کسی جنب و بغم
 متولد سازد و اگر طرف شمال شتافته ماضی و آب حوض شیرین و قوی
 بود و هر چهار ماه بر سات و دو ماه اول زمستان خوردن آن ممنوع
 است **آب دریا** و شور و گرم و بد بود و امراض خونی و حرارت بدید
 آورد و صفرا شود و بدن را بی نور سازد و در چهار ماه رماند
 آب باران و چشمه باید نوشید و در دو ماه دیگر آب چاه و در دو ماه
 دیگر آب حوض و در چهار ماه تابستان آب زهر آبی که از جو ساندین
 چهار یک آن کم شده باشد بسی مفید بود و دفع باد و بلغم و صفرا

باد و بلغم و صفرا و در کند و پاکیزه و لطیف و شیرین بود و آبی که از زمین
 سیاه برون آید بسیار شیرین بود و باد و بلغم و صفرا و جمیع علتها را دور
 کند و آبی که در کوبای و دو خانه بسیار زمان ایستاده باشد و اگر آب
 ده گویند اشتها آورد و شیرین و سبک بود و باد و بلغم دفع کند و زمینی
 که ارضیت آن غالب است آتش ترش و شور بود و زمینی که غلبه
 بسیار باشد آب آن شیرین بود و در زمینی که خضر ناری غالب باشد
 آب آن تلخ و تیز بود و در زمینی که خضر باد بسیار باشد آب آن زحم
 بود و آب چنانکه در دین شیرین بود و در از کند و منی و نور بفراید
 بخشد و قوی سازد و باد و صفرا و بلغم را دور کند و آب آفتاب پس
 که پیش ازین نه کوشد چرب و شیرین بود و صفرا دفع کند و بلغم و باد و
 تب و کوفت را بشاید کند و آب ساذرن دین فز و هنر
 داشتند آورد و ماضی بود و زهر و کوفت اعضا و تشنگی و باد و کرم
 را دور کند **باب الثانی فی حرف الباء** پناه الله و آن میوه هند است
 ترش و شیرین و سرد و حرارت و تنویر بر طرف سازد و دفع
 باد باشد و صفرا بفراید خام آنرا نشاید خورد و پان اول و آن نیز از نایب

مهند است خوش خرو بود و در اف با دو بلغم و صفرا باشد و فوج و قوت
 بخشد و در کوهکس مستوی **پیدا** و دو قسم بود سرخ و سفید شیرین
 و سرد و در هضم و در اف صفرا بود و لفظ البوال و حرارت و تشنگی را
 دفع نماید و منی بپردازد و قوت بدن بخشد و باضم بود و پندلوی
 را و تالوا کو پند و در حرف را گفته شود و پیل و آن فلک را از آب
 گرم و تیز و تلخ بود و باد و دمه و سرفه و بلغم را دور کند و منی بپردازد
 و بدن را نورانی سازد و دو قسم دیگر باشد و آن کج پیل کوبند تیز
 گرم و قابض بود بدن را نورانی گرداند و بلغم زیاد کند و پستان
 و گوش بزرگ سازد و پیل **نور** و آن در فضل است نیز گرم
 بود بلغم و غلغله بادی را دفع کند و منی طعام بود و صفرا را
 سازد و آتش معده را فروزد و پیل بسیار شیرین و زنجیر و سرد بود
 صفرا و بلغم و خون و حرارت را دور کند و میوه بخت و درخت پیل دفع
 امراض فرج زنان بود و سین را میخند باشد صفرا و خون و حرارت
 دق و تشنگی و منی مزکی و در اف بود و یک قسم دیگر باشد که آنرا
 پارس پیل خوانند ترش و شیرین و زنجیر و مسهل بود و **پوس** ^{کلیست}

فهرست

خوشبو سرد و مسک بود و خوش طبعان آنرا بر بسیاری از کلهای ترنج و هند و تنبا
 که از آن کل بری آید بسی شیرین و خوشبو باشد جهت طعام و سلطان **پوس**
 بسیار کم باب و غیر تر است بر زنجیر و شیرین و سرد بود صفرا و بلغم و تب
 و حرارت و تشنگی و پهبوشی و زخمها و ریشها و اما سمارا نافع بود و **پوس**
 باشد **بای** **برنگ** یعنی برنگ کابلی تیز و گرم و زرد و هضم بود و باد و بلغم
 مزکی و مان و دوران سرد و گرم شکم خاصه جیات البطن را دور کند و
 اشتها پدید آورد **پوس** **لوچن** و آن طباشیری است غصص شیرین
 سبک بود و سرفه را نفع بخشد و قوت بدن و منی بپردازد و سوزن سازد و
 اشتها باز دید کند و تب و زردی چشم و یزقان و حرارت و سلسله
 را نافع بود و **پوس** **تلخ** و تیز و شیرین بود و در دفع صفرا آیت بود و خون
 با صفرا آیمخت را نیز دفع نماید و پهبوشی و حرارت و تب و ریشها را دور
 کند **پوس** **کج** کوبند و درخت آزاد است فواید و در غم تازه و خشک است
 زنجیر و تلخ و تیز و چرب و خشک است جمله غلغله را نافع بخشد و بلغم
 و صفرا و خون فاسد و دانه های سوزنده و اما سمارا بر طرف بسیار
 و سنگ مشانه بریزند و برای علاج پسی و جذام بهتر از این دوایی

یعنی استخاضه زایل سازد و کوبند چون میوه است صناع آورد و بهار یا بهار **پوس**
 تلخ و گرم و در هضم بود و تب بادی و صفرائی و حرارت و اسهال و مسکونی و
 در شکم را دفع کند و استخوان شکسته و رست سازد و در بکرات و استخوان
 کوبند و در اگر و دهلی بونی شیخ فید نامند چون آبجی ب را اعتقاد تمام
 بخواص این گیاه بود اکثر امراض را بمان علاج میفرمودند به ایشان
 منسوب گشت و یک قسم دیگر بهاری باشد که آنرا **پوس** **پنهان** کوبند و خواص
 کم تفاوت دارند **پوس** **پنهان** تلخ و گرم بود غلغله های که از فساد خون باشد بر
 و قوت به بخشد و من را بشمارد که اگر هر روز یک گف از آن بخورند
 خداوند خدایم و برص را بسی نافع بود **پوس** **پنهان** خوش مزه بود و قدری **پوس**
 باشد باد و بلغم و جذام و دمل را نافع است و در معاص را مسود دارد
 و دو قسم بود سفید و سیاه و او مشهور است که لا مده و آجلا مده شیرین
 بود منی بپردازد و قوت بدن بخشد خون با صفرا دور کند و در اف با دو
 و صفرا باشد و از او و غیره است برسانی در خواص مانند پیل
 بود که گفته شد **پوس** **پنهان** و آن دو قسم بود یکی را بهادر موده خوانند
 این عبارت از سجد نیست دوم را ناگرم موده و آن سجد کونی است

تخم و بر اگر رسیده و زرد شده باشد نیم من بوزن دهند یا یک من **پوس**
 در آوندی کند و سه هفته در زمین دفن کرده انکاه تا شش ماه **پوس**
 یک کاسه آبجو را بجای **پوس** **پنهان** بید یعنی زرد سخت سرد و تلخ بود و تشنگی
 و حرارت و نظیر بول و سنگ مشانه را نافع باشد یا **پوس** **پنهان** و آن شاعر
 است بندی بیت باز که تیز کوبند سرد و تلخ بود صفرا و تب صفرائی و
 بلغم و زبادی خون و حرارت و منی مزکی و در اف نافع است و دوران
 سرد و ر کند **پوس** **پنهان** یعنی خنثی و آن عبارت از نیک است طبع و
 خشک بود جهت تشف رطوبات فضل معده بی نظیر است و **پوس** **پنهان**
 طعام پدید آورد و چون سودا انگیز است نشاید بسیار خوردن و مواظبت
 کردن بول **پوس** **پنهان** مرصاف را کوبند بول **پوس** **پنهان** صبر سقوطی را بخورند
پوس **پنهان** و آن گیاهی است مشهور سبز و سیاه و زرد بود و هر سه قسم **پوس**
 تیز و گرم بود با صبر را روشن کند و موی سیاه نابد بلغم و اما سمارا دور
 و بهنگه سیاه را از اجلا رساند و در خواص و در سامانی علجه
 نوشته شده است بول **پوس** **پنهان** با وسکون و او مرکبی است تلخ و تیز و زنجیر
 و گرم بود غلغله خون و بلغم و صفرائی دفع کند و خونی که دایم از خوراک

یعنی

مرد زخمت و تلخ و باضم قافض بود تب صفرائی و بلغم را دور نماید و در
در خواص قرین یکدیگر اند از این جهت بدل یکدیگر باشند و یک ککای یکی
بما در موده را در دو بیشتر استعمال کنند و در خوشبو بهما ناکر موده پیدا
و ککای بکرات و اگر در دهلی ناکر موده را در دو و غیره بیشتر استعمال
کنند و موده تنها گفته بود و سحر را خواصمند و آن اگر نکر است
عزیزی را بکند و معنی زیاد کند و اشتها پدید آرد و قلع و قمع برود یک
نوع دیگری باشد که آبل و مندا از آغوش خوانند نیز و کرم و سرخ را با آب برود بلغم
قطع نماید و چون بر آما سها و کرها طلا کنند سود دهد **با شش** و آن عصاره
از ن است و وی دو نوع بود یکی جوف و دیگری جوف و هر دو قسم
را تقویت نماید و بدن را قوت بخشد اندک زخمت و بقدر تلخ و سرد
بود تطهیر البول و سرد و بواسیر و صفرا و حرارت و خون زیاد و بلغم
و دم و امثال او نماید و در در شکم را دور کند و موده و صفت بفرزاید و صفت
طعام نماید و سینه را تلخ باشد و آچار سرخی نازک دی چون تازه باشد
تیر فنج و ترش و زخمت و سبک و سرد بود صفرا و خون و حرارت و قلع و قمع
را دفع نماید و موده و صفت بفرزاید و بهترین آچارهای هندی بود زخمت

نک

نک کنند بعده باب بشویند و خشک کنند انچه در سرکه و ترشی اندازند
یعنی مجده و آن بهترین شر در ختمای بجاک بود و لستکی بول بکشاید و شر
و غلتهای شانه دفع کند و سنگ آن بریزاند و با تلخ برون آمدن بکند
بسیار باشد تشنگی صفرا را دفع نماید و صنی بفرزاید و قلع و قمع سازد و قوت
بدن دهد و شیرین بود **بهرین** پیشتر است مانند جند رو کدر در زرد
شود سرد و شیرین بود و در بر صفت باشد بدن را نورانی سازد و خون
با صفرا دفع نماید و بلغم قطع کند و رطوبت معنی زیاد سازد و فرزند
بیکش و آن باد بجان است نیز و شیرین و بسیار در بر صفت و تلخ بود و قلع
و قمع که با پوست بخورند و چون پوست دی دور کنند قلع و قمع کند و باد بجان
کرم و خشک است تیزی او خون بسوزاند و سودا کند و طبع را سرد آرد
و در بر کوارد و تلخ آرد و در دفع صفرا بود و باد و بیضا بد و قوت تن دهد
سازد و چون نازک دی پوست کند بخورند و زود و صفت کرم و باد بکند
باد بجان را بر صفت کرم خوانند پسند اول جوش داده آبش بریزند
انچه بکار برند و باد بجان را شفع بخورند و ادمان و بسیار خورون آن
ممنوع است و از بجا می تو ز پشت که رئیس انگهای عصبیه بود و شنبکم

باد بجان که از بالیدن مانده باشد و سخت شده هیچ وجه نماید و در ککای
اود باشد و تلخ و ککای و امراض صعب بهرسانند و آن انچه بکند
و خشک است صفت طعام کند و قی بلغمی باز دارد و کرم شکم بکشد و قوت
بفرزاید و چشم روشن سازد و آزار تلخ و تیز و کرم و خشک و قافض و باضم
و تلخ بلغم بود خون فاسد را با صلاح آورد و نچه آن سرد و خشک است
بول براند و در دفع باد و بلغم و صفرا بود و تب و جگام و فیض النفس را که
از غلبه بلغم باشد نفخ بخشد و سیلان معنی را برده **بلا** و آن بلا در
تیز و تلخ و زخمت و کرم بود کرم شکم و باد و سیلان معنی را نافع است و قلع
او شیرین و زخمت بود و اندک کرم بود بلغم و دم و کوفت بدن و تلخ
و قفص و در دو کرم شکم را دور کند و چون خشک باشد و تلخ در آب بکند
مان موده سیده تازه دهد و مغز بلا در که او را چاکرولی بزرگ کوبید و قلع
او را اشتها پدید کند و تشنگی و حرارت و باد دفع نماید و در دفع صفرا
نی شیده و قلع و قمع **بیکش** و آن دو نوع بود سفید و سرخ و هر دو
تیز و کرم بود و اشتها آورد و چون تازه و سبز و بر آب بکند و در قلع
او باد و زده تولد شیرک و بخورند جسن بل دفع شود و اگر بکشد بفرزاید

اقوی

اقوی از سرخ بود در سایه خشک کرده و باب یا کباب ساینده در شنبکم
سوی بکک که رنجه باشد بر داند و معذایل سازد و جرب چشم برود
پیشتر و در دماغ وی معول است **را هین** بکاه است تلخ و تیز و باضم
قافض باشد صفرا و بلغم خون فاسد برود و بسیار تلخ بود **بهرین** و در
سازد و قمع بود و در بزرگ بزرگ را اول و تیز و زخمت و در و با بجان
اول و **بهرین** تیز و نامند و آن سناست تلخ و تیز بود و مسهل بود و تب
و برص و بلغم امعا و هین را دور کند و از جلد او و بهر مسهل است و اگر
شیر و آرد سه هفته سه توله با هم دزدن روغن کهنه بخورند سوزاک را
دفع نماید **بهرین** و آن نوعی از زخمت نیش است و در باب ن
بیاید و بعضی برانند که **بهرین** تب را اگر آینه نرخواهند **بهرین** بکشد
است و این را **بهرین** بکشد که **بهرین** تب را اگر آینه نرخواهند **بهرین** بکشد
او بر زمین افکند و باشد تلخ و تلخ و سرد و قافض بود و باد و صفرا و بلغم و قلع
و غلتهای خونی را نافع است و اشتها پدید آرد و **بیکش** و آن ساد
مندست و تحقیق است که وی بزرگ و زخمت و از جسن است زود
و تلخ و کرم بود بلغم و باد و رطوبتهای شانه و جرب را دور نماید و در

دو باغ را پاک سازد **بهار** و در بهار بود از شاخه و از خان شنیدم که آن درخت
 در شیشمان است و گاهی بخت است آن باشد نیز و گرم و زود هم بود
 و باد و بی مزگی و من دفع نماید و اشتیاقی طعام بنماید **بهار** و آن یکباره
 است و گذشت **بهار** کل است بغایت خوشبود و قسم بود سرخ و سفید
 نفع و نیز و گرم بود و اما سرخ نفع و صفتش را در آنکه بر دانه
 از کمار است بر چهار قسم بود یکی را بر مطلق گویند و دیگر را بر دانه
 را بهین بر راجع را بهین بر اما قسم اول نارس از زحمت و زرش بود و
 او شیرین و زرش و گرم بود و مانع از زرش نرسد و موله بلغم باشد و آن
 و صفا و خوش و کوفت بدن و نشکنی را در نماید و برک و در چون کوفت بر
 شخصی که عیضه شده باشد طمانناخت بخشد و تب و حرارت را در و زنده
 و پوست و زخمت و در اختار را به کد اند و تخش است امراض چشمی نظیر
 و رای بر بهتر از قسم اول باشد و بغایت شیرین بود و سینه را نافع است
 و در باقی خواص بهیچ قسم اولت و نهین بر و زرش بر شیرین و زرش
 و ماضی و ششی بود و صفا و خوش را زیاده کند و باد و بلغم دفع نماید و خورد
 کن را بن ششامه است **بهار** و آن را ج سفید است نیز و زخمت

درب

و در ب بود رنگ رو میفراید و سیلان منی و تقطیر البول و امراض
 فرج زنان و قی و نشکنی را میفید و در **بهار** یعنی همان السنه گویند
 شیرین و زحمت و در بهار بود اشتیاق او در و بلغم و صفا و تب است
 را نافع است و بهیچ او شیرین و زود و هم بود و عشان و باد و بلغم و صفا و
 نماید و نارس او در ب و قافض بود و بهیچ او در رسیده او در بهیچ
 شیرین و گرم و قافض بود و باد و بلغم و صفا و زنده و آچار بیل است
 کسانی که اسهال داشته باشند و در است **بهار** و در ری و او را
 چینی و بخی کوچک نیز گویند و بر او مانند خیار کوچک بود و باید با جری دان
 از جوی است اهل من طعام و مانع از آن سازند و طبیعت و بر
 سرد و اند **بهار** و آن یک مندیست گرم و ششی بود و باد و اشتیاق
 و سرخ را دفع نماید **بهار** یکی نیز و گرم و تلخ بود و سرخ و دوسه و اما سرخ
 و گرم معده و حرارت و تب را نافع است **بهار** یعنی گویند آن را
 است و گویند اسفنج ملین است پس چگونه پاک اسفنج باشد
 نیز و شیرین و زود و هم قافض بود و خوش با صفا و دفع نماید چنانکه
 امانی مندی و بعضی سرد و بعضی نیز و گرم دانند و باد و بلغم و علقهای صافی را

نافع بود و صفا و زاده سازد و چون بختی که در راههای هند از جمله
 رساین دانند و واجب لازم بود که برخی از آن بخت نماید و بختی که را
 میزده قسم دانند و ه قسم آن را بهر قاعلی است اصلا در معالجات و
 بشود و از آنکه یکی است که چون سایه بر شاخ کاو میشی با لند
 از دماغ و شکم او روان شده هلاک گردد و این قسم چهار کما را
 آید و دیگر آنست که درون سیاه و بیرون سفید باشد آن نیز قسم
 است و باقی اقسام را از قوطی بل اندیشیده قلی نمود و مشت تقطیر
 از آنجا که بعد از تدبیر داخل و داسا زنده ترین آفتابلیا بختی که
 است که بیرون سیاه و درون سفیدی باشد و دیگر بر بختی که
 که اندرون و بیرون آن سفید باشد چون بهین بقیه ایشان
 بهترین طوائف است آنرا بر بختی که خوانند که معرفت از آن
 یکسی غیر سرد و خوشترین بهین بختی که آن بود که پنج اوسط و سرد و
 باشد بطریق شاخ کوزن و در کتب ایشان مرقوم است که هر که
 در اول وزن یک بختی که مدتی رود و هر روز مقداری که بختی
 چنانکه روز هشتم وزن مشت بختی خورده شود و دل باین وزن

ناید

ناید و مع علت در بدن نماند و نیز در کتب ایشان تصور است هر که بختی که
 را با هم وزن آن سبک که است که احتیاطا و نرسد زردگان آنرا کما
 بخورد و دما و است ناید همانا بحیات دوزی او شده باشد و بطریق تدبیر
 بختی که آنست که یکی را یک بختی که را در کسسه کرده بیا و نیز بختی
 که کسسه در آب باشد و به یک نرسد آنجا یک کوی جوش داده بیرون
 او در و این قسم جوش و اوان او به را اهل من ذول بیشتر نماند
 و در کتاب اختیار آلات بدلی آنچه از خواص و فایده برای جد و ادر
 کرده اهل من برای اقسام بختی که نوشته اند و جد و دار را نیز قسمی
 بختی که دانند بیا از اگر چه نام لغوی بندی گانده است اما چون بهیچ
 بیشتر شمرت دارد و بهین اسم نوشته شد بصل گرم و نیز نوشته کنند
 است خلطهای غلیظ را لطیف سازد و سدها بختی که در بختی
 نیز زایل گردد و غذا اندک و بد و صدام و مار یکی چشم او و بلغم و
 کند و سینه را نافع بود و گرم است و در در دوم و خشک است و در در
 چهارم و دفع و رطوبت فصلی بسیار دارد و در آن سبب حرکت
 زیادی منی بود و در پیاز و را نیز بیشتر از آنکه بود و در سرخ

از سفید و در خشک از تر و در خام از پنجه و مشی و مسبل بود و رنگ
تن را بکشد و چون آب او را با غسل در چشم کشند بعد از آن که
هرگاه بپایز پنجه بسیار شود و غلط بدو نگذارد و غلط را فاسد کرد
و مایه آن موی رویان و پنجه ادا اگر با سرکه ساییده بر بینی
کنند دفع سازد و اگر آب او در گوش چکانند گاهی سم را سودا
و بصل بقوی تر است آب منی میزاید و غبار شک از دفع سازد
و چون با سرکه و جفات خوردند هیچ ضرر نکند و مفرط کما و موم هم
نرسد و اگر بصل گرم کرده بر موضع درویند نافع است **بکشد** ساک
است چهار قسم بود در خواص سبل نفعاتی باشد بوی نیز کوبیده
و بلغم و صفرا دفع کند و منی بسیار سازد و وقت بدن و در زود
هضم و ملین بود و آتش معده روشن سازد و نیز **بکشد** سر و بلغم
و منی میزاید و جهت زنند که در شکم بزرگ نشود و باند نفعات
نافع باشد و با صبره را وقت دهد و صفرا در حرارت و تشنگی را دور
نماید پلاس بکشد نیز خوانند گرم و زنجبیل بود و عطای گرم معده و در
و تخم او جرب در پیشه او داد و دفع کند و کل او گرم شکم و جگر را

دآن

دآن سه نوع بود در خشک کبود و در زرد و سفید با هم در سه خواص موافق باشد
بکشد گرمی که در کل بنویسد باشد از پدم کبیر خوانند و نیز در
جوشن و من و صفرا و تشنگی زود نشاند و بنویسد و در خشک را اراک کوبند
سواک بدان کنند گرمی نیز و زنجبیل و شیرین و ترش و مسبل بود
اشتهای طعام باز دهد و اقسام قویج و انواع بواسیر را دور نماید
تخفی بواسیر داشت مدتی هر روز قویج ربع شیرین یکم سر و بلغم
دفع شیرین کا و بر آن می نوشید حق تعالی شفا بخشد **بکشد** یعنی بر خشک
بود از مس و قلع و آن دو قسم باشد یکی را پیل کوبند و دیگری را سون
پیل و هر دو بلغم و شور و سرد بود و صفرا و بر قان و گرم شکم و سر را
دور کند و علامت خونی او آن است که جرب و زنده باشد و رنگ او
طلا باشد **بکشد** و آن زنجبیل است شیرین و ترش و بلغم و شور و نیز در
بود و معتدل باشد از پنجه جمیع امراض را نافع بلکه دفع است **بکشد**
و آن خسل است دو قسم بود سیاه و سفید سفید را او نیز نیز خوانند
در خواص نفعاتی بود و سرد و خشک و سنگ است تشنگی و استعمال
بکشد زبرد را کوبند و شیرین و سرد و اندک و صفرا و بلغم امراض

و بیاید با بریحان خواصی است بر زرد و آن بریحان سیاه است بال
کس و آن بل کوش است تنگ و آن بقر است و مغیث نیز خوانند
و بیاید با زنجبیل و آن استقیل است **بکشد** و آن فطرا است **بکشد**
و آن امجدان روئی است که کلبان کوبند برش خوانند تنگ قلعی را
خوانند و رنگ نیز نامند **بکشد** و آن برگ تنیولی است و بیاید بر زرد
و آن کندر است که در کز نیز خوانند و بیاید پوشیده نماند که با صلاح
هند چند دارو را یکی کرده اسمی آن کدر شده اند مانند پنجه و پنجه و پنجه
و تر کوه و پنجه و پنجه و تر کوه و پنجه و پنجه و پنجه و پنجه و پنجه
خرد و بزرگ خشک پنجه و پنجه و پنجه و پنجه و پنجه و پنجه و پنجه
بکشد و آن ککبک است پنجه و پنجه و پنجه و پنجه و پنجه و پنجه و پنجه
نخل و پنجه و پنجه و پنجه و پنجه و پنجه و پنجه و پنجه و پنجه و پنجه
در نسخ کار بندند و سمول نویسد یعنی هر دو پنجه و اگر در نسخ پنجه
ثبت کنند مراد آن پنجه و ارد است که ذکر کرده شد و کدر پنجه و پنجه
نک که کدشت بوی پنجه و پنجه و پنجه و پنجه و پنجه و پنجه و پنجه
و ملین دفع قویج بود بر بی زرد سیاه است تا بپس نیز کوبند و بیاید

و زرد سازد و یک قسم ریخت و بشو از زرد و از زرد از پنجه و پنجه
و نیز و پنجه و زرد و گرم و اندک و در طعام اندازند و بشو و **بکشد**
بساق است ترش و سرد و اشتها زیاده کند بلور و آن معتدل بود
خون با صفرا و حرارت و تشنگی را دور کند سه نوع بود از پنجه در نشان و جگر
و یک کوه و هواری غش باشد و چون بر آب قیاس دارند آتش از جگر
بتر است و ابل مندی کوبند یک قسم و یک بلوری باشد که چون بار باره جگر
بدارند قطره آبی از آن بر آید و آن بهتر از همه قسم است و آنرا جندرت
بر زرد و آن فرورده است کوبند زنجبیل و شیرین بود و اشتها آورد و در
زهر را از معده باشد و در زرد از زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد
و مفصل بل بود یعنی در مفصل نماند و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد
سه نوع بود سیاه و سرخ و سفید با دو صفرا زیاده کند و بلغم قلع نماید
کم سازد و شیرین و سرد و قابض بود و اشتها بر برد بجز و آن ترش است
و بیاید بکوه و آن خیار چتر است و یک کوه نیز شربت دارد و بیاید **بکشد**
بردی خفا خوانند بپس و آنرا آتیک نیز کوبند و کدشت بر زرد و آن
بیوه است بی خوش بیشتر در مالت نکاله بشود و پنجه و آنرا کدشت

کوبند

زرد و مدخل است **بوم کیم** مردم گاه پیوستی قله پری شاه سرخ الیا
الثالث فی حرف التاء در پنج دو قسم بود ترش و شیرین در خواص سکنج
 باشد مگر آنکه فایده ترش بیشتر بود گرم و ترش است آتش معده را زود و
 علت سینه و خلق و سرخ را نافع بود و در دهان بجز اید و قبض شکم و قله
 بد هضمی هر دو قوت پیدا آورد و قاطع بود و در پنج فصل خوردن ترش
 منع نیست در زمستان با عسل خورد و در تابستان با خمه و در بر
 با زنجبیل و نمک کرم و پوست ترنج بلخ و نیز و گرم بود و کران و جوب باشد
 و فی الجمله شیرین نیز باشد بلغم پیفزاید و صفرا کم نماید و قوت بدن بخشد
ترجمان وی سرد و شیرین بود با و بلغم و قله خون با صفرا و دوران سر
 تشنگی و بهوشی و قوت را دفع نماید **ترجمان** و آن ساق است تیز و ترش
 و زحمت و اندک گرم بود بلغم بود و شیر تشنگی و باد و استسقا و علما
 سین را نافع است **ترجمان** بعضی قوی و بعضی کوبند و در جبین است بکر
 قوی را نیز از جنس و در جبین و اندک و آن سرد و نیز باشد بلغم و سرخ
 میوزاک و بلغم معده را زود و قوت را صاف کند و زود و هضم
 و سدای بکر بکشد و در حلق غلیظ سیند و ق سا زود تا بیشتر ترش و شیرین

دسک

دسک باشد بواسیر را نفع بخشد و استخوان شکسته درست سازد و زشتها
 آورد و اخشم یعنی را نفع بخشد و قی بر طرف سازد تا **فیس** پتر یعنی زرب
 سرخ اتا نیز و گرم و شیرین بود بلغم و باد و سرخ و قوا را نافع است
 تو **ترجمان** دو قسم است شیرین و دسک و منور بدن و قوا باشد بکشد
 لطیف و قوت بدن بخشد و از آن دو قسم دوری یکی را ترشی فقط کوبند
 و دیگری را کیمو ترشی خوانند **ترجمان** جوب است سرخ بود و سفید و زرد و
 بلغم و صفرا را دفع کند و برک او اندک با و زیاد سازد تا **کمال** و قسم بود
 و سفید تر و گرم و قوی بود با و بلغم و آس و بی اشتها فی و بواسیر و قبض
 خون و بلغم معده را دفع نماید و مستعمل پوست پیخ دی بود تین و دو نوع بود
 بزرگ و کوچک و هر دو بلغم و سرد بود با و بلغم و صفرا و اسهال بلغم و صفرا
 و تب را نافع است و با و اینها نیز و گرم و سرخ الهضم و ماضی باشد و اندک
 ترش و شور بود با و زود و کند و سیند را مفید باشد **ترجمان** شیرین و سرد
 و سکنج بود و قوت دهد و منی افزاید بلغم و صفرا و تشنگی و حرارت و زود
تک شیرین و سرخ الهضم و منور بدن و منی افزاید و قوت بخشد
 بیه افزاید و با و بلغم و صفرا و زود کند و سیند را جوب باشد و پوست این

خواص دوف

گرم و زحمت باشد صفرا و دوج و عطشای دندان و گرم و آس و زشتها را
 خونی را نفع کند تیند و کوبند و زود و است و دو قسم بود و زود و زحمت و قوت
 و دافع باد باشد و جین بخشد و گرم و شیرین و جوب و در هضم بود بلغم و باد و
 کند تا **ترجمان** یعنی مس شیرین و قوی و زحمت و سرد بود بلغم و صفرا و قبض و زود
 شکم را دفع نماید و مس خوب آن باشد که زرد بکشد تشنگی و سرخ بود با
 کرده و کشته باید خورد و الاغبان و گردش سر پیدا کند که و آن عبارت از
 دوج است از اجاج و ناک نیز که زود و دوج خوب آنست که آس را با ریح
 یا بجز یا غیره بر هم زنند و آنکه آب و ردی کرده باز جوب مذکور جنباشد و سکه
 بر آوردند و دوج بسبب حرکت آن جوب مزاج حار بهر ساند و بسبب آوردن
 سکه بایس کرده و با تان کهای تند دوج ترش حار است و صفرا و ترشی
 زیاد کند و تب آورد و دوج شیرین معتدل باشد و در کتاب اغراض
 ثبت شده که دوج شیرین و تازه بایل گرمی است و چون ترش گردد و سرد
 شود و علی ای حال کهای تند دوج شیرین را معتدل میداند و میگوید
 که دوج با و بلغم و صفراست زیرا که بلغم ترش و شیرین و زحمت بود و از
 سبب ترشی با و زود کند و از سبب شیرینی صفرا و از سبب خفگی بلغم

دین

دین و حرارت و تب بی وقت و دود و سرد را زود کند و اسهال بلغم و اسهال
 را مفید بود و تب با و سیلان منی و قوی و دفع را نافع بود و با طایفه صفرا و
 بکسانی که تشنگی و گردش سر و بهوش و خون با صفرا و آتش باشد و جین
 بزی که زنده باشد و با طایفه باشد ممنوع است و طایفه صیت کرده در بوی
 گرم نیز نباید خورد و این خواص و دوجیت که کوبند پس جین که با طایفه
 را با صله خوردند و دوج شیرین را جین خوردند و دوجیت این زیاد بود و طایفه
 دوج شیرین در برسات چندان ممنوع نیست و چهاران و دوج را ممنوع است
 که بیک دفعه زیاد و از نیم سکه و از زود و با شد بخورد و اگر که بود و دوج
 مبادا معده را آغاسد سازد و بکر آنکه گرم تر از شراب چیزی نیست آنرا نیز اگر
 بخورد هضم نشود و دوجی که در مشک کنند و مسک بیرون آورند و دوج
 صفرا باشد و دوجی که از مسک بیرون نیارده باشد تشنگی بزرگ سازد
 و خواب آورد و بدن را سکنج سازد و اگر با رده مسک بر آورده باشد
 خواص مذکور میان باشد و اگر مسک تمام بر آورده باشد بغایت نیکو باشد
 و جامع خواص مذکور خواهد بود و فی الجمله دوج خوب است اما دوج خفگی
 شیرین و قوی و زحمت و گرم و منور باشد قوت دهد بلغم و با و گرم معده

خواص دوج خوب

و غارش و زخم را و در کند و نور بدن از اید چون بر موی بدن باشد
 و در نشان سازد و روغن سر سون یعنی سر شفت تلخ و نیز و گرم بود با دق
 و در کند و خون با صفرا زیاده سازد و با هو را روشن سازد و روغن کز
 یعنی مصفر نور بدن و قوت کم کند و باد و بلغم زیاده سازد و قوت را
 کند و غارش چشم او و در روغن آلبی یعنی زرد انگلیان شیرین و قوت
 و بدوی و زنج باشد بلغم و سرد را زیاده کند و روغن کدوم و برنج چوب عسل
 بادی و صفرائی و بلغمی و از ابل سازد و غارش را دفع نماید و با هو را بید
 باشد و روغن پیدانچر شیرین و بسیار دفع است صفرا زیاده کند و اشتها را
 و در و جمع اعضا را دفع باشد و روغن کزنج در چشم و غلتهای بادی را
 کند و غارش و قوت با و هر چه بنظر هر چند آوی شود چون طلا کند دفع گردد
 و گرم و موثر باشد و روغن چکن کجاست از مایه زهرج باشد زو
 هشتم و شیرین و سرد بود و قوت افزای بد موی را قوت دهد و بلغم زیاده
 کند و صفرا دفع سازد و روغن غیب بلغم دفع کند و در گرمی معتدل باشد
 و روغن بلبله سرد و شیرین بود و در بعضی باشد امراض صفرائی و با
 را دفع کند و روغن هلیله سرد و زنجیت و شیرین و تیز بود و پر نفخ باشد

در روغن

و روغن سکنجید که از انبیا سی فلفل سفید کوبیده و گرم و زنج باشد با دق
 و انواع زخمها و غارش و آکاس و در کند و روغن بال انگلی که ابل کند
 و روغن آن برداشته اند تلخ و گرم و موثر باشد صفرا زیاده کند و دفع با
 بود و عقل و فطر و غلظت بنفید و روغن رای یعنی زردل گرم و موثر باشد
 غارش را و در کند و موی را قوت بخشد و پیش بکشد و روغن تخم
 مسلمان شیرین و تلخ و زنج بود قوت دهد اشتها او و در زخمها را بکشد
 بود و روغن تخم خیارین و تخم پار و تخم جید بر شیرین و در بعضی سرد
 و موی را قوت بخشد و نور افزاید و بلغم و صفرا دفع کند و روغن کافور
 نیز و گرم بود بلغم و امراضی و در و در دندان و فای را دفع باشد و مطلق
 روغن جویب را نجا بدخون که سم است مگر بقرین و داک که کما نمود
 انوریل و آن کف است و در نوع بود که یک و نزدیک و هر دو در خواص
 نزدیک بهم اند زنجیت و تلخ و شیرین و گرم و در بعضی بود و بعضی
 باشد قوت بدن دهد و منی افزاید و اشتها آورد و عقل زیاده کند
 بزرگ سازد و باد دفع نماید و طلا کردن او بر دندانها بکشد و در دندان
 بنانها منع است از آن اجتناب نمایند و شیرینی زقوم اگر بک زقوم

و در آب و با روغن با نمک بچشاند و از مفرده آسب و در کند و دفع روغن ستور
 واده بخورد و قش شکم کشاید و در روغن زرد و تلخ و سیلان موی دفع سازد
 و زهر و کراتی شکم و علت خفیه و بسیار دفع علت را بر دهنول تلخ و زنج
 و شیرین و تیز بود و باد و بلغم دفع نماید و از صفات کند و شہوت را
 قوت دهد و ملین نیز بخشد و جو اسخس بسیار سازد و اشتها بید
 و ابل چند منافع بسیار برای آن قرار داده اند برک تنبول که شہوت
 قوا را مض دمان پید کند و خون بچوش آورد و کما تنبول را مطلقا
 نباید خورد و بدن سست کند و خون بسوزد و سیاری و کات و چون
 بسیار بخورد و در خوردن تنبول منع است آنرا که در چشم داشتند باشد
 یا تب و دق یا ضیق النفس یا برزقان یا سوزاک یا سوزش دل
 یا اسهال و آنرا که زهر خورده باشد یا خمار شراب داشته باشد یا زرا
 و ضعیف باشد یا از دهن خون می انداخته باشد یا پیوش همیشه
 باشد و یا راه بسیار طی کرده مانده شده باشد و یا آفتاب بسیار خورده
 و نیز منع است آنرا که شیر خورده باشد باید که بعد از آنکه شستن و دست
 بکشد سه ساعت برک تنبول بخورد و لعاب تنبول را می باید و دفع اول

و فلفل را

و فلفل را مطلقا و در زهر که اشتها کم کند و قوت بیدار داری انواع آب
 و درشت تری حمل شست است آنچه شیرین است بهتر است سرد بود
 علت سپید و گرم شکم و تلخ را و در کند و خوش مزه و خوش آئیده باشد
 و دفع تلوا سه بود پید شکم بیدار کند و بلغم و منی بیزاید و قوت بدن
 بخشد و غایط براند و دود و قوت و سوزش اندام برود و دل را دفع
 سازد و قوت نیم جام ترش و کران و مسهل و گرم بود و باد را دفع کند
 و بلغم تلخ بیزاید و بعد بچش شیرین و سرد شود و زراست و تلخ بود
 کسکی که کند و کرانی معده آرد آب گرم خورده قی کردن دفع حر کند
 تنوته یعنی قوتیای سبز تلخ و شور و بعضی بود و علت چشم را بر دق آرد
 و در و زایل کند و زهر خورده را چون دهن قی کرده بجات یا بیدار
 و آن و تخم شک است قابض سرد و خشک و تیز باشد و باغ را سبک
 و دل را قوی سازد و اما خداوند باغ سرد را زیان دارد و مصلح
 آن پویندن نیلوفر تازه است و تلخی هکلیک و سرخه و در و زهر
 و در و پهل و بدو بوی و دهن دفع سازد و قدری سوزش سپید
 پید آرد و آکاس زهر مرکب را و در کند و گرمی هر چند اندارد و



و شیرین و قابض بود و کوفت بدن و صفرا و بلغم و ترارت و امراض حلق
و تشنگی و گرم معده و درد سر و واسهال را دفع کند و اشتها پدید آرد
و جامون صغرای زخمت و ترش و در بر هضم بود منی افزاید و بر ساق
و قوت بدن بخشد و حرارت و کوفت بدن و واسهال را دفع نماید
قسم دیگر از جامون باشد که آنرا جامون کوچک گویند و آن زخمت
و شیرین و قابض بود و مبیند و امراض حلق را نافع باشد منی افزاید
سازد و بلغم و صفرا دفع کند و خوردن جامون بنا شامخ است
میوه چارمنی افزاید ترش و شیرین بود و مغز آن که به چار و لی شوق
است چوب و شیرین بود و منی افزاید صفرا و حرارت دفع نماید
آن نیز بنا شامخ است **جای پهل** و آن جو را طبیب است تبر و زخمت
و خار و زو و هضم باشد با واسهال و سبیلان منی و امراض حلق
را دور کند و سرده و از کلام را سود دهد و اشتها پدید آرد و جویری
و آن بسیار است تبر و تلخ بود و هضم را پاک سازد و بلغم و کانی بدن
را دور کند و سرعت انزال را بطرف سازد و چالاکمی چون بسیارند
بر برص طلاق کنند بخوشد و خوب شده بر یک اصلی آید یک بعد از دیگر

دشمن

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning "الحمد لله" (Praise be to God) and "والصلاة والسلام على من لا نبي بعده" (And the prayer and peace be upon the one after whom there is no prophet).

قسم دیگر جداوی خاورداری باشد که آنرا کانتی جفا او کانتی سیرنی نیز خوانند
کنار نمرگشته که در دکن است بنیاز باشد اگر آنرا که متعینه مدت چهل روز
بر روز یک تا نیک با علل مرسته بخورند یعنی صاحب قدرت شود و **چغندر** و **دانا**
امالی سندی سارند و بخورند شیرین و ماضی و سبک بود و صفرا و سب را
دافع است و خوب سازد و اشتیای طامع زیاد کند و مرک آن نیز صفرا
و بلغم راج را دفع نماید و بخورند و سبیل و در سبیل الطیب چهره نیکه سیلند
چتر که بی طبیعتش گرم و مزه اش نیز بود و بوی بد به جمع علت داران و
دور نماید که بیدار اقسام علل را مفید است پیچ مرض نیست که جنت از آن
آن مفید نباشد و این از قدرت قادر بی چون عجب **چتر** که دکن شیخ
گرم و تیز و رو و مضم بود بعد از هضم بغایت گرمی کند و با بل تلی باشد و آن
و بلغم مباد و استسقا و غارش را نافع است **چتر** که سرخ و بر اگر با انان
یعنی او و بیصلح بخورند بسیار نافع است بدن را قوت دهد و در ریش
پسند و این قسم در که حکم پیدا شود و چون بفتح جیم و کسر و درون
فلفل کرد است فاضلت آن اندکی کمتر از فلفل که باشد چون و درون
است خود و در مرک شیرین و زنجشک و تیز و گرم و اشتیای طامع باز پدید

با فواید کثرت ^{شود} ^{باید} کل است بلخ و سرد بود و آنهایی که از حرارت در و من پیدا
 وقع کند و کل اعتدائی با سرد و ریشما و در کند و کم بود با شد جوئی کل است
 شیرین و سرد باشد سنگ شانه و صفرا و حرارت و در نماید جوئی بر پها
 نوع است سفید و کبود و زرد و سیاه و هر چهار تلخ و سرد بود صفرا و بلغم
 و تب و ازخم را و در نماید چینی کل است دکان در خنی است معروف ^{شود}
 و خامه معجز بردار از توصیف کل آن عاجز و قاهر تر و تلخ و سرد بود در
 دور کند و قسمی از آن بی باشد که او را نام چینی میگویند و آن کم
 و تیز و منور بدن باشد و با سرد و امقید است اشتدای طعام بر بدن
 و بلغم دور کند **چا سون** و آن قسمی از کل بودی بود و نوع است ^{شود}
 و سفید مایل بر روی تیز و گرم بودتی آورد و گرم معده پیدا کند و مو
 سرد ریش که از علت دارد التعلب ریخته باشد بر رویا **چینی دان**
 کل یا سنین است و در خواص شل جوئی بود شیرین و از اجون با شیر
 کا و بخورند حبس بول بر طرف شود و یا سنین گرم و خشک است بلغم
 را بگذارد و در مایع را از رطوبات پاک کند و در معن او در و منافع
 نیکوست **جها** و بنارس کز و بوی طرا فواید در کنار نار و دید و یک

قسم

وسبک و گرم خشک و دافع باد و بلغم باشد اشتها پدید آرد و مفودمان
افزاید و گرمست و در درجه دوم خشک است و در درجه سیوم بول باشد
و معده را خشک گرداند و نرم طبع که از رطوبت باشد بر طرف سازد
خاصه زیره بریان کرده که در سرکه آغشته باشد و خون شکم و رگها را باز
دارد و چشم شکم دفع کند و در رم خفیه را تحلیل دهد و سنگی نصیر که از
بود و در سازد و بقول زیره مرغ قسم است یکی زرد دوم سیاه سیتم
چهارم را زیره زرد که پند بخم را زیره کرمانی اگر کسی زیره کرمانی را گرفته
پخته یک کف دست بخورد که اگر آفتاب حیات البطن خوانند درده بزرگ
افتند باید که قبل از آن یکبار زخمت نمایند از نگاه دماغ گرفته زیره
بزرگ را بجوشانند و بعضی گویند اطربال زیره سیاه را گویند **چندال کند**
یک برکه دو برکه دسه برکه چهار برکه پنج برکه می باشد شیرین بود بلغم
و صفرا و غلظت های رموی را نافع بود **چا گوشت** ساکت شیرین و آرد
شود بود باد و بلغم و صفرا و خب و بواسیر را دفع نماید و قیفس بر طبع
و نشان پاک سازد و کثیر الفضول است مغز بود معده و جگر بسیار نماید
چا کاسک است برک ادرش و سبک و گرم بود و بلغم را دفع و راد و رکنند

وسک

وقت بکلیتاً شمرت دارد آورند و صندل بت بسیار سرد و تلخ و جوهر
و تب و صفرا و قی و پیوش و فشکی و ما یکی چشم و سر و قون را دفع کند
صندل زرد و سرد و تلخ و بدلیغم و خارش و جوهر باد را دفع سازد و ضد
سرخ و آزار دگت بچند نیز گویند سرد و تلخ بود ابراض چشم و اسقام گوش
و صفرا و بدلیغم دفع نماید و سر و تب و گردش سر و کم سعه و قی و تشنگی
و در کندی و دو قسه دیگر از صندل یا باشد که آزار بر چندند و در دندان
گویند و خواص آنها مثل صندل سفید بود **جنگ** حجر المصططیس بود و آن
لوی از آهن است **جنگ** و آن از بیان است و بعضی و ابراج را در **جنگ**
چریات و آن قصب الزریره است و **جنگ** آن سیلیج است که بانه نیز گویند
و باید چو ل بغارس و ناس و بعضی فو خوانند **چا ک** و آن جنبه است
جوانی و آن ناخواه است او آن نیز خوانند و کند شتر چو کند اکاره
هم گویند و کند شتر چو نه یعنی اکاکرم و نیز باشد صفرا پدید آورد و بدلیغم
قطع نماید و چو نه اسقام است برینین جو نماد و نه سنجند و چو نه اگ و چو
کنج و چو نه بلور و چو نه صدف است **چرا ک** یعنی شج و تا نیزه و اکاکس
والا **جی** **جی** و آنرا مملتی نیز خوانند و مایه جاد و آن برنج است

۲۵۳

سپنج و دضم بود یکی بر یکدیگر
و دیگر بدست خود در دماغ
و بدست خود در دماغ
و در دماغ را آب نموده

نی و هفت قسم است تفصیل بر داشتی نویسد که این شیرین در
 هضم و دفع صفرا و بلغم است و از جمیع جویات سبک بود و از جهت
 و تاقی از منع نیست و از جهت بر جفا بر می خورد و بر سر است تندرست را و با
 بر می خاستی هر دو آن سبیل الطیب است **الباب الحاسنی فی جوف**
 دو و هضم و آل و سکون و ادعای است از شیر است بدانکه جمیع شیر را
 عود است خام خوردن منع است که سرخ و دود و باد و قوا و شکم و نفی
 پدید آورد و بلغم و صفرا زیاده کند و امراض مختلفه حادث سازد لیکن
 از حکمای هند شیر گاو را اشتها کنند و گویند که هرگاه شیر گاو را که هنوز
 کف و کرنی بستان در رو باشد و عرب آنرا کلینک گویند بخوردند کار آنجا
 کند و بکراتی شیر را کاره ساخته بنوشند که معتدل شود و جمیع علل
 زایل سازد و فوید و منی افزاید و طریق صفت کاره است که در یک
 بر شیر ریح بسیار بیشتر آب کنند و با نش ملائم جدران بخوشانند که آن
 که اضافه کرده اند فایده و اگر زیاده اند آن جوش دهند و آب اصلی شیر
 شود و بهت باه و قوت بدن آفرین بود و اما تفصیل در هر هضم کرد و دیگر جمیع شیر
 با نیک با آنچه از کنیم و ماش و تنک برزند خوردن منع است و همچنین بماند

خاص شیر

دوشت

و گوشت هر حیوان که باشد و خوب و بیاض و چرخ سبز یا دیو یا میوه ای تر می شود
 و چون با شراب بخورد بکشد و دیگر هر حیوان که تازه زانیده باشد شیرش سرد
 بود بدن درشت سازد و صفرا و حرارت و امراض خونی پدید آورد و دلالت
 روزی چند شیرین کرد و در نهایت خود که تفصیل نوشته میشود با زانید با
 چون نزدیک رسد که بر منقطع گردد در آن وقت نیز منع است و شیر
 که و فوید اول زانیده باشد مفید نباشد و بسیار بر هم بکار نیاید و دیگر شیر
 حوالی بغایت مذموم است و دیگر حیوانات هر قسم غلف که خوردند خاصیت
 آن در شیر اثر کند از جهت است که شیر را به شیرین شیر انداخته که چنانچه
 نفع و زحمت و قایلش را کند و اگر شیر را صبح بخورد منی افزاید و زرد سازد
 و اشتها آورد و اگر وقت ظهر بخورد فایده افزاید و فطیر ابول و سنگ سازد
 دفع کند و اگر وقت خفتن خوردند جمیع علل را دفع کند و دیگر منی که در
 بر شیر کند و خوردن منع است اگر چه تغیر طعم نشده باشد و دیگر صفرا
 خارج باید که سرد گردد و خورد و بلغمی گرم کرده بنوشد و دیگر وقت صبح شیر گاو
 مناسب است و پیشین شیر گاو بیش شکر انداخته بخورد و دیر تیر را درود
 سه روز اول شب خوردن بسیار منع است ستم قابل بود و تباهی را

و بعد از سه چهار روز مدتی نیم بر کنند و اگر احتیاج شود بعد از روزی
 چند در آن بنزداید و گویند بدل دی شیر گاو است و بعضی بر آن گفته اند که
 بدل دی شیر شتر است و این قول بعضی اقرب میباشد **شیر گاو** و عقل زیاده
 کند و نشاط آورد و باد و صفرا دفع کند و طبع و منور بدن باشد و
 فایده دارد و در بر و سقطه را دفع دهد و شیر عرواست زیاده کند و کثیر الحامض
 باشد و چون بدوشند و منور کرنی بستان با او باشد که بنوشند و بفرایند
 و روز و شب میتوان خورد و چون سرد شود اگر چه باه زانیده کند فایده
 بلغم بسیار افزاید و شکم بیشتر نرم کند و رعهه تقبل بود باید که گرم بخورد
 که سرخه کنی دود و در آن سرد صفت و لاغری و خشکی را دفع کند و
 کند را زایل سازد و وقت بول و فساد خون را مفید بود و زرد سازد
 و استخوان را قوی گرداند و در وقت بچه چون بشیر را دست ناید و در
 و بعضی اعضا بنزداید و در دجتم زایل کند و سریع التا شیر بود و قوت نیم
 زیاده سازد و چون در وقت کیوس غذا اندکی بخورد و قوت بدن بخشد
 و کیوس صالح از دست نهد شود و دوسم و غلظت و تلایین دی زیاده
 از شیر نبرد و اندک موافق معده نباشد و بر تر بگذرد و باید که چنانچه که شست

که بلغمی نباشد سودمند است و شیر زرب بلغمی را نیز منصف بخشد با شیر
 معتدل بود و دفع باد و بلغم و صفرا باشد و نشکی که کند ازین سبب فرایند
 جمیع امراض را دفع کند و زرد و هضم بود و موافق شکم باشد و اشتها آورد
 و ریش خلق و زرد و عرف النساء غم و دوسواس و سرخه و سل و تنگی
 نفس و ریش مثانه و دماغ را نافع بود و غرغره بدان کردن خفای
 و ورم ملازه را سود دهد و تباهی کنی و اسهال بطن را نافع
 و طبیعت را بقاعده نگاه دارد و منی افزاید و بدن را قوت بخشد و بول
 براند و اگر با نبات و یا شکر خوردند اندک ضرر جاع بکنند و موافق لطیف
 شیر خور بود و چون او کمتر از شیر گاو بود و غده اکثر در شیر بر جویان
 از پیر بود و این همه خواص بنا بر آنست که گفته شد که چنانچه تلخ و زرد
 و قایلش را کند و بسیار رود و بسیار خورد و آب اندک آشفته
 حکمای هند گوشت زردان نیز برتر از گوشت میش و اندک شیر بر آب
 خوردن منع است باید که گرم کنند و سرد کرده بخورند و اگر چنانکه که
 کاره سازند و سرد کرده بهاشامند چگونگی علت در بدن بکند و در بدن
 که اندک اندک بخورد تا عادت شود و سخت صبح ریح و شب ریح شیر

و جوار

کاه کرده بخورند و اگر باز نجعل با فضل دراز و اشغال نکند بخورند سرخ بلقی
 را نیز دفع کند **دیش** قوت بخند و زیاده از شیر مدها و بلغم بپزداید
 آورد و باده زیاده سازد و حرارت غریزی را بقاعده نگاه دارد و اگر حرارت
 فاسد در معده زیاده کرد و جوع الحکلب و جوع البقر هر سانده از با صلا
 آورد و وقت یکسوس چون بخورند زب سار و صفرا و باد کم کنند اما ^{نصف}
 معده باشد و کالی آورد و باغمد را مفر باشد بر آنکه بسیار خورد و کم خورد
 کند شیر شیر شیر را نسبت به شیرهای دیگر بزی کمتر بود و مایل بگری بود و
 مزه بود و قوت بخند و مانند شیر بزد و بدخیم بود و باد و بلغم کم کند و درم
 شکم و پشت زنا و نصیب و یاد دست دیگر مزایل کند و جوع امراض شکم
 و بواسیر دفع کند و باید شیر را با جامه چرب بخورند اگر کوفتی مانع نباشد و این
 نیست شند شکم و غن ^{نصف} فضل دراز از هر که ام قدری و چون با بپزد
 شیخ چیز میشود اهل هند از اینج سار کو مید و منافع بسیار جهت آن قرار
 و بعضی از حکمای هند بر آن رفته اند که شیر تازه جوج حیوانات که کوفتی
 کوی بشان با آن باشد مثلاً به اینجات بود و مگر شیر که البته باید چنانچه
 شد کم کرده و سرد ساخته بخورند و در ذخیره مسطور است که شیر را کز انظار

یعنی

و نخیست بود بدن را درشت سازد و اشتها آورد و بلغم درکش سرد امراض
 چشم را دور کند و فی الجمله با اکثر باشد **جذرات** شیر تیز و شیرین و ترش
 بود بواسیر و کرم و درد شکم و استسقا را دور نماید و چون از شیر تازه ^{نصف} جذرات
 فی شند و جامه را در حکای هند از جذرات اشتر و قوغ اشتر است که شود
 مسکه از وجود اندیشه باشد و منافعت که اقسام باست را با یکی از اینها
 بخورند که شکم ^{نصف} فضل از نجیل اشک خرد آن روغن به شکم و شکم
 المک آب مجرب و باست را شفا خوردن در جمیع فصول ممنوع است ^{نصف} عین
 در برسات و در شب نیز منع کرده اند و کسانی که بلغم یا باد بریشان ^{نصف} قاع
 باشد بخورند و اگر خواهند نجیل و فضل کرد و فضل دراز خوردن کوفتی
 داخل سازند و بخورند و در تابستان و زمستان برنج که مذکور شد
 که بلغم و باد دور کند و اشتها ازاید و قوت بخند و رنگ رخشان سازد
 و ماستی که بسیار شیرین و آنکه ترش باشد باید خورد و ماست بسیار
 مطلقاً ممنوع است و آب باست کرم و ترش و سرخ بلغم و ترش
 بود مزه و دهن و دما اشتها آورد و در کوش سرد و کندی و قوت دهد
 را پاک سازد و تشنگی و استسقا و بهیر و بواسیر و بلغم و باد و در شکم

دفع

کند سرخ التاثر و شقی بود و خازر و قوی و غلظتای بادی و بلغمی را

نافع است **دانه** و آن قسمی از خزانه است سرد و دانه دهن بنظر اید حرارت
 و خون با صفرا و تشنگی در آن بدن را دفع کند و جسم بول بکشد و در آن
 که کوکب و خام باشد سرد و شیرین بود و بخورد و در آن دفع وقت بیدار
 و فریه سازد و منی بنظر اید و در آن سرد و کوفت بدن دفع نماید و در آن
 بخنده شیرین بود و تشنگی و حرارت و خون زیاد کند و در بعضی بود
 آنکه شب و آن سرد قسم است و هر سه نوع نیز و زخم و قطع و سرد بود
 و در اوصاف کند و زهر و آس و صفرا را دفع نماید و منی بسیار اید
 و باوه زخم و قطع بود بلغم و باد را دفع کند صفرا زیاد سازد و زهر
 بنظر اید و کل دانه و متعلق بود در آن گرم و زخم و قابض بود بلغم و
 غلبه ای خلق و در ناید و حرارت و تشنگی بنظر اید و **سرس** گرم و شیرین
 بود و دهن از اید بلغم و غلبه ای گرم صده و دهن در ناید **دانه**
 بول جو را ناید و آن که کینه و آن چهار قسم بود سفید و سیاه و سرخ و زرد
 و سیاه اقوی بود یا بس و گرم و نیز باشد و از غایت پوست بدن را
 کخت و در آن حس سازد و در آن سرید و از شیرین نبات مصلح
 است و در بعضی نسخ نوشته شد که شامه تر از دانه کینه و در بعضی

کتب

کتب مسطور گشته که قیوم است و آن سرد و تلخ و زخم و تشنگی بود و در
 دریشما را سرد و در بدن را قوت بخشد و دانه صحرایی نیز همین است
 و تشنگی و آن بچو که وی که بود لیک از وی نبات کوکب تطبیق است
 نیز نزد یک است بکند و آنکه از آن قیده سازند و بهتر از آنکه دانه
 حرارت و صفرا بکند و زود و جفم بود و در بعضی و در قسم بود بزرگ و کوکب
 بزرگ ساق دار بود و کوکب بر روی زمین بود و در بعضی زخم و
 مقوی یاه بود و منی بنظر اید و قوت بدن بخشد و چون سبز از در ساشنگ
 کند و سفوف ساخته بآن مالدست نماید و در باب قوت یاه نماید
 بسیار بخشد و چون شیر برک او بخورد و مالدست نماید سوزان
 سازد و **دانه** در آن پنج قسم است اگر بنا بر مایه جوده دار و دار و
 خواص یکسان بود و تلخ و گرم بود و چون با صفرا و زخم و تشنگی را
 که در او به بیشتر داخل میشود و در او بچو را بخوانند و آن چوب ناید
 دوم را دیو دار بر آید این چوب درخت چیر است سیم و در آن
 بوی آن مانند بوی فیل است بود چهارم را دیو دار را در آن کینه
 بخورد و دیو دار کاشنه مانند دهکاید و از آنکه کینه بکند و آن با دانه

دفع

خنگش استعمال نمایند و راک یعنی الگود از همه سیاه بهتر بود و منی بنظر اید
 چشم روشن کند و بول و غایط بفرغ براند و در چوب مایل برنجی بود و سرد و
 باشد که دانه تشنگی و در شب و دانه و آنکه از آن در دانه و در آن
 و آن که در است و کشت و در آن همان ده و در وی نشو و نجوای خرد و در
 است که کشت **الباب السادس فی حرف الراء** رنگی و در آن کشتی خرد
 نیز که رنگی و در آن کرم و تشنگی است با دانه دفع کند و سرفه و تشنگی
 و غل سینه و سبک شانه و در دانه و سلس البول و تب و اسهال و در دانه
 راصاف و معده را از فضول پاک سازد و آتش معده را فروزد و در دانه
 را دفع بخشد و در بعضی بر و طلاء آن زخم را به سازد و قدری صفرا بچرد
 و یکا قسم رنگی و بکری باشد که از آن رنگی سفید گویند و در خواص مثل همین
 باشد و در بعضی و در آن و در قسم بود و در شیرین و تلخ و سرد باشد
 بدن را نورانی سازد و دهن خوش کند و عقل بنظر اید و بلغم دور کند
 این در ملک کور پیدا میشود و از آنکه کینه زنجیل شامی است تلخ و گرم و
 جفم بود و با دانه بلغم قطع نماید و سرفه را برود و از آنکه سرفه باشد یکی آنکه
 برک باشد دوم آنکه بچو سیم آنکه کیه باشد گویند و چون را شانه را در

سرد و قابض بود و زخم است و دفع صفرا و بلغم باشد و در آن سرد و
 و تب و جوشش و دهن در بر نباتی و حیوانی دفع کند و تشنگی را بکشد
 و آنکه متعلق و آنکه مثل شامه تر از دانه و در آن زخم است و در آن
 را قوت دهد و با دانه قطع کند و غلث خام را بریزد و تلخ و گرم بود و در غلث
 پوست دانه و صفرا و بلغم و در غلث از مفاصل و جفت و در دانه و در
 چون بخورد نماید و عظیم بخشد و خون خام و در دانه و جفم را دفع و در بعضی
 آنکه کینه شانه و بچو را ناید و آنکه اسهال بی زخم شود و ناید یعنی کینه
 و نیز و شیرین بود و غلث سینه را نافع بود و طعام را جفم کند و غلث طعام بود
 و آتش معده روشن کند و سرفه و تشنگی و بلغم و در دانه و سبک بود
 و تشنگی باشد بول را ناید و تلخ و بلغم و در دانه و سوزش دل بود
 چشم روشن کند و بهیبت شدت پوست معده را فای کند و سوزش
 خون را دفع سازد و خفقان گرم را نافع است و منی را خشک کرد و ناید
 آنکه که طعام و در معده او ناید کینه و طعام او باید کرد اما بسیار خورن آن
 بسیار آورد و منی را خشک سازد و کینه و شیرین است و در بعضی
 و ناید که اما بسیار کم باید خورد و در آن احتمال خورن است بهتر است که غلث

خنگش

دور کنند چو مرده که در شکم مانده باشد پرون افتد تا او از پنهان الموی سر
پنهانند از سینه های متعارف بپزد است و قالی از غره نیست شیرین در
دیر مضطرب بود کوفت بدن و صفا و حرارت را نافع است منی از اید و
بدن بخشد و زرد سازد **بین کین** نیز سرد بود و کوفت و خشک و جگر
و زهر را نافع کند و صحن را پاک سازد **دانه** و آن صحرای را نافع است
و قسم بود یکی را سرخ و زرد و دیگری را سفید و زرد و شیرین و دافع
صفا بود و دهن خوش مزه سازد و در اوج زردی و گرم بود مزه دهن را زاید
و باد و بلغم و درد و سردی را چکان در هر دافع کند و آن دانه را
زنجبیل و در جرب باشد و دافع باد و صفا بود و ریشها و عارض و زنجبیل
را نیکو سازد و **دانه** و این چهار نوع بود سفید و زرد و کبود و سرخ و شیرین
و سرد باشد باد و صفا و بلغم و بعضی بر اندک کوفت انسان کم کند و ای
پهل آن کلی است خوشبو زنجبیل و در هر دافع حرارت و تب و دیوانگی و
دانی را نافع بخشد و **دانه** سرد و ریشها آن اندک گرم و ترش و زنجبیل بود
زیاده سازد و دافع باد و بلغم بود و این در ماله و میوه و در آن کسب یعنی
معصوم شکلی تلخ بود و بلغم را دفع کند و اشتها پدید آورد و در دهن و آن موه

کاد است

کاد است و تلخ و دافع بلغم و خون فاسد بود و قسم دیگر باشد که آن را زنجبیل
باسم ماده خوانند تلخ و تیز و گرم بود و بلغم و باد دفع نماید و دانه های حرارت
سازد و جگر را صاف کند و **سوی** و آن غرض مندی است و بهترین و
است که در نگر کوفت و نواحی لا یور از شرف بیلد بماند شیرین و تیز و تلخ
و سرد بود و با مژه را روشن سازد و خون با صفا و زردی و دافع و اسهال
را بر داند و بهترین ربود آن بود که از جبین او ریزد و مشابه شتر باشد
و در دانه که هستان مند و ستان اکثر جابا میشود و خوشش آن بود که زرد
رنگ باشد بطریق بلبلین و نفع ماله بسیار از علتهای را دفع نماید و در
بکر را بسنی مفید باشد و سده بکشاید و چون بر جوششها بماند سود و
حتی جوشش و جراثیم صفرای را و ربودن جینی را اگر با مسکه با سبب است
و تا و پیر از آب باز دارند شکم را نه و پاک سازد و چون ببطحا باشد
از ربودن آب با کلاب ساییده بخورد و جگر طعام کند و وقت شکم در دهن
سده را از فصول پاک گرداند و از اوید که راست روی یعنی نفوذ و
زنجبیل و ترش و جرب و سستیل و دافع صفا باشد و نفقه خوب آنست که
چون بشکند یا در آتش کنند یا بر خاک زنند و یا بر خاک مانند سفید بود

سفوف آن یکسره و طعمه نیم سرد و زکات ریح میوه و وزن جلا و دانه شکو
بجا آیفند هر روز یک کف بخورد و از ترشی بریزد و بالائی آن یک کاس سبزه
پوشد جلد در دست و پا را بر داید که تا مکه با جوی و برک بردارد و در
خشک کند و سوده جابه بنرسازد و استعمال کند و اگر هر روز سفوف کلاه
نذکور نشنا سرد و گرم با آب شانه بخورد و غذای گرم و جرب خوردن نیز
پسند و پخته و برکش پس پخته و برک بخورد و ماناست و شور مزه است
پسوسته آب از بر کهای او منشیخ پوده زین را نمانک دارد و جگر
منه آب یکیدن اگر تا و بیل کرده در کتب خود نوشته اند که چون کسی بپزد
چنانچه باید بنید اندوهوار که ریاست **دانه** یعنی مان بهترین تا نماند
است که سال کشت و آفت رسیده بنود و کم سوس باشد و شنبه بنود
تازه باشد **دانه** یعنی خول سیندان که نیز گویند بقولی تلخ و تیز و گرم
خشک است قطع بلغم و دفع خلط و شکم نماید و بقولی گرم و تر است بهترین
مفرود بنود ریح و دماغ و صداع و حرته بول اگر مصلح آن سرکه است و
کتب و جیره که بدخورد و گوشت یکی انگه خون مانی و رنگ از آن
و آن مغزانی است که کدم را شسته بپزند یا شسته و گوشت دراج و بنود

جکش نرم باشد و نشکند و مسکین بود یا به پاک کرده و کشته بخورد و الا
بروز رتن و آن الماس است جامع بر شش مزه بود و فوج بخشد و تن را سخت
سازد و از رسانی شمرند و در سینه دافع نماید و جیب علتهای را دور کند و
الماس که پاکیزد و رختشان بود و وزن آن شش سرخ باشد اگر کسی بانود
دارد موجب از دیاد و است و نفع کرد و **دانه** و دو نوع بود سرخ و سفید
تلخ و زنجبیل باشد و در شکم دکه در شکم باشد و سرد و شیرین و شکم زد کند
و نافع بخشد و خون را رقیق ساخته صاف سازد که با هرگاه خون از غره و تب
در پوست جمع شده سیاه گردد آنرا کک زنند و رو جیه را سوده بر آن باند
یا بخورد و از رو جیه و تب است که هرگاه سوده بخون آید یا لندنی الفور
رچین مانده آب سازد و رو جیه و جیب امراض را که از فساد خون باشد
چون بخورد و باطل کند نافع آید و اگر سفوف رو جیه در روغن سوز
کرده بر کهای کف و دوش بماند و او بر خونی را نماید که پوست بر
و جوب مننه آن در خواص مساوی باشد و بعضی گویند پوست وی
باشد و رنگ تیز و سرد و خوشبو و سبک و تلخ باشد علتهای پوست و خشک
و زهر و سوزش دفع نماید و پوست تن را روشن سازد و در دهن و آن موه

سفوف

و مرغ مخصوص بال مرغ و ماهی تازه که کوچک اندام که در سنگ و آب شیرین
مقام داشته باشد و که دوماش پوست کنده دوم آنکه چون غلیظ با صاف
تولد کند و آن از چربی که سخت باشد یا غلیظ بدید آید سخت چون در سنگ
بریان کرده و خرما می دست و شاه بلوط و غلیظ چون گوشت خرگوش و تخم
مرغ بسیار بخت و شیر کا و و کاه و میش بسیار چیده و روی نان کاک نیز
غلیظ باشد بسبب سختی که از بدین آتش شده باشد و منقش نیز غلیظ بود
از مرغ و جفت یک پست آن که به نور جیده با آتش خشک شده باشد
غلیظ بود بلکه لطیف بود اگر از خشک را و باشد و نان فطر و آرد و روغن شیره
غلیظ تر باشد و سلف که بد بهتر است که نان خشک را که نیم سوسه باشد
باید زود بر تابد سفالین با آتش طایم بر بند نوعی که روی آن بسیار خشک
نشود زیرا که میده باشد اندرون آن نج خواهد بود و اگر مایه نداشت
منقش فطر باید کرد و در این قسم ناز را ترکان بر ملج خواهند و نالی که این
در خاک کسر گرم بر بند و نکند آید خوب است بشرط آنکه مایه زده باشد
و آن بر سیاه و شان است و آنکه در آن نج سنبالی بود و روغن منقش آن
از تر است و بر اهل هند شوندی نیز خوانند **الباب السابع فی حرف التانی**

سنگ

سنگ در لغت هندی سنگی گویند و آن زنجبیل است و روی رطوبت
خضلی است منی پخته بد و طبع نرم دارد و نفوذ نماید و اشتها بدید آورد
و قویخ را بر طرف سازد و مده و کج را گرم کند و آواز صاف سازد و کلو
خشک کند با سنجبین و نمذ خوردند سوده یعنی شبت بوالان زرد نشود
و افع بلغم و باد بود و طبع تیز و تلخ دارد و جرب و گرم است شب و علما و جشم
و اکثر زخم بدین را دور کند و در حفره کار آید و بواسیر و خلد و اسهال را نافع
بود و در مده و بشت که از روی باشد از اقطع سازد و طعم خوش آرد و
پنجاه **سوف** یعنی بادیان دالان بزرگ نیز که نیتخ و تیز و سرد و شیرین است
منی افزاید و بواسیر و قی رافع بخند و صفرا زیاد کند و بلغم و باد کم نماید و
مده برافزود و **سلج** و دونه است یکی را موزه گویند و آن شیرین و
و تلخ است و قدری گرم است سیلان منی را که با سوزش باشد برادرش
مده افزود و سنگ منانه و آتاس و جذام و صرع و سلس البول رافع
بخند و تیز و سرد و خوشبو و قاطع بلغم و باد بود **سولانی** نیز گرم است و بسیار
منی کند و خون زیاد سازد و علت هر سه خط را برود و سیلان منی و دونه
و آتاس شکم دنی و سرد و نرمی شکم را دفع سازد و سوزش را نفع شلغم و

دجال اصلی دارد و سیلاس و آن میده است نیز قویخ و خوشبو و جرب بود بلغم
و صفرا و سنگ منانه و قی رافع البول رافع کند سوده یعنی طلا و آن جرب و شیرین
و تلخ و نرم است و سرد بود و با هر روشن سازد و عقل را نور زیاد کند و قی
افزاید و قوت بخشند و با قندها زیاد سازد و آواز صاف کند و باد و بلغم و صفرا
دور نماید و طلائی تمام جبار است که چون در آتش کنند و یا بر کمانند
شود و در شکستن سفید رنگ ناید کشته و خاکستر ساخته باید خورد و
کشی و آن مرتیشا و هبی است شیرین و تلخ و درش و تیز و جف رطوبات
بلغم و گردش سر و غشای و بهوشی و دمه و سرد را دفع کند و استسقا
نافع بود و خوردن آن تا خوب نشود و خاکستر نسا زنده منع است باید
شعارف اهل هند است خاکستر کنند و از استعمال نایند بسیاری و آن
فوق است و بسیاری را در اصل بشت مده بویل گویند و با هر اهل آن
کرده اند که اهل هند بزرگ تنبول خوردند اقسام آن بسیار است شیرین
اندک زخم بود و فی الحقیقه تلخ و سردی است و آواز صاف کند و اشتها
بخشد و امراض دمان بر طرف سازد و زود و هضم بود و بعضی برانگیخته
سرعت انزال آرد و عصاره و درخت دی مسک بود و سیاهی که روان است

بج است آچارش خوب شود و سنگی زیاد کند و لذت طعام بدید آرد و بلغم
و جفت دفع بود و اسهال نیز باشد و سوزن و شقی مطلقا ناید و در عمل منانه
بار آرد و **سنبالی** سه نوع است سبز و سفید و سیاه مزه شور و تیز و در دونه
و سبک بود و در ششانی چشم و بهوشیاری بدید آرد و سوزی را دراز کرد و
و باد سرد و کم اشتها و قله و غلظه و آتاس و غبار شکم و دمه و سرد را دفع کرد
و جذام رافع بخند و خون جنس و زرد آب که در ایم میده باشد بر طرف
سازد و **سوسون** یعنی سرشت و دونه است زرد و مرغ و سرد و دونه تیز
تلخ و گرم است بلغم و عارض را از اندام دور کند و صفرا زیاد سازد و قی
سرسون برای انواع علل جلد خوب است و چون سحر کنند که مایه بی
دفع شود و اگر بر زخم نالد نیکو گرداند و با قضم و منضم باشد بدل آرد
گفته است **سکها** ره آرد بر روی تالابا بطریق نیکو و رطوبت خشک
اما با و نیز آید و بلغم و تلخ کم کند و اسهال خونی و ناهور مقعد و سنگ
را برود و قوت پاه و سنگی بفراید و سرد و لاغری را از ایل سازد و قی
باشد و تب رافع بود و سوزش دل و بهوشی و تشنگی و زخم تشنگی
دفع گرداند و شیرین و سرد باشد و خشکی خلق دفع سازد و قی را نفع بخند

دجال

تیز و گرم و سبب التماس بود و باو بلغم و قلیح و غلغای شکم را دفع کند
 اگر اسهال و سبکدوشی و غیره باشد و در دوسه و سفید و تلخ و زرد و گرم
 القاب باشد باو بلغم و غلغای دهن و در دانه را دور کند و آماس و کاف
 بدن دفع نماید و باهره را روشن سازد و کلی سبب بهتر از برگ بود اگر تلخ
 سبب را که کوفته شیره بگیرد و مع شیره کاه و بنوشد جس بدن که از سنگ خانه
 باشد بکشد ایداشها پیدا کند **ساروی** و آن بوز بدالت و قفس بود و
 و بزرگ و هر دو شیرین و تلخ بود و منی بنزاید و صفرا و باو بلغم را قطع کند و در
 ستاوری بزرگ و اصل کند **سما** که یعنی دارا شکسته تیز و گرم بود و بلغم و سرفه و
 نفس را که از غلبه بلغم باشد دفع کند و باو بلغم خصوص بلغم معده و اسهال و تلخ
 دور سازد و چون اگر بر آتش بریان کند و با مسوی الاون با هر وقت
 مندی که قفس ببارد و هر روز ناشتا مقدار طاعت بخورد و در شبها نوزد
 و دیاسه مرتب اخلاق دفع شود و سفید باشد قلیح و سبب و سرفه و ضیق
 النفس و اسهال و کله جرب و سرفه کن با هست و قفس است زرد و کله
 بایه خورد و اگر بایه نتواند خورد یک روز یا دو روز صبر است و سرفه و ضیق
 قلیح کرده باز میخورد و با شش تا غلت با کلید را بکشد و در بر پیر بکشد

کسانی

که از کانی سبب و کانی سار و تیز خوانند و آن شیرین و زخم و تلخ بود و
 قوت باه و از دایمنی بهتر از این دوا نیست و در مقام مرکبات چون
 سبب و خواص آن مفصل نوشته خواهد شد از اینجا معلوم نماید و اگر
 چ سبب را بطریق مصلد ساییده و قدری شکر ری و داخل کرده بدقی
 هر صبح یک پالاکری کسی بنوشد بی نهایت صاحب قدرت کرد و
 نوعی از جرب است اهل هندوان و طعام از آن بخورد و بخورد و در شکم
 دهن را درشت کند و صفرا زیاده سازد و **سارون** و آن صابون است
 شود و باهره را دفع باشد و اگر با شاد بود از اند قلیح بکشد پسینا
لون یعنی نیک طبر و سفید و سبب بود و سفید بهتر است منی بفراید و باهره
 را قوت بخشد و آن خوش مزه سازد و اشتها آورد و لطیف بود باو
 و بلغم را قطع کند و در بشتا و قلیح را دور کند **سیری** و آن و نوعت زرد
 ماده فرا است که با او رتبا شده و ماده با او بود و تیز و تلخ و گرم و در شکم
 باشد بلغم را آب رفتن از پی و خون را می جفت را دفع است و اگر
 دایم از قلیح حرارت میرفت باشد و قلیح دور و شکم را ببارد و باهره را
 و نوع بود و سفید و کبود و سرفه و تلخ بود و غلغای صفرا را از معده است و قوت

باهره

کسانی مرضی باشد و این دوا مخصوص حکای بنداست و دیگران با
 بی نروده اند و بهین ترکیب جهت قلیح و کانی فم معده بغایت سفید است اما
 خوردن طعام چون یک ساعت بخورد و پیش بکند و بوقت شب بخورد و با
 آن جری بخورد که اگر یک مقدار ضرورت بخورد زرد شده است **سبیل** که از بیسی
 و آن بیج خلزات را بکشد و تب را زرد را زایل سازد و بلغم و باو در بدن
 نکند و در ضیق النفس سبب و آدم دفع کند و جرب است سبب و آن مطلق
 صفت خواهد بود و باین دوا نری چون از اسهال و کله جرب باشد و باو دفع بخورد
 اشتها آورد و بدن را قوت بخشد و قلیح دور و در شکم را بکشد باشد و بهتر از آن
 سفید موه است که اهل هند سنگ گویند **سکول** سنگی است در غایت زردی
 و شکم بود و بعضی برانند که سنگ جراثیم اهل هند سنگ و را ز کونیند باین
 است و چون در مردم بکشد و ششهای صفرا را خشک کند و تخفط بطباعت
 معده و اسهال باشد و در روغن خاکی پیدا شود و سار و سبب و شیرین و زخم
 و قابض و در دفع بلغم و باو بود و باو سبب و جراثیم را از کونیند و سبب
 آن سکر بود و بهوشل بعد بخورد شدن زخم و شیرین بود و بلغم را از بدن
 سازد و صفرا دفع نماید **سبیل** و نوع بود و در اولی خارش و در آخر است

در تخمهای مشق مانند کبریا و میوه های مشهور است شیرین و چرب و
 متوج و در بر هضم بود و منی افزاید و زرد سازد و سفید را دفع بود و صفرا و سبب
 را دور کند و اگر در ولایت بکوات شود بهتر باشد و مغز تخم وی را چون
 با شیر و خرمان ساییده و در چشم کشند کل چشم زایل سازد و جراثیم و آن
 زخم و سرفه و باهره را روشن سازد و جرب را دور کند و کنگ و آن
 گوگرد است تیز و گرم و بدوی و دانه را بغایت زیاده نماید و در شکم
 و جرب و قه با را با کل و طلا دفع کند و آن چهار نوع بود و سفید و سبب و زرد
 و کبود و سفید مسی را دفع کند و سبب جهت کشش آهن بکار آید و زرد
 کشش زینتی قلیح باشد و کبود و کبود کار نیاید و کنگ و آن کنگر باشد
 پز زرد هم گویند تلخ و شیرین و سرد بود و صفرا و بلغم و حرارت و مرض
 قلیح زانرا دور کند و آن صمغ درخت سار و پیل است کشش سبب
 این باشد سرد و شیرین و دافع صفراست که با سبب یعنی درخت پیل
 را با کنگر تیز خوانند طبیعت وی سرد و شیرین بود و صمغ را دفع است و قوت
 بدن و کنگر غلغای سفید و باو و باهره و آماس و تب بفرستد و در
 نماید و تخم این را با کل چنانکه باین میس بود و کگری و آن خیار است و سبب

سبب است که از بیسی
 را در شکم سازد و باو دور کند

باشد صفرا پدید آرد و باد قطع نماید و بقول گرم و ترش تر خوراشو را نندارد
راند و سوسه سرد و بریش بر دوز سر و پدید آید و شش مصلح خردل و گند
است کبر و ابل مد بطریق میوه خوردند خشک و قابض و دیر صفرا باشد
با و بلغم افزاید و قوت تن بخشد که دفع بسیار و غصه همه نوع آئین
و زنج بود و قوت باه افزاید و سیدان منی که از سستی باشد بر طرف سازد
و صبح کینه را بعد قسم بهتر است و قلع معیان که کینه را باطل خوانند و دفع
با گشت کونده یعنی سنگ مسان خواص آن نزد یک خواص یکی است که گشت
وقد و یک گشت که آنرا کونی خوانند صبی را ز کونده بود که گشت کونده که در
فاصیت انگور و پهاش و در و فحام آن ترش بود و باد و نفخ و اسهال پدید
آورد و نفخه اش سبک و شیرین است با و نفخه را دفع سازد که نفخه آن شیرین
و ترش بود که سنگی و اشتها اطعام پدید آرد و باد و نفخه و بلغم و قوت و در شکم
را دفع سازد که و شیرین و دفع صفرا و منور بدن بود منی پنهان و قوت
بدن و دیک نفخ بود و زنان حامله را نفخه را بر از این نیست و کدو
تلخ که از تنبزی که کونده بود و گرم بود و آکاسی خوردن او و غلتهای و دهن را
و در کف کف کف که از زهر جوی بلغم اندکی که کونده بود و شیرین و دفع صفرا

١٠

کانون زبان

بودنی بنیز باد فوج حاصل کند و قوت نشد و زبیه سازد و فواج بود و آنچه خام باشد
شیرین نبود و در آن آن منوعست که بزرگان از ادویه غذائی اهل هند است
و تقسم بود باغی و صحرائی و تخم و گرم و شش و دافع باد باشد و غلبه آبی و
وصف آن یاد کند که **دجی** آن نیز از ادویه غذائی هند است و بیدر شکل دانه
خاص مانند کربله باشد و بیج آن و ابر سرانافع است و بعضی را دافع نماید
از فوج زمانه چیزی که مانند جاب بیون آید آنرا نیز فوج کند و حملی که
تا چهار ماه نینشد بخار دارد و **کنده ری** آن نیز از ادویه غذائی اهل هند
شیرین و سرد و ثقیل بود و صفرا و بلغم و دوده و خون فاسد و تب و سرد را دور
کند و **دوری** تخم بخار نماید و صفرا و کولرد آن آنچهره ای بود یعنی این
الاحق کو بنید اندک شیرینی با وی باشد زحمت و سرد و مولد کم شکم و
دافع صفرا باشد و غلبه خون و پهبوشی و حرارت و تشنگی بود و اشتیاقی
آورد و زبیه سازد و زنان حامله را بغایت مفید است و بنیاست خور
منوعست که **کرم** کرم خام تخم و بلغم و خون پدید آورد و انگیزه باشد
خون و باد و تخم را دافع سازد و **کلونجی** یعنی سیاه دانه گرم و خشک است
در درجه بیوم نیز و قاطع بلغم و سور بدن و دافع نفخ بود و سبک شایسته

والله

در وقت بخشد و من بفرایند کلنگ و آنرا ملاک میزند که بنده چون بنشیند اندک با
خوش دهر سرد بود و دفعه صفر ناید اگر بدن بالینه جراتی که از هوا دفعه خار
شده باشد و دفعه ناید از زیر باد و درنگانی نوه و آن سرخ افشا فرود کم
بود و ساین سازند بر فغان و آماش و بلفم و صفر را در کینه و جفا و دفعه
یکی را جنگ گویند و آن بترجین اقسام بود و دوم را در ملک میم را سینه یک
همدم را حالت بود و آن با قضا علی از پیش بکار نیاید و زینش نیز از اقسام
جواب نمکند و در و با هم رسانین اعلی بود و خواص آن در باب رسانین گفته
شود و آن دیم آهن بود و خواص آن نیز در رسانین نوشته شود و کیمیا و
سیلغرات و وی بوست و درخت که آنرا ساد پهل خ اند و سالی نیز
در بوب و شلخ سالی را اگر قبل بخور و دست شود و آب از خاکش اورد
کرد و بعضی گویند که در صحن و زخت سار بل است که بر این تو تیا می خور
و آنرا کمرل که بری نیز گویند تلخ و تیز و گرم بود و چون در چشم کشند باهره را
روشن سازد و اگر بخورند و نه بکند و تبای متعفن و تب صفراتی را در
کند گاهی و آن حب الفلت است که در زخم و قاض بود و بلفم بود
سنگ شانه که از منی شود و قویخ و اخلط بینی و در دهن و قویخ و بواسیر

دوقاق و امراض چشم را دور کنند خون با صفر از باد و سازد گاهی و آن کا و
است و و قسم بود و در و در خواص چون ساقه باشد که گفته شد که در و آن
نیز از جوب است و در هر چیز ساقه بود که در و آن تخم مصفر است و در
شل بند انگشتان باشد که اسبی گویند و گفته شد باید داشت که هیچ غلما
چون گفته شوند بهتر باشند الا کندی و جو ماش که نود گفته هر دو یکسان بود
کسل که تها ره کفج چون بخورند سستی آرد و خشک باشد قبض ناید و بفر
بروشنی چشم که بل از میوهای مشهور است بطریق شکسته که گفته بود
چون شکافند از آن میان دانه های شیرین نج پر دانه آباض و بقی
و خشکی و حرارت و دفا شد و در هر قسم است مصلحی بود باید بود و در
کسل تخم وی را بر آتش بریان کرده بخورند که کسل بر دوی هم شود و در
کسل با شش است بسیار مغرت رساند که سیه است و چشم شل
نارنج است نبات لطیف در است مزه بود از خوردنش مل نماند و
انار و دستان دارد و دفعه باد و بلفم و صفر باشد و هیچ مغرت از دست
نبرد و ملا و قی ناید و تن و بر کند و خون را صاف سازد و در متکلی سینه
و عینان و نوشند و حرارت دور کنند و سوزش و پیشانی و قی ناید

با دجان دشتی است و او است که گاهی نیز گویند که گشت کوه نیز و آن
سبزه است و در وقت خواص کشید و خشک که دانه نامد گفته شد که دانه و آن
نیشکر است و سیر می نیز خوانند و گفته شد گاهی ساقه را از آن کاتی سینین
خوانند و در خواص سینین ذکر کرده شد که در این نیز همان خاصیت
بخ سینین دارد که آنرا با یک تنبول خورند و سرد بود که کافور مقدار دو تولم
یکه خورند و قطع رجوعیت شود که گیت آنرا که به بی نیز خوانند که گشت
و آن سبزه است که خرد تخم آن باشد و بلون مشهور است و بسیار کجایی و در
مانند فلفل را از است که پیل خوانند و ذکر کرده شد که در آن نه پیل خواهی
است که کوسلی و آن را ناک پملایز گویند و بسیار کت پیل و گرم و دفع
بلفم بود که کسل آن جزا علی است و این پیل نیز خوانند و باید که ای رهن
و آن بطریق یانه هر روز از کافور یک کت فلفل را گویند و با سم کوشک کشند
کثیر و آن کثیر است چون بای شکند و در لغت مند نیست بای سقراطین
ساخته اند و آن مرد و کولی و آن مرجانت گویند از جلا و هرات کرک
و آن نیز سلیکیت و در خواص موافق با لاس که زن گویند و گفته شد که کسل
بسی ندرخت بود که گاهی آنرا و آن نوبی از کز است که کثیر رود و خا نایه

خواص و دفعه شکر در ملک لکنی که بکار گویند خوب شود که بپزی روغن شکر و در وقت
و حکای بند بر سر تنفیس نه روغن مباحه بنیاد کرده اند و از این اجزاء
گفته اند که جامع جلا و است اما محوس نیست که شربتی و در بین روغن را
کا و است و روغن کا و وقت بدن بخشد و منی افزاید و دفعه باد و بلفم و صفر
باشد و کوفت بدن و در دینه بر و دفعه اخلاط غاسده بود و اشتها بپاید
و بر نفی است و روغن کا و بیش آبی را آسته کند و باد و بلفم دفع ناید و اگر
با شیرینی ناخشا بخورند صفر نیز و فشا نه و بواسیر دفع کند زیرا که هم تلخ است
و هم قبض ناید از این سبب بواسیر و سنگری یعنی در ب را دور ناید
روغن زعفران و صیق النفس را سفید است و روغن بیش اما ش امری
فرج زمان و در غش اغشا و دفع کند و در غش شتر باد و بلفم و قویخ و استغفار
ساقه روغن اسب در هر مغز بود و با افزایش روغن چون مرض معده است
نشاید که در هوای تابستان بسیار خورند و بچین کسی که علت اخلاط است
نشاید که بسیار بخورد و در دفعه شل روغن چوان باشد شخصی که خواه سبل
بخور و اول شب قدری روغن یا فلفل که کوفته بخورد تا به شب آگاه سبل
بجا بر دکل خور و قرض را گویند و آن بویک مشهور است و بسیار کت بی و آن

در تحت خواص جدا گفته شده ۱۴ الباب العاشر في حرف اللام كونه
 قفل تلخ و تیز و گرم و سرد بود باعتبار حال گرم داند و یا غبار مال سرد و پس
 باشد با و بلغم و صفرا و سرفه قطع نماید و اشتیاق طعام بپدید آورد و نافع باشد
 و خون فاسد و عطش و سرفه و دم و قوی و فواید و فواید و در و شکم
 سیند را دفع نماید و طبعش دل را که از سبب بخار و معده و سوء المزاج بکشد
 به طرف سار و باید که سونف از آب نبات هر صبح یک کف نخورد و مجرب است
 قفل و سونف است منی بپزد و قوی و فواید را در و کند و جراحات
 التیام دهد و صداع را بر و کرانی بدن که از عرقش پدید آید باشد و دفع
 بخار و سرد و تیز بود و خون شکم و آماس و جوارش کوفت بدن و در و ریشها
 و بلغم را در و کند نشان وی آنست که چون دست با و رساند بر کمانی
 را در و کند و از این سبب آنرا محالو نامند که بپزدی بخار و سونف
 چون از رسیدن دست بیکانه خود را فراهم آورد همانا که کباب میکند و
 خود بطریق شاملو و استخوان است و این دارو جهت دفع خون شکم و یا فلفل
 ندارد شخصی که هر روز یک گوی از این بخورده اسهال و موی بهر سارند
 خوردن شیو این دارو صحت یافت لکن تیز و گرم و سوسل بود و بلغم و باد

کند

کند و حل حاصل بیندازد و ریشهای معده و اسهال نافع است لکن تیز و زهره
 خام آن دفع بلغم و صفرا باشد و لاک خام آنست که خون را از آب بکشد و باید
 و رنگ آرد و بکشد و قوی و قوی را و در و مطلق کوبند و دیگر را با و سینه
 ناسه و در و زهره و سرفه و باد و بلغم و خون فاسد دفع نماید و با صره و ریش
 کند و ناکه رنگ است آنکه شور و بسیار گرم و سریع التاثر بود و صفرا را زیاد
 کند و بلغم و در و شکم را در و سازد و کس آن در آن پیراست گرم است و در و
 نیسوم و قوی بود و سفید و سرخ گرم و تیز و بلغم و قوی و خیرین و سر و التاثر
 بود بدن را از آن سازد و قوت بدن و بد و منی زیاد کند و صفتش
 و با صره را میزد و در و استخوان شکسته در دست سازد و اشتیاق پدید آورد
 قوی و سیلان منی و باد و قوی و قبض و غلظتای بلغمی را نافع است و آن
 معده را در و زهره و سرفه و بلغم و در و مطلق باشد و در و دفع زهره را خام
 مقام تریاق بود و با کل و هم بطلا و سرفه بود و با صره و سرد و زهره را با کد
 معصوم و ریش و ترش است و تریاق و سرد و قوی و بلغم و صفرا و سر و
 جلد او و بر بلغم است و اگر عقیقه خورده که در و بلغم و تیز و گرم و سوسل
 با صره و اسود و در و قوی و سرفه و بلغم و غلظتای نافع است و بهترین وی است

شترتی بشارک زهره و آماس زهره و آماس کوبیده و سبب عین التریاق
 بر نه قسم را در و عرق و طلا و یا کین اشتریا داده با خود دارند و نور تم نمایند
 ۱۴ الباب الحادی عشر في حرف الميم منقح دان اصل السوس است شترتی
 و آنکه تلخ و سرد باشد با صره را در و قوی سازد و صفرا و شکم و تب و حر
 و جوشش و مان به طرف کند و جراحات در و سیند و خون فاسد و قوی
 و قوی و آماس را پس نافع و در و جوش مبارک بید و قوی و قوی است و در
 بزرگ سرد و شترتی و در و صفرا و جوارش و سرفه و کین و تب بود و بلغم و قوی
 از آید و در و حکمت بکشد و پدید آید و سینه و شکم و تیز و بلغم و با صره
 آماس و در و شکم و دم و سرفه و غلظتای سیند را دفع نماید و با صره را در و
 سازد و بار و شور و ترش و تلخ و تیز و گرم بود و بلغم و باد را دفع کند و شترتی
 باشد و تندی و قوی و در و زهره و بزرگ شترتی و تیز و تلخ و گرم و زهره و بلغم
 و صفرا و اسهال که از کبد منعی بهم رسیده باشد نافع و در و سرفه و سیلان
 منی و قوی و در و کین و سبب بود و عرق منعی کشته و بخورند و در و
 بود و سفید و سرخ و تیز و تلخ و گرم و سوسل و باد و بلغم و بزرگ شکم کوبیده
 پیر باشد و ریشها و آماس و عارش را در و نافع است و تندی کندی دان

که در تحت خوب بخت کرده و دانس باشد لکن تلخ و شیرین و سرد بود و باد
 و بلغم و جوارش و در و شکم و تب را دفع نماید و قوی و آن دو قسم
 یکی آنکه از آن زهره و قفل سازد و آن زهره بود و در و کین بکشد و از آن
 شترتی و کاد و امثال آن سازد و لا و در و آن جرب و زهره و در و صفرا
 در و مینا و در و آن خوشبو بسیار و در و در و کین بپزد و عرق مرابره و در
 چشم و با و در و در و کین از آن اسهال شکم آرد و آن یعنی تلخ اقسام است
 هفت نوع مزبل بلغم و تیز و گرم است و در و کین با و یک شل تلخ و تیز و قوی
 و در و کین آرد و بول و غلظت براند و اشتیاق پدید آرد و در و با و با و بلغم
 و صفرا و تیز و در و از اطامک خون را بپزد و در و صفرا و در و منی که کد و صفرا
 اندام بهر سار معصوم شربت شیرین است و تلخ و در و مزاج را مواظب
 و ضعیف را نجف سازد و آن آن علف است قوی و آن بزرگ و در و
 عرب فلفله الحما کوبید زیرا که اکثر کفار در و دانه را بر سر راه رسته با مال قوی
 ترش و شور مزه بود و در و با و بلغم باشد و قوی عین التریاق کوبیده و با و در و
 قوت سار و تلخ خود آرد و در و قسم سنگ جوهر یکی را اعتبار کرده با خود
 خداوند طالع آفتاب یا قوت ماه را در و در و مرعجان عطار در و در و

شترتی

دو نوع بود سفید و سیاه هر دو نیز در کم بود غلظت های باوی و سبکی و درین با
 دفع نماید سفید اقوی بود و رنگها و دو نوع بود سفید و سیاه هر دو نوع و نیز
 باشد اشکها از دو ملین بود و در دیر و دفع و در در شکم را دور کند و درین
 در آن صغیر درخت ساو را است که سبیل نیز گویند زحمت و قابض بود با
 و بلغم دفع کند و قوت بخشد و فربه سازد و منی بنماید و صبح الیدن نماید از
 مای پنهان در آن مازد بود و نیز در کم و دفع با باشد و دفع زمانه از شکم سازد و
 را سیاه و مجده کرد و اندکین پنهان و آن جور القی است تلخ و تیز و دفع بلغم
 امراض سینه و شکم و زار باشد و از خوردن آن قی مضبوط آید و برای
 دفع و تحلیل ماده و دل و جگر بهتر از این نیست هم منفع است و هم تحلیل و دفع
 مؤسیلی و دو قسم بود سیاه و سفید و اکثر بر اندک همین سیاه و سفید همین
 شیرین و سرد و ریح بود اگر با روغن سنبل و شیرکا و دیگر نجو رنده منی بنماید
 و بدن را قوت بخشد و فربه سازد و بلغم صانع زیاده نماید و صفرا و حرارت
 دفع کند و اگر با روغن کنجد و زرد کام و زرد و بلغم را سود دهد و اگر با شکم
 بجز رنده اشک آورد و اگر با شکم یا نیز آب بجز رنده انواع و در شکم را سفید
 در آن دو نوع است سیاه و سفید سیاه بر دفع و اقوی بود و زرد و آن خمر و

نیز

نیز دفع و در کم بود تبض و دفع و در شکم و در اشکهای و در ریشها را دفع نماید و این
 دو نوع بود سیاه و سفید سیاه و در ترکیب با را به شکر و دو قسم بود شیرین
 و سرد بود و منی از اید و فربه سازد و صفرا و دفع نماید شکم و آن قابض
 شیرین و دفع صفرا و اندک و خوش آنست که آب در و شکمین و کرد و سیاه
 و مستوی الاضلاع و خوش رنگ و سرخ بود و منی و آن مراد است
 و سرد بود و فربه سازد و منی از اید و قوت دهد و زهر امراض چشم را سفید
 مال کنکلی از او به مشهور مندر است و در سالهای جلوه و در خواص دی و
 اند از قوی اندیشیده بدین اختصار مینماید و آن بر دو قسم بود بزرگ
 که یک طبیعت و خواص هر دو برنج و احد است تلخ و تیز و در کم باشد و در
 شدت بدن بی نور سازد و با و بلغم دفع نماید و اشتها پدید آورد و تحلیل
 زیاده کند و در کم و دو قسم بود سیاه و سفید و سرد و تیز و در کم
 باشد بلغم و با و غلظت های سینه را دفع کند و زهر و منی بنماید و صده و بکر
 قوت بخشد و طعام غلیظ چشم سازد و صفرا و مزاج را مفر و خاصه در زانها
 ترشی و آب سرد و صغیر است و محبت نفار منی و در قی و الصبا عین خوا
 شیرین و زحمت و در کم و شکمین بود تب و در ریشها و برید و بلغم و غلظت های چشم

دور کند و آن بر چهار نوع بود اول بول و دوم بوی سیاه و کوبی چهارم سابی
 کوبی سابی بهتر است و بوی از کوبی و بول از بوی بوی و آن تر باشد
 چهار قسم است در کم نامی و در خواص و مزاج نزدیک بهم باشد کم
 و تیز و سریع القی و شش و دفع بواسیر و دفع و غلظت های سینه را دفع
 است و با ضمیر خفیه باشد و خون با صفرا زیاد کند اگر با طعام نجو رنده قوت
 بدن بخشد و اگر پیش از طعام نجو رنده صفرا زیاد کند و اگر در ریه و جگر
 و در کده به پزنده غلظت های سینه و در شکم و بواسیر دفع غلظت بخشد و اگر
 شش تولد آب تر باشد شش تولد شیرکا و یا ریح تولد سما که بر بیان
 نجو رنده و مدت فاسد علت مجلس بول که از باد و اخلاط غلیظ باشد
 بر طرف شود و در دو نوع است هر دو طبیعت دارد و کل فربه و صغیر
 شیرین باشد با و صفرا و دفع نماید اهل سینه که استطاعت ندارد از بوی
 موه بجای قند سیاه شراب کشد و بقی و آن جلد است تیز و در کم بود غلظت
 و منی و صفرا را زیاد کند و با و دفع نماید و اشتها پدید آورد و در کم
 حکمت معروف چند قسم بود سرد و شیرین و خوشبو باشد و دفع از اید و در کم
 دور کند موم و آن شمع است شیرین و تیز بود و خون فاسد و با و راکه

کند

کند و بر شش دست و پا ماییدن نافع باشد و لکری خیار در آن است که در کله
 پنجاب بسیار شود و خواص آن در تحت خیار که لکری گویند نوشته شد و در تحت
 و زحمت بود بلغم و صفرا و در کوش سرو و خشکی را نافع است و این در
 کجاست مشهور بود و شش و آن در پنج سرخ بود و در کم و تیز و در کم باشد
 خلق و سینه را پاک کرد و زایل سازد و شکم را ریح کرد و بجز رنده
 خوانند بسیار شیرین و قابض سرد بود رنگ بزره صاف کند و قوت دهد
 و در بخش با و بلغم و صفرا و خشکی و سرد را سودمند باشد مسکه را سینه
 ناکن نیز گویند مسکه کا و بیش شکم زرد کند و منی از اید و مسکه شش
 بواسیر را مفید باشد و در جضم و مزاج عسل بود و اشتها کم سازد و شکم
 بزرگ کند و مسکه آب با و بلغم و سرد و در کم و سرد بود و چشم و مسکه
 سرد و سرخ الحضم بود و در ریشها و در کم شکم و بلغم و خون فاسد و با و دفع
 نماید و مسکه هر چند باشد به تر شود سینه را از آزار رساند و عسل غیر مکرر
 پدید آورد و در اصل لغت معنی سستی است چنانچه مست را در دا
 گویند و در خیار و شراب است و آن دو قسم بود یکی که آتش تپید
 و آنرا آسومانند و این زرد ترند اگر چه خرام نیست یکا شد که در آن

گفته اگر در زمین آفتاب و سادمان باشد آب کم خورد و گوشت اینها
کم رطوبت و سبک باشد و کوزن دکان و بیش و کا و قشاش نیک و سادمان
در مغالی و سرخاب و ماهی و بره و آب و کن و آب بیشتر باشد اینها را
آفتاب شده اگر در زمین یا خلیج و سادمان باشد آب بسیار خورد
و گوشت اینها آفتاب و بر رطوبت باشد و کا و سب و است و گوشت کینه
خاکلی و تیره و کلنگ و اشالی اینها را سادمان و سادمان را اگر در
خوردن متوسط اند و گوشت اینها نیز در رطوبت متوسط باشد و در
میش گفته میمید اند که از بکدام یک این سه جنس شمارم گوشت
در ماه بهترین گوشت است کرم و خشک و قایض باشد و گوشت بخند و
افزاید و اشالی آورد و سبب غلطی را زیاده کند چنانکه گوشت کرم
هم کرم و خشک است و در خواص نزدیک به داج است و گوشت کوزن
خواص نیک است نزدیک به گوشت لوه بود یک کرم و تراست گوشت کوزن
اهلی سرد و سبب بود و قایض زدود و هضم باشد و خون با صفا آورد کند
اما سلسل البول آورد و کوزن و گوشت و بر هضم و کرم باشد و خون با صفا
پیغزاید و موی زیاده و گوشت طاوس خوب است اما پر میزدار از موی

باشد

باشد گوشت خروس و شتر و شتر شکر گوشت طاوس است و گوشت پاکان
و شتر کرم و خشک است گوشت تذو و کبک شکر گوشت پاکان است گوشت
خروس اهلی آفتاب و سادمان است گوشت خفا و شتر آفتاب و سادمان
آفتاب گوشت بر سادمان بود و در رطوبت و سبکی و در کرم و سردی و در بن
باشد سادمان خواص جانوران یا خلیج و سادمان و هیچ گوشتی طبیعت
مواظق تر از گوشت زبید و گوشت زبید بهتر باشد گوشت بیش مرغ
پهچان خواص جانوران سادمان و آفتاب گوشت آهو سرد و زود
هضم و مین و دافع بر سادمان باشد و گوشت جامع هر شش مزه بود گوشت
کا و خلیج و سرد است غلطی میزد آرد و اشالی بر کس را کاشتا
از حد زیاده بود گوشت کا و سادمان گوشت کا و بیش نسبت به گوشت
کا و سادمان بود گوشت کبک و شتر سرد و زود و هضم و مین و دافع باد باشد گوشت
کبک خاکلی اگر آفتاب است اما مین بیشتر از آفتاب است ماهی کرم و زود
و در هضم است خون با صفا و بلغم زدود کند و گوشت جامع جانوران بر هضم
سرد و در هضم و مین است و تخم جامع جانوران آفتاب گوشت آهو بود و گوشت
جانور مرده و زهر خورده و بسیار لاغر و بسیار نرم و بر هضم و مین و دافع باد

و فساد خون بر جنب درخت نیب در هندوستان معروف است سرد و تلخ بود
بلغم و دانه های حرارت کرم دق و آس و آب که حیثه از بیانی اید و زهر و
امراض صفرائی و سوزش سینه را نافع است و معتقد اهل هند است که
سایه آن نیز اکثر امراض را دفع نماید **الباب الثالث عشر** حرف **ح**
یعنی زرد و جوهر و بعضی عروق الصاپین خوانند تلخ و تیز و کرم بود بلغم و
بابا و خارش در ریشها را و در کند و قوت دل و بد و با کل مطلا خون را
صاف سازد و **هیا** و در بر هضم دلی نیز گوشت تلخ و سبب بود و در سوز
قویج و اشتها و جرب را نافع است **است** کینه تیز و کرم بود بلغم و غلظت
بادی و غلظت های که بر هضم و ریشها را که از سبب خارش شود
منفید بود **است** جوهری و آن تجریم است **هنگ** گوشت آن مایه مرغ است
ماهی از بوی آن بیوش کرد و با شد که بجز بد بوی و تیز و کرم بود با دانه
معد و غلظت های بادی و بلغمی و دانه های حرارت را دفع کند و زود و هضم
بود اگر پوست چنگل را که خسته خسته هر و در یک تا یک بخورد و در دواز
ناله شیرمالی آن یا شامند و دانه است ناله غلظت خازیر بتدریج
دفع کرد و اگر سنفوف پوست چنگل را هر روز با صلی و روغن بخورد

گوشت کرم و خشک است گوشت تذو و کبک شکر گوشت پاکان است گوشت
خروس اهلی آفتاب و سادمان است گوشت خفا و شتر آفتاب و سادمان
آفتاب گوشت بر سادمان بود و در رطوبت و سبکی و در کرم و سردی و در بن
باشد سادمان خواص جانوران یا خلیج و سادمان و هیچ گوشتی طبیعت
مواظق تر از گوشت زبید و گوشت زبید بهتر باشد گوشت بیش مرغ
پهچان خواص جانوران سادمان و آفتاب گوشت آهو سرد و زود
هضم و مین و دافع بر سادمان باشد و گوشت جامع هر شش مزه بود گوشت
کا و خلیج و سرد است غلطی میزد آرد و اشالی بر کس را کاشتا
از حد زیاده بود گوشت کا و سادمان گوشت کا و بیش نسبت به گوشت
کا و سادمان بود گوشت کبک و شتر سرد و زود و هضم و مین و دافع باد باشد گوشت
کبک خاکلی اگر آفتاب است اما مین بیشتر از آفتاب است ماهی کرم و زود
و در هضم است خون با صفا و بلغم زدود کند و گوشت جامع جانوران بر هضم
سرد و در هضم و مین است و تخم جامع جانوران آفتاب گوشت آهو بود و گوشت
جانور مرده و زهر خورده و بسیار لاغر و بسیار نرم و بر هضم و مین و دافع باد

دانه

علت وانه رنگ دور و مفاصل دفع شود و اگر با نیت و روشن بخورند و داد
یعنی قویا اگر سیاه بود دفع شود چوبیت باید که مداومت نماید و همچنین
برای اقسام بواسیر مخصوصی نافع است باید که سفوف کرده مدتی در آن
مداومت نماید **حلیله** بضم حاء سببیت شفا راف اهل هند از آن ساکن
پزند و بخورند نیز و گرم بود و قوی و اشتها و با و دریش و در و کوش
و در کند برک آنرا مایده فطره چند و در کوش چنانکه **هنگ** بزرگ جلیت
و بفارسی آنکه خوانند گرم و نیز و دفع باد و بلغم و قبض دفع و در شکم
باشد و با حره را منقعت رساند اهل هند منافع بسیار برای آنکه نوشته
اند **هیرا** در کوهی دمی و الفای دمی خون سیا و دشان خوانند و آن
سستیم بود جگیده و خشبی و ترانی بهترین وی جگیده صاف بود که
چوب در وی نباشد و این نوع در هندوستان نمی باشد از هر چه بر سر
و دیگر مالک آنند و در دفع و دیگر در هند بهر سرد و خشبی بهتر از ترانی باشد
زنجبیل بود قوت معده و دیگر و در شفا ق معده و سبب امعاء باغی است
دفع بخند و قطع خون رفق میکند و جراحتهای تازه را سودمند بود
بر آن افشانند **هیرا** بر کین رنگ شده صراحتی مشابه است **هنگ** و **هیرا**

حلیله را بعضی گویند
خصص کلی است برقی باشد
که قبل از هر چه است

هنگ و **هیرا**
و آنرا با نیلی نیز گویند و در دفع
بکشدند که آن اجزای است
مشهور بود که در هند

م

مقاله دوم در مرکبات مشهوره و این مقاله
شش فصل است **باب اول** در مفرجات **باب دوم** در
مخونات **باب سوم** در جوارشات **باب چهارم** در اوضاع **باب پنجم**
در حیوانات **باب ششم** در سفوفات **باب هفتم** در سنونات
باب هشتم در روغنات **باب نهم** در مطبوعات **باب دهم** در زهر
باب یازدهم در مرهم و قضا و عظام **باب دوازدهم** در رختند
شیاف **باب سیزدهم** در غرغره و سوط **باب چهاردهم** در ساین
مقوده **باب پانزدهم** در رساین مرکبه بدانکه حکای هند در اصل
مفرج و معجون و جوارش که بکار نه بندند چه معتقد ایشان آنست
که در هوای هند معجون و غیره ترش می شود و او می گویند که هند را باشد
اینخته در خط باید خورد و قرص را برین نامند و جب را گولی و **سقوط**
را پتکی و چورن و سفوف را کیکل از ادویه آن آنست فیده باشد با

بادی و خواه بلغمی و خواه صفرائی را مفید است و حلیله مرچند بود و بهتر باشد
و علامت کهنکی آنست که چون در جامه کرده باشد رنگ او افزوده شود
و پوستش بریزد و اگر حلیله بعضیات مذکوره نباشد فایده ای که گفته شد
نظور نرسد و اگر خواستند که منافع بسیار از حلیله فایده سازند و در فصل
سند باین نوع خود در فصل کرشمه حلیله را یا تند نمایی بخورند و در
فصل و در کما با نمک سنگ و در فصل شکر و با نیت و در فصل حیوانات
با زنجبیل خشک و در فصل شش و در سنت با فلفل دراز و شند و یا
و آنست که قوت حلیله تا یکسال خوب ناید و حلیله را در لخت جند
بردی و برینکی نیز گویند و حلیله مفید بود بزنان حامله **هیرا** که در دفع را
گویند نیز و گرم و چرب بود

تفسیر این است

خوانند چه که پاک بخت را گویند و ستون را داشت چنانچه و می نامند و در
جیب را تیل و میوه را کاره و اشربه را اسو و مرهم و صفا و طلا به را
خفته را دمن و غره را کل و سوط را ناس الباب الاول فی المصنف
مفح و دلتا که ملا ستم جانی بهت مرتضی نظام شاه و الی احمد کریم
داده برای وضع نماز شراب و در سر سفید است و امراض سودا و
بلغمی و در کند و دل را تقویت دهد و نشاط افزاید مفح معطل بود
آن نه چنانکه فلفل که در شیطی بهادر مونه چهره کبودی چهره و
چهره بگری فلفل و پیرنج تا کشته سادری تخم کشمش اسکنده هر کدام
دوازده تا یک تلفظ فلفل در آن کبابه در ارجینی مصطفی را از پانچ
کنونه تخم انجوده باله سفید کل سرخ کل سیون الاچ بکنده کل
و کل چینی در سبزه خشک کل دانه خنجر و دانه فلفل و فلفل
هر کدام چهار تا یک روغن عاقرقوس تخم خنجر کل نیلوفر پوست
کاسنی تخم کاسنی هر کدام دو تا یک کل بولسری شویترس حلیله
پایکله آنکه آبیله بچاک باز هر یک یکتا یک مروارید بسته به
شیر و له پوست ترنج و دیان خاک کزری، نویسی سیاه و نویسی

راهنس

راهنس صندل سفید صندل سرخ کادوبان بونین تروند هر کدام
سه تا یک کافور نیم تا یک طباشیر سه تا یک کندک مفسول چهار تا یک
سیاب صفا نیم تا یک شکر چهار تا یک غبر و تا یک زعفران
تا یک نبات چهل تا یک حاجی قر شش یک بیس خاگر رسام است
یا یک چند آن عسل یک نیم چند آن قند بندی کف گرفته قوام داده
و زرد اکثر حکای مده شرط است که در مرکبات مثل سفوفات و
و اشربه و انوفات و مطبوخات و غیره اجرا را جدا جدا بگویند بعد از آن
یکی کرده استعمال نمایند بعضی گویند که اگر یکی بگویند تصویر ندارد
تفاوتی نباشد هر دو سادیت و در کتب معتد به ایشان مطور
است که معاین را با قند بندی که باب هم کرده باشند یا عسل خام
برشند و برایش نکه اند لیکن حکای سابقین ایشان چون باله
اسلام مشهور شده اند و شاهه میسند که اگر چنین معاین برایش
است بخور میسند که با قش ملائم قوام داده و کف گرفته برشند و قوام
داده بهر است جبهه مختلف خواص **شامفح** دال جهت قوت
فی نظیر است و اشتباهی طعام پدید آورد و غم را دل سازد و نشاط افزاید

آن تخم چکر و ارجینی، بکنده، موچرس، ستا و بوی اسکنده، نویسی
کل دانه باله سیاه، باله سفید، سنبل الطیب، تخم کشمش، باویان، هر یک
ششش توله، بسا سه، قرقفل، کرفس، کنونه، پیرنج، مال کنکلی، سیل
چلیله، کباب چینی، فلفل و زنجبیل، فلفل کرد، الاچ، زرد باد و سیاه
هر یک چهار توله فلفل و از عاقرقوس هر یک دو توله و ز الطیب
یک آنقدر که خواهد بود و را کوخته و خسته با عسل قوام داده و
الباب الثانی فی المعاین معجون لجا جهت قوه باه و تقویت
رئیسه شامفح است **ارجینی** لجا جهت اوست کثافتی، موسلی سیاه، ریش
بزم مفح تخم کوبیده و در یک مساوی سوده بوزن آن شکر می کنند
و بقند معجون سازند و هر روز آنقدر را با شیر خام بخورند که یکدم
از اصل او بر خورده شود **معجون کوبیده** جهت قوه باه از غریبه
اجرا خشک خشک را بگویند و بچوبیده سازند و سه بهمان از شیوه
خشک تازه دهند و هر بار خشک کنند یا یکدک شیره قند خشک بر بار
بوزن خشک خشک باشد بچوبیده عاقرقوس و قرقفل داخل کنند و بوزن
مجموع شکر کرده معجون سازند و هر روز پنج درم با شیر چوبیده بخورند

برگاه و در شیره اجرا را
ساخته خشک سازند از
پهنای باون گویند
بست بزنانه سینه

نابند

نابند و در ابتدا یک هفته که جماع نکند و این حکم در هیچ معاین مستقیم
معجون **کنکلی** لفظ او رد و آلت را قوی گرداند و اگر روزی جماعت نکند از آن
نکند اجرا چکر کنکلی تخم بلیغ تخم کوبیده کمره تخم رنگی همه مساوی
کوته معجون سازند و هر روز چهار درم بخورند و بالای آن شکر کاوی
سیر کنند **معجون موسلی** چهره سرخ سازد و قوت باه بخشد و آلت را قوی
گرداند موسلی سیاه موسلی سفید تخم کوبیده تخم بلیغ تخم انکلی صمغ سینبل
تخم کدو عاقرقوس کباب چینی تخم سیاه چکنده پداری کند ستا و
تا یکله و ارجینی دانه الاچین طباشیر فلفل کرد فلفل دراز سندی
تا یکسر حاجتری مصلی تخم کزنج قرقفل تخم سیبلی مصطفی افیون این
ادویه نیکو را یک آس کرده و خسته بوزن معجون شکر تر اندازد و موازین
سه درم شب باغیر کاویش و اگر شیر بود نباشد یا آب بخورد و قوت باه چند
ماصل آید که هفت تنوان کرد **معجون تخم سینبل** جهت قوت باه و تقویت
موتراست اجرا موسلی سیاه موسلی سفید تخم کوبیده تخم بلیغ تخم انکلی
صمغ سفید تخم سینبل تخم کدو عاقرقوس کباب چینی مساوی سوده بوزن
مجموع شکر کاویند و با شکر معجون سازند و هر روز دو درم بخورند

سناوری بامیر و مد و کفکی بول دوم ز بادق و سپر و قف و استسعاد
 جمله زحمای خلق و سینه کردن و در دماغ و در دکر و در زانو و
 و ناگواری بدن طعام و هضم دفع شود و قوت باه نیز از یاد و اندام حکم شود
 و زردی بتره زایل گردد سناوری موسلی سیاه موسلی سفید و کوبیده
 خوشنجان دار چینی تخم تره تخم کرچ و زرد بیا جابری فلفل دراز سلق
 زعفران مصطکی اسکندر تخم انگن بزرخ عاقر قارصیون بیلانی
 کباب یک کنگول تخم کباده وانه خنثی شش اجوان ایون تخم کنگول
 لکری زبان بره خوب کافور کوبیده تخم سنبه و فلفل همه مساوی سوه
 نیم وزن مجموع نمک کنده و نیم وزن عسل میون ساز و وضع سردم
 و وقت خنثی سردم بخورد **بچون اسبند قوت باه دهد و اساک آورد**
 اجزاء آن سید سوختنی سیاه دانه فلفل همه برابر نمک و و وزن بخور
 و هر روز نهاده سردم بخورد **بچون مویش قوت باه بخشد و اساک آورد**
 اجزاء آن مویش تخم کوبیده موسلی سیاه بزرخ کوبیده و بزرخ سناوری تخم
 انگن تخم بلبله همه برابر سوده از شره و یک سنبیل مفت بهاون وید
 و از شره کاه مفت بهاون وید و از شره کاه و مفت بهاون و هر روز

کنه

کنند و بوزن مجموع نمک کنده باشد بچون سازند و بخورم وقت شب بخورند
 و از ترشی ملاحظه کنند **بچون بزرخ و انوره ابله برای دفع عادت ایون**
 این بچون وضع کرده اند اگر خوانند که ایون ترک کنند باید که هر روز از
 سنا و خردانگی کم کنند و عوض آن مقداری ازین بچون که موافق طبیعت
 باشد بخورند و بعد از ترک ایون یک هفته هر روز ازین بچون بخورند
 و یک هفته دیگر یک روز در میان بخورند و چون چنین کنند ترک ایون
 ضرر نرساند **بچون آن پوست بزرخ و دهنه چهار تو کله ایگ بزرخ و کفنی**
پوست بزرخ اوشت کنای بزرخ بزرخ بزرخ با و بجان هر کدام بکنند و کوبند
 بخته باشد بچون سازند **بچون سوزن** هست مرشش قلم بویستر
 سناست و استغاه اعصاب و صف ماضی دفع معده و اسهال از ایل
 گرداند باید که چهار تا یک صبح و چهار تا یک شب بخورند و بالای او اند
 آب گرم بنامند **بچون بزرخ شش ماهه دست نایند** بقیه بقیه بزرخ
 زایل کرد **بچون سوزن** سنفید بدار هر یک سنا و زردی و کوبیده
 بنسوزن هر یک هست قود زنجبیل بیلبله بیلبله آبله بیلبله و زردی و کوبیده
 بلا در برابر یک فلفل شور هر کدام چهار تو کله فلفل گرد بزرخ و الاچ هر یک

قود همه را کوفته بخته با بشیر قند مندی بچون سازند **بچون کان کابین**
 کان کابین نام که یکی از حکمای ریاضت کش صاحب کتب هندوستان است
 کتاب خود نوشته که این بچون مرشش قلم بویستر را مفید است در کاه
 و دانه و ترک را نیز فکند **بچون سوزن** حلیله زردی و هر کدام سه تا یک
 شش تا یک فلفل گرد که هر یک دو از دانه تا یک فلفل دراز بخورد
 فلفل در چهار تا یک بزرخ سی و شش تا یک زنجبیل جیل و دو تا یک بلا در
 جیل و هست تا یک سوزن خشک قود و شش تا یک همه را کوفته بخته با
 چند از شره قند مندی بچون سازند و هر روز چهار تا یک با دفع شره
 کاه بخورند و اگر غذای خود خشک بزرخ کفنه و دوق شیرین ماده کاه سازند
 سنبیل حنیف کتاب اسرار حکیم احمد بن محمد شیرازی آورده که در آنانی شیر
 و در دهنی از دانه است مندر و دانه مردی دیدم بر و توانا و لوارانی در
 جوان با او بود از وی آب طلبیده بخوردم و کفتم این دختر است بزرخ و کفنه
 بهندان کزیده کفنه زوجه نیست و سوزن در کزانی جوان زردام
 سدرت خواستم و کفتم بهر چهار زن بر می گفت آری اما در روزی هر کدام
 دو کت که مجموع هشت کت باشند بخورند سال هر یک سیدم کفنه

بچون مرشش

بزرخ

کامیسه کنند و دو وزن جمیع شکر تری کنند و با غسل قوام داده بچون
سازند و در روغن نرم بخورند و این بچون مفید است در هر فصل
و آن خورد باید بالا بای آن چیز خوب و شیرین خوردن وقت باده بدیده
سرعت انزال بر طرف کند و بیه ساند و کین روک دیوای سید سکهر
و جمیع املاط وقع شود **باب الثالث فی الجوارش** جوارش اجوان
جبت مغص طعام و قوت باده ای نفی است بدان مداومت غایب **انطلاق**
یوست اجوان الجود و تخم کدر تخم شنبلیله تخم ترب هر یک یکسره جود
بز با زعفران پخته و اگر یک یک است تا نلک جمیع کوفته خسته سیب
سازند و بد و دیگر روغن پاکیزه با لند و بوزن جمیع او دین بات یا
مندی یا شکر داخل کنند و با غسل کف کرده و دو وزن او در قوام داد
بسر باشند **جوارش پنجه** مستعمل جانینوس الزمانی یا حی که رویت جبت
در روغن تخم و صنف معده و ترا و بخی که در قفس معده و اسهال شده باشد
و سرده بخی و صنف بصر و سستی اعصاب و در مفاصل و نفوس غرق
السا و وجع رک بزی در روغن بنفشه است و در روغن بید و در روغن
تقطیر بوی و صرع و صراع که از سر وی بود و امراضی که از بطن و سودا بانه

سندھی یعنی ترجمیں
 خشک آ
 پیسہ پیسہ آگے
 ترجمہ نامہ آ

کابیر

عشر و تانک کافور یکتانه کندک مغسول سه تانک صیاب یک تانک
و نیم باید که صیاب و کندک را یکی سازند و گفته خت اجرا را با دوازده
تانک روغن کاج و رب کنند و بوزن مجموع نبات یا شکر داخل کرده باشد
و زن او و به غسل گفته بپوشند **جوش کافوری** جهت تقویت
معدة و جفم طعام نافع است و دفع خیره و زرب و خلط غایب و از خیره
بهوج طیب نشیند که این از جوارش معتبرمند است و چندین کس
از مرض سنگریزی یعنی زرب نبات یافته اند باید که در پیرامین بپوشند
اخلاط آن سبیل جوار الطیب، بله سبیل از تجلیل موده کتاب صندیل
توفیل اگر در داخل طیارش گفته بپزند و مغز خیل و فهد سه سالی
گفته خت بوزن آن نبات کنند و نقد رجاست با غسل منزع از روغن
پیشند و نیم وزن یکی از این اجزا کافور داخل سازند مثلاً اگر جوارش
مثقال باشد و مثقال کافور کنند **جوش بکراجت** موافق نسخه
شهابی هر روز مقدار پست در مخرج زنند معهه را قوت دهد و کرده
پست را قوت گرداند و به راه پند **اخلاط آن** صغ درخت که یک کس
باشد و دس در روغن سوز بریان کنند و از روغن جدا کرده نگاه دارند

هرگاه سیاه را با دانه
سحق بمیخ نمایند نوعی که بر
زردن سیاه بر طرف شود
آزادکار که سند ۵۳

١٠

پس بکشد اسکنه موسی سیاه از نجیل هر یک پست درم کنول یا نوز
 درم در چینی یا بکباب بر زبانها و زحاه کدوم چهار درم و قرض
 بوزیو یا کل واحد هر کدام ده درم گفته و خسته باد و سر نبات و دو سر سکر
 سرخ فروج سازد و در روغن کدو و روغن درو بریان کرده اند چنانچه اند و وضع
 نیز نرم کرده و روی کنند و بر آتش ملایم که شسته بر نه اند تا چو حلو شود
 و مولف گوید اگر بوزن بچوب غسل قوام داده هم اصل کنند شاید **البطل**
فی الاقراص شش ماهی اقراص که درم زده کلک بیان میکرد و در جرب و در
 موده است و باید دانست که قوت اقراص زیاده از شش ماه نماند و در
 ماهندی بری گویند **قرص** یا زجبت اقسام اسهال صفراوی و بلغمی و
 و موی و جوش امعایی مفید است باید که قرص را نرم کرده نیم تا تک یا
 بیشتر با دوغ یا ماست بکشد و زنده و خد خشک و پست خدس و ماست بکشد
 نمایند اخلاط آن مازاد است اما مود مسک کالاکوره پوست تخم
 انبل و عصاره اسوی گوشت خسته در میان اند نیم رس که درون او را
 از تخم خالی کرده باشند بکنند و با برادر ز کرده برانرا بچند و آنرا با زرد
 اود کنند که بر زرد و آتش ملایم اندازند و در خود گرم بکند از نه چون فرغ شود

موسه بلی نر گویند

کرد

کرد و بر آرد و نه اندازد و با او پی مذکور و در مان کرده چندان بگویند
 نرم کرد و در صفا ساخته نگاه دارند و وقت حاجت استعمال کنند و اگر سکه
 و مازاد با شش بریان کرده بکشد بهتر باشد و در صفا این قرص
 افغان است جبت اسهال و سرخ و جوش امع و در شکم نافع است با شکر
 یا آب برنج صلایه کرده به بند و اگر اسهال تب باشد آنرا نیز مفید است
اخلاط آن چهار تو یک بال میل کا دلی مازاد و بهادر موت کا کاراسکی
 هر کدام برابر گوشت پخته با آب برنج صلایه نمایند و فرص ساخته نگاه دارند
قرص که قفس برای در زانو و پا و فقرص و او را هم بلغمی و در ریش
 در دیگر و مقعد که از اخلاط غلیظ باشد نافع است **اجزاء آن** تخم کرخ
 خبیث و در جرب و با برنگ نمک سنده تخم سبت انفل کرخ غلیظ در
 غلیظ و در کد ام سه تا تک خلیل کا بلی از نجیل هر یک پنج تا تک بکشد
 ده تا تک همه را گوشت خسته با آب خالص صلایه کرده اقراص سازند
 و صبح نیم تور و شام نیم تور با شکر بخورند و در شب روغن بیدارچین
 موضع درد را باند و درک درخت اک گرم کرده به بند و اگر بدایه گوشت مذکور
 اولی آنت که او را بطریق مندل بر سبک بسایند و داخل ترا کبک کنند

آب که از وی بکشد بخورند و سه تا تک قرص مذکور و سه تا قرص کی قفل
 آن آب بکشد نموده بصاحب و اسیر بدهند این پنج ماهت چهل روز است
 نمایند بکشد بیشتر **قرص** برای اقسام بواسیر و ضعف ماضی و غلبه بلغم
 مفید است **اجزاء آن** جسد گوی و دونه بریس سینه کنگ که بکتول
 بول بضم با که عبارت از مر باشد چهار توله و ده و گوشت پخته با کاره پنج
 موچرس و از زده صلایه نمایند و اقراص سازند شربت آن بکشد
 تا دو تا تک است **الباب الحامس فی الحیاض** آن از حد و حلا
 یک آنچه میشود است و مقرون تجربه شده درین کتاب نوشته شده و
 در زبان مندی گوئی گویند **حب سبک** **حب** در باب تقویت معده و
 و هضم طعام و دفع سنگری و حیره نوع سوزاک و بواسیر و دفع ماضی
 از نجیب و غرایب است و با جی که در ریش بهم که مراد حکای عصاره
 بود و این حب بی اعتقاد درشت **اجزاء آن** خاکستر پوست درخت انبل
 هفت توله و نیم خاکستر سنگ ده توله و یک سنده نمک دریا بکشد
 نمک کند بزرگ جیون کل واحد بکتول و نیم سباب نیم توله کنگ کنگ
 بکتول بکشد تبلیا نیم توله سده جی فضل که فضل در آن هر یک در

مقدور است
 سبک گویند

موجرس اختلاف و هم و اسهال و زرد نافع بود و جوش شکم زایل سازد و با
 نیز توان داد **اجزاء آن** موچرس از نجیل بال پیل اتو یک فضل که در اند
 بواضع نیم از بهر سبک بهادر موت با لئ سفید لای و صندل سفید
 طباشیر اجزاء همه را برابر گوشت پخته با آب که در سول یا با آب صندل بکشد
 صلایه بلغم نمایند و اقراص سازند و عند الحاجة آنقدر که موافق طبیعت
 باشد صلایه کرده باشند با دوغ شیرین بخورند و خد خشک و پست خدس و
 و در تعلیل غذا بکشد و بعضی کا و نیز اصل این شش ماهی نماند **قرص** که
 این را اگر پاک نیز باشد این قرص جبت بواسیر نافع است و در علاج
 بهتر ازین و دوائی مقصور نیست و اسهال و موی و صفراوی و بلغمی و جوش
 امع و سنگری را نیز نافع است **صفت آن** کالاکوره سه سر و ربع گوشت
 و آرد ساخته جبت و سر بر آب کنند و بچ سازند تا سه سر عا ند پس صافی
 کنند و با زرد بچ سازند تا غلیظ شود و نگاه این ادویه را گوشت خسته با آن
 صلایه نمایند بچ که آن آب با تمام صرف ادویه شود **اجزاء آن** جبت
 موچرس بهادر موت کل و نه و بلغمی لوبال پیل اتو یک سفید بکشد
 دو تا تک و ربع و از آن اقراص سازند و ماست کا و در جرب انداخته

بالرخص را گویند

آب

چنگ سر تولد شکم نیم تولد آب یهو بقدر حاجت آید و به داغای کدک و
 سیاب کوفته بختی بکشد و بآب یهو بخرساند آنجا کدک و سیاب را
 خوب صلابه نموده بکشد و آنرا نیز داخل اجزای دیگر کرده بآب یهو خوب
 نماید و یک روز در آن آب کدک را رند و مقدار یک ساسه جها سازند و در آن
 خشک کرده بجا بدارند و باد و بخار آب ترنج یا آب یهو حل کرده بپاشند
 بعد از طعام و پیش از طعام توان خورد و طریق خاکستر ساختن سنگ
 که عبارت از سفید مره باشد چنانست که سنگ را در آتش اندازند
 چون بسوزد بر آتش بچینان کم در آب یهو فرو برند آنجا خاکستر شده
 باشد در آب یهو فرو برند و آنجا خشک باشد باز در آتش کرده بآب
 یهو فرو برند و همچنین چندان تکرار کنند که تمام خاکستر شده منحل گردد
 پس آنرا با دست سنگ صلب در باون سنگ صلب چندان صلابه
 نماید که خوب نرم شود آنجا بجا بماند که در شب با این صلابه کرده جها سازند
 و این صلابه را که بر آب کب چندانست ازین فاضل نماید شد و این را
 سنگ و تکرار نش نیز خوانند بآب یهو بپاشند و برای جمیع تنهای عطشی
 و تب روزه و تب عادی و تب دق و تب خالص صفرائی و تب است و اگر

عمرانی

صفرائی از سده چندی باشد و بر این ترناغ است و پیش شکم و اسهال
 بلغم که از رطوبات فصلی باشد دفع شود و این نیز از آن قسم دوائی
 است که هر چند معنی دارند بهتر است صاحب از مریض تا خوف بروز عکس
 اخلاط آن بچنگ مد بر طفل کرد و ساسه طفل در آن شویف ده ساسه
 الاثر آن کوفته بختی یک پیر بآب یهو صلابه بلیغ نماید و مقدار دانه جوا جها
 سازند و چنانست که بآب یهو و سبکج و اگر عادت باد و به عادت
 داشته باشد بیشتر نیز توان داد و باید دانست که هر چه که برای دفع آن
 مقرر کرده اند اگر در وی اجزای مسهل خود و معده غلیل از اخلاط فاسد
 منحل باشد بخت بکودری که درین عمر بک مسکین نواز نیست
 دارد و رغبت نماید آنجا مستعمل مردم است برای دفع تبها سرد و گرمند
 و اگر موافق افتد تا پنج روز و وقت روز هم میتوان خورد و جهت سنگ
 این خلای است بجر آب و دیگر اقسام امراض خاصه تب را در ابتدا خلای
 نباید کرد و اقل مرتبه تا سرد و زهر بکشد و اگر نیم ضرر و هلاک باشد روز
 دوم مسهل بدهند و از چو کمان مشابه ده رفته که روز اول تب مسکین
 نواز داده اند بآب یهو در آنکس این نیز در جمیع خواص شل جها نموده

چو راضع جیم و سکون و او در وقت بند تب را کوبید و آنکس بکک فیل
 خوانند یعنی جی که بکک تبها است و چون آنجا درین کتاب نوشته شده
 استادان حادق و در کتب معتبره ایشان ذکر کرده شده و تجربه نیز
 گفته و موافق قواعد طبیبی نیز میشت و در استعمال آنها بعد از تنقیه معده
 ملاحظه نمایند و از خواص الناس بهمان کنند علی الخصوص از مریض
 آن سیاب مصفا کنند که مضمون بچنگ مد بر تخم دانه و بهیل زرد
 بهیل آمله از بخیل خشک طفل در آن زرد تخم و رقیقه مسافه ای الون
 تخت سیاب کدک را بکلی سازند و در کوفته و بختی اجزای دیگر و آن
 کرده و در روز بآب بنکره صلابه نماید و مانند طفل جها ساخته بجا بدارند
 و بوقت حاجت یک جها یا زیاد موافق مزاج بدهند جهت تب یا
 شکر سفید نرم کرده بختی بخت شکم و اسهال با غسل بدهند
 می باید که طبیب اینان را فراموش نکند یعنی مصلح را حب را حب را
 مصلح از حب روح پرور نام کرده است جهت دفع تب از جها
 منقیده است را مصلح را کوبید و بان تیر را یعنی تیر خد است هرگز
 خطا نشود و حب مصلحت و می باید که از سموم ملاحظه نمایند چه که در قانون

دوره

و غیره سطور است که هرگاه طبیعت انسانی صورت نوعی معمم بر طرف
 رخ و از مشغله نشود آن سم و دوا خواهد بود و نیست که انالی منقیده
 از سموم است و در وقت مد اوی کمتر میده باشد تا طبیعت از وی در وقت
 مشغله منقطع نشود و همچنین در وقت حرارت تب از اجزای حار و سردی
 خوردن نرسد و در شرح اقسام سطور است هرگاه ما و تب صفرا
 مخلوط بلغم باشد باید که دوا و دوا قوی بمریض بدهند تا بلغم غلیظ را
 سرعت تخلیل نماید آنجا صفرا که سریع تخلیل است با سهل و جوی
 کرد و قطع نظر از جمیع امور هرگاه تجربه مفرون کرد و ملاحظه خوف را
 کنی بیش می نماند پس معنی در مقصود هرگاه قبض و رطوبت صاحب
 روزه باشد اول بشل جها مسکین نواز مسهل ملین با و باید داد
 بده این تب با شکم بند یک بسیار بوده که بهین جها تلخین حاصل
 شده باقی کرده دفع فضول و اخلاط شده است و علی کل حال تب را
 بتوفیق احد البند بر طرف میشود و اطفا نشود و اگر تب از دانه
 باشد این جها را با یک تا یک شکر بداند و دانه و بکرات بداند
 که طفل یک ساله را آنکه ازین جها با شکر داده اند و ازین مرض غلات

بافته در طبق خوردن دی است که پیران و مرطوبی مزاج را یک حب یا در حب
صبح به بند یا شکر و آب اگر روز اولی مرض مزاجی شود و هوای او و الا در
دو روز هر روز یک به بند که روز سیم البته زبان بشود انشاء الله تعالی و اگر
چون باشد و مرطوبی نباشد هر روز یک به بند و اگر حرارت غلبه شود
قدری شود و خرفه با نبات یا شکر معطر بقطره چند از کلاب نجی و بند یا شکر
یا ماست کا و با اندک شربتی میل نمایند و غدا تا یک هفته بخورند و بپوش
مکملی روغن نجی و مطلقا که در چوب و ترشی و گوشت نگویند و در نیم
ضرر است اجزای حب سم الفار خواه سبید و خواه زرد بگویند و کباب بر کباب
و توتیای هر مرضی باشد و در هر دو را شسته و کوفته چغندر و در روز یک
برک که صلا به بلوغ نمایند و مقدار آبش چهار ساند و طریق شستن
سم الفار است که بر کرب و در اسن را در ظرف کاهن کنند و آب پر کنند و بپوش
بعضی بر سر یک نهند و سم الفار را در کبسه کرده به از حب یا و بند
فوی که کبسه در آب باشد و بند یک زرد بپوش چوبی یک نیم کی چوب
داده بر آرد و توتیا را نیز همین طریق بپوشانند یک در آب کدوئی نجی
آنجا حب سازند و برابر آبش حب کوب چوبی و این حب مستعمل بویک است

در حب کوب چوبی
در حب کوب چوبی
در حب کوب چوبی

اکثر

اکثر ایشان آنرا همراه مستعد ساخته بخورند و در هر دو سفر اکثر امراض
باین معاف نمایند و آن حب است مبارک و مولف آنرا حب مسکین خواند
کرده تا بر مردم فارسی زبان خطبه آن آسان باشد و معنی کوب چوبی آن
سوار است این حب را بحصل اسب سوار قتیبه داده اند که از جانب
حاکم باید و از اسب و دنیاه در حصول مقصود و محصلی کند و فرصت
نماید چنانچه است حالت این حب که بطریق محصل اسب سوار تا مرض را
از احصار بدن دور کند از قشده و باذنیاب **افلاطون** حلیله بلبله
بزرگ مسکین فلفل که در فلفل و در آنجا و در بونتره و در بونتره و در بونتره
از نجیل بجا که در بر میدارند و در بونتره و در بونتره و در بونتره
سه تولا کند که مضمون سه تولا مغز چغندر چغندر و در بونتره و در بونتره
در کبابی سازند و با سار اجزای کوفته چغندر نجی کنند و سه روز با آب
صلایه نمایند و مقدار فلفل و آبش چهار ساند و در آب و در آب و در آب
با پانان بخورند و پانان صوف و اشربه و مطبوخی است که حب دفع
آن مرض مفید باشد شکر اگر برای حبس بول و سنگ کرده و شکر
وسیلان منی خوانند و در آب شربت نیم خیارین و زرد و در آب شربت

و در حب با زاج و توتیای مندی سوخته مسکین یعنی سفید مرده سوخته
توتیای هر مرضی بلبله بلبله بلبله مسکین یعنی روح توتیا و کباب
کانت سفید هر یک نیم تا یک جاکو چهار تا یک کوفته چغندر باب بنکر
محق بلوغ نمایند و مقدار نجی و حب ساخته بخورند و بوقت حاجت
باب بلوغ کرده و در نیم کنند و آن تا شش ماه باند **بکان**
پیدا انواع سوزاک و حرقت بول را سفید است **از آن بکان** پیدا
فلفل در آن اباجی قند حلیله بلبله بلبله هر یک پنج درم سلاجبت شکر
همه را کوفته چغندر باب بلوغ بکان با شیره برک بکان محق بلوغ نمایند
و حب سازند و موزی یک درم هر روز نجی دهند و بعد از دو و سه روز با پانتر
هرگاه از احلیل بپورده چنگبوت پرون آید ترک خوردن نمایند
بهم ضرر است **حب خاک** که یکی از امراض که حکای عالی تبار دارد
کتب خویش سترض آن نشده اند و بیان نکرده با ترک آن و
ژنک است از فساد و صفرا و بلغم و با این دو علت پسرند و چون
فاقد کرده هرگاه بلغم غلیظ و درجی که جایجا مایسته و سده شود و در
با و در بدن بغراحت حرکت طبیعی نتواند کرد از این بکنده روی

و خار شک استعمال کنند یا با صوف بلبله بلبله آمله بکان پیدا سلاجبت
کاسنی میل کنند و اگر خوانند که شکم براند و معده را از فضول پاک سازد
و با شکر و آب گرم بخورند و هر بار که بر سر قدم روند قدری آب گرم بخورند
باشد و هرگاه خوانند که شکم بند آب سرد بخورند بلکه شکم بپوش و قدری
ماست چکیده تناول نمایند و اگر برای دفع چیزی دفع پیسی خوانند بخورند
با و کاره را شسته استعمال نمایند و اگر برای دفع نبات با صوف و فلفل
و نیم کشنده و امثال نوک بخورند و باقی را از این قیاس کنند و نیم کشنده
ام که بویکین جهت اکثر امراض با شکر و آب گرم بخورند و مقید با پانان
و طبیعی را در زلاهور دیدم که شخصی را که شکم که حرارت از اسهال
کند بود و داشت و بهیچ چیز دفع نمیشد سه روز حب مسکین نوزاد قدری
از روغن کا و در هر روز زیاده از مقدار شکم او رفت و بعد از آن
تخفیف یافته دفع مرض شد حب جاکو چون باب بلوغ یا ترجیح در چشم
کشنده برده و تار یکی را از این سازد و در چشم و آب زعفران دفع نماید
از دماغ بکشد و شب کودی را و در کند و اگر با شیره عورت سوده و چشم
کشند کل چشم را دفع کند **افلاطون** کف دریا فلفل در آن فلفل در آن

در حب

و تفرق اتصال در اعضا هر سه و پیوسته چنانکه بدن قرین الم باشد و این
مرض را اهل هند ترکمان بکمر و سکون را میخوانند و اگر صغیر غلبه کند و
کمال صحت میرساند و بطور مجله ریخته و انانی محرق سوزنده میرساند
غلت را داشته آتشک و دانه ترک که گویند و این مری با شد زیرا که
بچوک و رطوبت حاصل از دم دارد و آتشک است آن نامند که مانند آتش
سوزان باشد و دانه ترک برای آن گویند که در دیار اهل فرنگی
نصاری این مرض بسیار باشد و ایشان بعد از تنقیه بدن و استعمال
مسببات حاصله بخورون و دوائی که مشهور است بچوب جینی علاج این
مرض نمایند و اهل هند نیز در باب معالجه این عارضه فکر ناکرده اند و گاهی
در اکیب وضع نموده و چون قوت مطبوعات و مسببات با عاقبت
نیرسد برای دفع این مرض این حب نیز بهم رسانیده اند که سیم الفار
برعت بلغم و باد را از ایل سازد و بعد از آن صفرا را که سریع الخلاء است
برودی میخواند و دفع کردن و در تداوین چنانکه در باب اودان مذکور است
شد بگویند که امراض مجله را بیسی میشد است و در وقت خوردن این
حب خود را از باد محفوظ دارند و آب بدن نشوید و اندوخته داشته

که موله

که موله باد و بلغم و صفرا باشد اجتناب نمایند و ترش مطلقا نخورند چرا که کمالی
میان سم الفار و ترش ضدیت است و هیچ نمیخواند که **اصطط** آن سم
کات الاچ کا فوراک کمری است و ای الوزن کوفته بخته با آب
خالص یا کلاب صغیر بلغم نمایند و مقدار دانه جوار یا ماش جمل کند
نمایند و در جهت ترکمان مشهور است که چست و یک روز هر روز یک
صلایه کرده با عسل بخورند و جهت دانه آتشک و دانه روزه و اگر صفرا
غالب شود و متواتر شود آن خوردن در میان فاصه کند یعنی چند روز
ترک کند و باز با استعمال آن مشغول شود و یک روز نمیشکند و از غذای
خلیطه باد انکیز موله بلغم اجتناب کند و نان کند و روغن ستور فاصه
کاو موافق باشد و اگر کواشت رغبت شود گوشت گاو و دراج و بوق
و یک یک بخورد و در تغذیه غذا گوشت و این دوا را نیز مخفی دارند فاصه از
مریض و عوام الناس و موف کوید بر بدن شخصی که های بلغمی شده
ببخورند و بهیچ دوا از ایل نمیشد یک هفته بوی این حب خوانند و بعضی
که های خلیل یافته از آن آفری نمایند و بعضی بلغم یافته نرم شده بپوشند
کرده و هر که در رطوبات بر آورد و دم و ششای تمام حاصل شد **حب** باد و رطوبت

حب ناشناخته و دانه بالای آن شود بای گوشت کوسفه تبرک نمائند و گاهی
روزی هفت گشته وقت به بفرایند و اگر کسی را بلغم در سینه و معده و دیگر اعضا
شده جمیده باشد و مسببات و غیره معالجه آن او شود باشد و دانه
حب دفع شود **اصطط** آن سیاب کبریت کات سرخ و قنل بر کد امخ
نایک گشت سیاب و کندک را خوب سخی نمایند و در باقی او بیه که کوفته
و بخته باشد داخل کرده باز روزه نیم مرغ صلایه بلغم نمایند و مقدار خلیل
سازند **حب** باد و این حب قوت باهلی شبیه و نظیر است باید که بدان دوسه
ماه مداومت نمایند **حب** از آن درشت باد چنان با بچه و شاخ و برگ و گیاه
در سایه خشک کرده و کوفته و بخته اند که خوانند و اختیار کنند و هم وزن آن
موسلی سیاه و نیم حبه هر دو شکر سرخ و چهارم حبه هر سه بک و ششم حبه هر
این گشته پس همه را آب بنکوه و در روز صلایه نمایند و مقدار بخورند و جمل
وضیح و شام بخورند که شستی ذکر را بل خود و بدن نوی کرد و در میان صبا
قدرت شود **حب** قوی میندی چون یکب یا بیشتر آب بیوسل کرده بخورند
بستانی آفری و در حقیق النفس لمغید بود و بلغم بخورند و هم معده ایل سازد
از آن تو تبا و دانه که بگویند که گرم کرده آب برک رب سخی بلغم

مع و یکب

باد خورده یعنی دانه آتشک و ترکمان هر چه مؤلف است **اصطط**
روغن باد و چهار توله پنج حکم چهار توله هر یک نیم شش توله پنج شش توله
نیم یک توله و دانه توله را کوفته بخته با روغن باد و در عسل قوام داد
و سوزن سخی بلغم نمایند و در روز آفتاب دهند و مقدار دانه و وزن
جمل سازند و یک حب شام بخورند اگر موافق طبیعت افتد و الا بلغم افشا
نمایند و بالای آن طعام بخورند و از غذای خلیل تفاح و ترشی بریزند
و بعضی این اجزا را عسل میخوان سازند و از جمله معونات دانه **حب** که
مشعل اسادی حکیم محمد حبیب است شمع و باد ترکمان و دانه ترک و
معه نافع است باید که یک ماه بکشد چنانکه مداومت نمایند **اصطط**
عنک انیسون و قنل مصطکی کندر فلفل گرد فلفل دراز زنجبیل است
اخوان را از بانز هر یک دو توله مجموع را کوفته بخته با شست توله موثر است
و آب بیوسل و در یک صلایه نمایند و ششاد حب سازند و یک حب صغیر و کخی
بخورند و اگر دانه این حب بخورند و بعد از آن ترک کرده روغن زیتون
و روغن زردچوبه بایند و دانه بر بدن بایند دانه باد ترکمان با حش
برودی دفع شود **حب** سیاب خاص آن بشمار است اگر یک هفته ازین

حب

ناید و مقدار نخ و جها ساخته نگاه دارند و بوقت حاجت کار نمایند
 رنگی جشی که آب آرد و چرک کند و بک چشم مجروح و سوزش شود چون با آنکه
 در غن صلابه کرده بطریق مرده در چشم کشند و ساعتی چشمش کشاید و نفخ چشم
 بخشد و عرق مولف **اجزاء آن** بول یعنی مرکب و قوتیای مندی مزاج
 سفید مغز جاکسو حد مساوی الوزن دوده جراح ریح وزن یکی از این
 ادویه مجموع را با آب خوب سخی کرده حب سازند و نگاه دارند و بوقت
 حاجت در چشم کشند و مداومت نمایند و اگر غرض دوده سرده و افعل کشند
 آن نیز نافع است **حب کندک** از کف رطیب لاهوری جهت اشتیاق
 طعام اختلاط آن کندک مفصول بکثرت فلفل کروی جها در توله کوهه پخته با آب
 یوم مقدار کن که یک حب سازند و بخورند قدری نکستک و اصل سازند
 حب مغز تخم انبه جهت اسهال شکم که بهیچ ادویه و ادویه این حب بخورند
 شود و نیز بند **اجزاء آن** بیا و مغز تخم انبه غش کل انار و زیره سفید
 بریان کرده این هر سه ادویه را برابر یکدیگر و با یک آب کزده بکشد و
 بند و بخورند و سر روز اسهال بسته شود **الباب السادس فی السعال**
 بدانکه اهل هند سفوف را چون و بهیچ خوانند و پاک نیز میگویند و چنانکه

الترام

کاره یعنی پوشیده

اجزاء آن

الترام دفته همین چو رنمای مخصوص مندیان در مسلک بیان میکشد از
 باقی ساکت میکرد و چون **دجی** و **اشلاط آن** بندی و جی یعنی دافق جی
 و این جوران را چون بطریق نوشته بخورند و در تلبیف و تقطیل غذا کوشند
 بواسطه غلظت شکم و سنگینی و گرم شکم و رفان و غلظت تمام اندام و در دبا
 قیق و سوزاک و سیلان مینی و تب و کمر اشتیاقی هر دافق سازد و اختلاط
آن موافق کتاب ست سر لول بال بیل اچود و در زک بچرک **عصا**
 سفید و سیاه تخم شبت یا و هدیچوگ کنکی فلفل و راجو که در لسان
 العصا نیز سندی فلفلین طرفلاخ تا لیسرا لاجی یعنی لون کوهه پخته
 با دوفن بیدار بچر بکشند و هر روز با آب گرم بخورند و **لوا** **دجی** **لون** کوبند
 جمیع امراض تردد که را یعنی غلظت های که از سه غلط بلغم و صفرا و بادها داش
 شود دفع کند و آب مینی و خون ککم شده باشد زیاده سازد و وضعف
 وضعف با فلفل و عدم رفعت طعام و غلظت شکم و سیلان مینی و پیشین و
 و اسهال و دوق و دمه و خنا و بر غلظت و سنگینی دفع کند اختلاط آن
 و فلفل لاجی خود تقطیل نمک و در چینی و بکسر فلفل و راز صندل سق
 زنجبیل زیره سفید زیره سیاه یعنی نهی ناکسیر و زو یا کا و در بر آن

یعنی اشتیاقی

اجزاء آن دو دهل ساق و خونس زنجبیل فلفلین با برنگ طرفلا بچرک
 جو که را اشتیاقی و کوفین تخم شبت بچو زبزرک تخم کشمش پکر سول فلفل
 هکلو زری قسط ناخود و در زک بچو لون هر یک یک گرم زرقم خاد و در
 چهار گرم پنج غلط و دو گرم و انتق سه گرم زبزرک زیره و دو گرم سفوف
 کرده چنانکه کشت بخورند و **لون** **بها** **سکر** **چون** **بون** با آب گرم دبا باد و
 ترش خوردند غلظت شکم و بواسطه سوزش و سنگینی و زحمت سینه و زحمت
 حله که از باد و بلغم باشد قطع کند و در کتاب لغت هند اسم این شود
بها **سکر** **چون** است و **بها** **سکر** معنی آفتاب است یعنی چنانکه آفتاب غلظت را
 بهر این چو رن زحمت را بهر **اجزاء آن** طایبتر فلفل و تخم کشمش ناکسیر
 نکستک بر لون فلفل و راز زیره سیاه تا لیسرا لاجی هر یک دو گرم
 نمک و ریاضت و درم زنجبیل زیره فلفل که در هر کدام یک گرم و سول جی
 و در چینی لاجی هر یک نیم گرم و در آن چهار گرم سفوف کرده پخته
 طاقت و رنمای کبوی و دوفن سورتنا و نال ناید و در شکم **اجزاء آن**
 انکه یک گرم و زک دو گرم بر لون سه گرم زنجبیل چهار گرم زیره سفید
 پنج گرم حلیله شش گرم بکر سول هفت گرم قسط شست و درم زبزرک

بال میل کنونی هر کدام ستانک کوفته بخته سفوف سازند و در پشت آن
یک درم است **سفوف خطل** صفت دفع سرکه کنه بلغم و ضیق النفس بخیل
از آن خطل بستره دیوار فلفل در آن کندک مقبول بخیل
قد سنا وی الوزن کوفته بخته سفوف سازند و هر روز نیم باشد غسل
نحو دند و اگر موافق شود اندکی زیاده کند سفوفی که چرک از بدن زایل
سازد و رنگ صاف کند برک درخت خیار چمن برک بنیب پوست
یتب بود پوست اما در دوزخ به بارنگ خردل یکمونه ناکر موثر بخیل
الطیب بکچر که یکمونه باله دونه مرده الطار الطیب لادن
سایر الوزن کوفته بخته سفوف سازند و فله ها در دوزخ **علاء**
الدین سلطان علاء الدین خلجی بدین چو در مد اوست می نمود و اگر
خسرو احتلاط و فواید آن نظم کرده است بدان انگه مبتدا بدین
تاخواجه و در تجیل و انقباض نادران خنثی و بر لون زهر یک چارک
لاچین فلفلین و دو کون و در این از هر یکی دو کمر و فلفل یک
این جمله سوده بخته و ز شکر سفید مقدار دو و بر افکن و در روزی کنی
بر آن این شوی ز پیغم و از پیغ و ناکار افزایدت گشتی و شوی

یعنی سعد کونی

دوان

دوان سفوف ز قوتم خا و در حله علی آبادی دفع کند و در دوسر و قویغ
وضیق النفس و سرکه کنه و استسقا و قوا شکم و قشان که از رطوبات دفع
باشد و آتس بلغمی دباوی را سود مند است **از آن** شیرو قوتم خا و در
شیرد رخت اک برک ازین بنویسین و کونی و دوشن کچر هر یک دو آذره
دوشن بید انجیر و دوشن سرشت هر یک پست و چهار توله مغز درخت صبر
شش تانک خطل جاره تانک باد بجان ترب از تجیل سوچیل
سسته لون کا جلون بچو کا را شخار هر کدام نه تانک او وید جاندار
کوفته با روغن دار و یک سفالین کنند و مهر نمایند و آتش پاک و شتی
دور او را و زدن تا حله خاکستر کرد پس بر آذره هفت بهاون
هفت چربد مند شیر و پنج سیکوه شیر و زنجیل تازه شیر و برک کبریا
ترنج آب شیر و برک بنول پس هر روز ناشتا یک تانک با شیر
نخود و بان مد اوست نماید یک مد اگر مریات را نیز اهل
کوبند و هلیله را هرگاه با این عمل خاص بنزد و در شیرد و درش نمایند
از آن پاک کوبند که یک دفع نیم شده است و یک دفع با غارسی یعنی
پختن است و این مد پاک از حله های سفوف مبارک مند است کاه

از آن شیرو قوتم خا و در
دوان سفوف ز قوتم خا و در حله علی آبادی دفع کند و در دوسر و قویغ

است که در جانب شمال مند در کوهستان سوا لک برت و فیه بزرگان
بیلله و علی و هلیله کابل اشترار و در اما هلیله بزرگ است که از آن
از پست عدد زباده نشود اما هر چند کمتر شود بهتر و مراد از پست و
قوت است و هر تانک و ده تانکی یک درم **انچه** بکشد این شش از
کلوی سوتند بال بین کونکو و پنج بید انجیر هر کدام یک سیر و مد را نیم
کوب کنند پس بیاورند بر پنج پست و چهار سیر و شست و چهار سیر آب
در و کرده پست بماند و در هایدن ماله نماید و آب را از برنج
کرده در هلیله درست و از آن کوفته بریزند و در یک سفالین
و کرده بر سرش ننهند و بالای و بکمان گذارند و در پانزده ساعت
بچ بپزند آتش منوط کنند و چون هلیله خوب بخت کرد و بنور که از حله
باشد بر آرد و چهار چوب کراس آنها را پاک کرده در آنقدر غسل بزنند که آب
غرق شوند و بعد و شب از آن غسل و در کرده غسل تازه و بکرو و رکنند
باز بعد و شب از آن را در کرده غسل بکند و در هایدن ماله نماید و در سر نهان
که غسل را باقی قوام داده در هلیله کنند و نون بصواب باشد پس در
مناسب آنجا دارند و بوقت حاجت استعمال نمایند و اگر صفرا غالب باشد

اسمال خونی و فیه خونی کند و در بختها و محلات و قباضات و دیگر علاج
نیز هر روز ازین تدا پاک یک هلیله یا و هلیله و در و بر بزم نماید و فله
کم خور و بنویسند صحت یابد اگر بالای هلیله شری از شیر زک و در حله
میکرد و باشد و سدرانه فلفل در آن کرده بنوشند و در غذای دیگر زیاده اند
حد تعلیل نمایند تا نیر آن سرخ نیز نظیر رسد و اگر صفرا غالب باشد
فلفل در آن موقوف داشته باشد که سفوف زنجیل شیر را نیز در هلیله
اگر خلطه و در بک بهندی شکری که بنده است کرد با ضعف معده شش
دهد و دفع در شکم هر سده پاک را بنجی که مذکور شد بخورد و در بر بزم
و تعلیل غذا نکند و در پاک منفع و محلا احتلاط با شد باید که مد اوست
نماید و بکوبد پاک گاه باشد که شکم براند بعد لغا عده طبیعت را نکند
و گاه باشد که ملین نکند و ماده علت را دفع داده تجلیل بر و و بختین
کسی را عادت شود که چند روز بیانی شکم نرم شود بعد چند روز
اصلا بر آن دفع نشود از آن میز این دو الفی بخش و بختین رنگ بشود
صاف سازد و قوت بدن بخشد و روشنی چشم افزاید و دیگر منافعی
بسیار است **از آن** بیا وند هلیله بزرگ اطراوی یک سیر و هلیله اطرا

است

تولید سیاه شود و آن مریض را دیدیم که روز دوم باز در پیش
 کوه هم رسیده و بخور و دانه را درم کرده و اشتها برطرف شد و ضعف برطرف
 گشت و زبانه از چهره روز دوازدهم بخورده و برطرف کرد اما آن مریض صبح
 تازه بهر سینه بود و جات یافت **صفت آن** بیاورد کندک زرد اعلی
 که خواهند و نرم کرده و در سوزن آن روغن کاه و بایزند و با برنج کرباس را
 بآن زود برده بر سر سنج آهن به بندند و با کشش روغن کرده میانی ظرفی گذاشته
 از آن پارچه هر چه روغن بکشد جمع کرده نگاه دارند و وقت استعمال نمایند
 روغن **طیلس** لعل چون بر کف دست و یا باله و بعد از ساعتی بخاموش
 کردند اسماک و راز نال منی واقع شود و اگر آب سرخ شود لعل آن به
 شود **اجزاء آن** تخم دانه کنگی سرخ یعنی حبه هر یک نیم سیرج کوب کرده
 بطریق تال خستر روغن بکشد روغن **بید** بخر خطای چون یک کف
 از آن بخورند سه سل صفرا و اخلاط لرج باشد و بلیغ را از اخلاط
 و سرخ برون کنند **اجزاء آن** تخم چمال را بهر سانه و متشکر کرده و
 او را در کرده بطریق که روغن کف و فیه و کشیده روغن کشیده نگاه دارند
 و وقت حاجت کار فرمایند روغن **بیل** از کتب فارسی که در مذهب است

بندی تیل کللی
 گویند ۲۶

بندی تیل چبال
 گویند ۲۷

تالیف

تالیف شده آنچه خواص این تیل میل بنظر آمده اگر تجویز مقرون گردد
 عجایب دلو و در خواص بود و تخم بیل بطریق تال خستر روغن کشند و مدت
 ماه بخورند و شافع بشمار شده کنند طریق خوردن وی انبست علی
 بلیله آله هر کدام یکتو در آب چوبانیده صاف کنند و یکتا یک ازین
 روغن بآن مزوج ساخته چیل روز بیانشند و روغن زرد برای برآید
 شسته و دانه فزک و جرج و جرج و ششبار نافع است کوشش برآید
 و زود و خشک گرداند و مستعمل حکای عمر و شاست **اجزاء آن** زرد چوب
 دار حله و بودا و در مریضی مغز نیم کفج دو آنکه دکان که بخورده شسته
 میکنند بر آب سفوف کرده چهار وزن جمع روغن کف کشند و در کار
 پوست کینک که چهار وزن روغن مذکور باشد بپزند و طلا کنند و پاک
 باریک و یا پخته مخلوج را بر روغن تر کرده همیشه بر جرات میکنند و پاک
 و اگر هر روز آب کم بکشد با کاه پوست باول لعل بقیان ذخیره داشته
 باشد بهتر **وسن العاشقین** که از تیل غیر تر گویند نهایت خوشبو و لطیف
 باشد و عزیزان خوش طبع از آن بهر از جوده داند و سلطان مجید و دیگران
 بکراتی چون از دنگ و چپیندگی خورده اند و این تیل را اختراع کرده

امالی مند مطبوخ را
 کاره نامند ۱۲

باشد پاره در نه طرف بین کنند و قدری از کفچه بالای آن ریخته و باز بالای آن
 کل آنه اخذ کنند از آن تا بهین طریق طرف ملو شود و یکش را زود بکند رند
 بیده برآورده کل و کفچه را جدا سازند چنانکه یک یک با آن نماند و سنان
 کفچه را در طرف را در قباب که شسته خشک کنند بعد کل تازه در همان کفچه
 بطریق روز سابق کنند و پس از یکش زود برآورده عمل روز سابق
 بطور رسانند تا پست روز چنین کنند بعد از آن چنانکه رسم است
 روغن کشند **اباب اتساع فی المطبوعات** جهت دفع اسهال و تبها
 و غیره امالی مند مطبوعات وضع کرده اند از مستعمل مردم این عصاره
 و تجویز مقرون شده نوشته میشود و مطبوخ را با اصطلاح حکای می کنند
 گویند و چون نقل همان ادویه را آب کرده با دیگر چوب شانند از آن چوب
 خوانند بر جا کاره که زود کور شود و مزاج است و در اصل لغت بهند
 یعنی گرفتن چرب است از چوبی چنان چوب شایند و در اصل لغت بهند
 می شود بدین اسم خوانند و ضابطه ایشان آنست که هر کاره که جهت
 خوردن است مشت حصه آب و یک حصه ادویه داخل کرده چوب شایند
 نماند قدر که توان خورد باشد و متعادل نام ادویه از دوه و درم نموده باشد

اگر جوده سفید میوه می خورند **اجزاء آن** برگ اریحان کل کبوتره کل باغ
 کل سیونی کل بوسری کل سرخ باک سیاه سیلا ترش گنگ اودن
 کلنگ و قو و چنایه با لاله سفید هر یک نه تولد اگر تکیا سفید سرخ
 نارنج سرخ پوست نارنگی الابی کبابه و فلفل بزرگ مسعودندی کفچه
 برگ بلبل باج برمی شمسی هر یک شش تولد زرد نادر و تولد کینه
 سه تولد عود لبان یا زده تولد و ارجینی سنبل الطیب کنند نه هر یک
 تولد زرد یا ز با دغیر است شب هر یک بکتول ششک سه تولد فاج زباد
 ششک و غیره جمله را چوب کرده نه وزن مجموع آب داخل کنند و یکش را
 در قباب بکند از آن پس چوب شانند و چون ششکین باشد صاف کنند و چوب
 وزن مجموع ادویه روغن کفچه داخل نمایند و در ظرف مس قلعی داخل کنند
 و چند آن چون دهنده که آب بر طرف شود و روغن باند آنجا صاف کرده
 بهر شیشه نگاه دارند و اگر آن روغن از کفچه پرورده خوشبو باشد بهتر پس با
 ششک و غیره اصطلاح کرده در دانه زنده و نگاه دارند **صفت انواع تیلها**
 خوشبو کفچه را بشویند و آب گرم بر روی ریخته و باند تا پوست از او دور گردد
 و سر شود بعد از آن بیاورد طرف سفالین نو آب نموده و هر قسم که خواهد

باشد

وقت فلول و غیره که از برای خوردنست معین نیست بین قدر کفایت
 که بخوشند آنقدر که از او به خاصیت و مزاج خود را آب و به پیش استعمال
 نمایند و همچنین قاعده کلیه ندارد اند که در نهات در دفع اسهال و غیر
 بهتر از معاینه و سفوف و از اراض است چه که سرچشما و غیره و سرچشما
 و لطیف است پس اولی آنست که در اسهال و موی اول کاره را استعمال
 نمایند بعد اگر احتیاج افتد از اراض سفوف بخورند آنجا که اگر ضرورت
 رساید معنیات که قابض و مخفف باشد استعمال کنند و نیز ایشان
 منع کرده اند که اجزاء را در آب نجس مانند بیکه در ساعت آب کرده بخورند
 و در منع آن و قول است یکی آنکه نجس شدن خاصیت اجزاء غیر
 می باید و دوم آنکه از نجس شدن گاه باشد که در حیات زی دردی
 شکون شود و کشش نماید از پیش ایشان منع است **مطبوع**
کشش برای دفع اسهال صفرائی و بلغمی و موی و چشم شکم و جگر
 نافع است **مطبوع** است مبارک کاره و نگاره آن صبح و شام
 و غذا خشک برنج و پخت عدس نمایند و اگر است بیکه شیرین کاوای
 بخورند قصوری ندارد و در جمیع معالجات اسهال و پیش تعلیل

بندی کاره بجا
 و هکلی گویند

مطلوبت

مطلوبت در آن باب مریض خود را معاف ندارد و اگر استعمال کنند
 قوی باشد و بهشت ملک سهفته این مطبوع را بخورند و در تعلیل و مطبوع
 گوشت و اگر حرارت خفیه داشته باشد عوض بخیل یا کوره کنند و این حکم
 جمیع کار را و از اراض اسهال عاریت اجزاء آن نمی کشند و سوسه با له
 سفید از بخیل خشک مغزین هر یک پنج تا یک نیم کوب کرده شست
 نمایند و هر روز یک عدد را در آب بخورند و صبح و شام کاره و شام بخورند
 و اگر احتیاج شود روز دیگر این مطبوع بخورند و چون باران
 باشد از بخیل را سه تا یک کنند و پنج تا یک کل و ماوه و چهار تا یک اند
 را بخورند و کوره اضاف نمایند و اگر تب نباشد کلوی داخل کنند **مطبوع**
سعد جهت اقسام اسهال سفید است شخصی که هر روز بکتولم افجون
 اسهال و موی برسانند و از آنجا که علاج اسهال کسانی که با یون قاع
 کرده باشند در کمال صوبت است حکای عمر هر چند در معالجه و تداوی
 آن میکوشیدند اثری نداشتند آنرا شربت و نهند که حکیم حادق
 بدین کاره و بخار و دفع آن مرض نمود و اما وقت ظهر خاک کمری سفید
 بکتولم شیرین ربع قهوه نبات ربع قهوه با شیره حنظل و داده شربت کرده

کاره نو نامند آن
 معالجه اسهال افجون

دایه معالجه کرده بدیند و اطفال غیر شیرخواره را باب برنج با دوق **مطبوع**
 تب را زکاره و بخار و هفت روز بخورند و اجزاء آن از بخیل و باریک
 برگ فنب که بر کبابان میروید و بآن طلال تیر میخواند که از سنگ گرا
 میول نخلدر از پیت پاره شده سادی المقدار نیم کوب کرده و در آب
 بخورند و صاف کرده قدری سفوف فلفل که در آن کنند و مریض
 دهند که تب از بر طرف شود و موی سر و زاین کاره بخورند و تب از
 میند و روز چهارم بکمر تب را با مایه بنوفین اهدا کنند تب از بر
 طرف میشود و کمر بسیار کمند باشد و سخت شده در الوقت و در وقت
 بآن باید و **مطبوع** جهت دفع جیس **دول** که از سنگ شانه کرده باشد
 پس سفید است **اجزاء آن** چال درخت بیل یعنی پوست نه دشت
 بیل پنج ارندی پنج رنگی پنج و درلی پنج قریح پنج کمر و سهوی پنج
 هر کدام سه درم در و سر آب بخورند تا ربع میرانند صاف کرده
 تا یک روز و غن بعد بخورند و روی اندازد و بخورند و شفا یابد و هر تب و اگر تب
 بول بود اسطوخودوس و جرات شانه و پنج بول باشد بهوین بیل
 در نمود بهوین آله داخل کنند **مطبوع** اصل السوس جهت دفع جیس

بندی کاره جیت پاره
 گویند آن

کاره بیل گویند آن

کاره ارو سوسه

و دو سه قطره کلاب مزوج ساخته مریض بنده و در روزی و از زده قوه
 برنج و سبزه و دال عدس معر کرده و دو خاله یک دقت اعتدال بخورند و در
 دو وقت **اجزاء آن** قوه و چهار موی و کشش ببال بیل یا قوه کل با دوق
 کا کوره با له سفید با له سیاه از بخیل خشک سه سادی الون نیم
 کوب کرده در آب بخورند و صبح و شام بخورند و غذای مذکور و
 نمایند مقدار او و به معرفت حکیم رجوع است **مطبوع** **لسان** **العقدا**
 این کاره در دفع اقسام اسهال خاصه موی قوی از مطبوعات کوره
 بود **اجزاء آن** خورجس با له سیاه با له سفید موی ببال بیل کل با دوق
 او یک سفید اندر چوب زبره الاهی نیم کشش ببال بیل کل با دوق
 جو و بنکلسن جمله اجزاء را بر کوب کرده در آب بخورند و کاره و نگاره
 صبح و شام بخورند و در یکی و زبانی او و به رجوع حکیم است و چون
 را تا سه سال خورند این مطبوعات و سفوفات و از اراض خالی از
 و شورای نیست حکای مندر چنین فرار داده اند که اجزای هر یک از
 مطبوعات مذکوره را که موافق مرض دارند کوفته چخته سفوف بنهند
 و آب حقی بلغم غوده و قرص ساخته بخورند و اطفال شیرخواره را

کاره مویس گویند

دایه

و حسن و خفته و مری و معده و امعاء و غلبه صفرا و نافع و جرب است چند روز زمان
مدامت نماید **اجزاء آن** پوست و زشت کبریک ارد و سه گوی چشته
مغز تخم کل و ماسه تخم کشنیر با ز سفید صندل هر یک سه تا یک گوی کوبیده
سه قسمت نماید و هر روز یک حصه در آب جوشانیده صاف کند و ریختن
سفوف طب شیر و نیم تا یک نبات داخل کرده بوشند و بخار نه بمان
طریق بخورند **مطبوع برک** نار جبت انواع اسهال قوی نافع و جرب است
بخشش روزگاره و بخارده بخورند **اصطلاح آن** پوست و زشت کبریک
چامون برک انار برک سبزه بال بل مورجس زنجبیل هر یک یک
تا یک نیم کوب کرده در آب جوشانیده و ببالانند و بخورند **مطبوع نقل**
این کاره از کارهای مشهورند است **اجزاء** بخورنی در البته بهاد و
بخارند ی برک ارد و سه گوی دیو دار حلیل کبریک را قبل بپزد و زنجبیل
تخم شبت یک کبریک و پنج پیل شون با دانی قینق تا نخل آو یک اسندی
اوان قطعا اسکندر سرن کونکو و بدارا سادری کوی اندر کبریک
یکتوله داشته سه توله جله اجزاء را نیم کوب کرده سه تقسیم نمایند و هر روز
یک حصه در آب جوشانیده کاره و بخارده صبح و شام بخورند **مطبوع بلبه**

یعنی اصل السوس

بندی کاره کجبال
کوبیده ۱۲

بندی کاره داشته
کوبیده ۱۲

یعنی نقل

جرب

جبت انواع سوزاک و زشت بول مفید است **اصطلاح آن** حلیل کبریک
مغز بپزد و در البته بهوین سول هر یک سه تا یک گوی چشته
یک حصه را در آب جوشانیده و صاف کرده یا یکتا یک شند مدت جبت
بخورند که جرب است **مطبوع بانسه** جبت دفع فی غنی مفید است بانسه
اس ساخته با نیم کوب کرده در آب جوشانیده و صاف نموده با عسل
روزی بخورند که جرب است **مطبوع شیطخ** زله و زکام و سرفه و در دوسر
بلغنی را نافع است و جبهه و اسهال که از خفا و جبهه سدر ایل کرد
وقت و باغ بخشد و باغ را قوی کرد اند و خاف بلغنی را ایل کرد اند
اجزاء آن فلفل را از چیلو و زنجبیل و قینق و شیطخ هر یک سه تا یک
حصه نماید و هر حصه را نیم کوب کرده چنانکه رسم است بخورند و صبح
کاره و بخار نه نیم گرم بوشند و اگر از کوی و خنده و نه باشند بخورند تا یک
خار خشک داخل کنند **مطبوع بلبه** جبت دفع تب که از جبت و زکام
کرده باشد و شطراف بود یعنی بلغ و صفرا با هم مخلوط شده جسمه و نه
کشته باشد بی نظیر است **اجزاء آن** ترا جان بهادر و سول فلفل و جبهه
ارد و سه پوست جرب چنانکه بلبه ایل حلیل بلبه ایل کنگش مدتی

بندی کاره کجبال
کوبیده ۱۲

بندی کاره ترا جان
کوبیده ۱۲

یکپوری و بجه بر اجزاء رسم است کاره ساخته صبح و شام بخورند و سنف
این اجزاء را که گفته خواهد شد باشد آبخته وقت پیشین بخورند و باشد
کینله فلفل را از زنجبیل و نبات حلیل و زبد کوی و الباب الحاضر
غالبه باشد انکه مالی مند عوض شراب آسود وضع نموده اند و اقسام
بسیار است انتخاب کرده چند آسوی نویسد **شریت** ناخجیه مشقول که با
از چند رت برای هضم طعام و دفع سردی و دفع و قرا و شکم سودمند بود
وقت باه بپزد **اجزاء آن** ناخجیه کوفته و و سرفه کینه هم وزن
آن و سه وزن هر دو آب کجا کرده در جای گرم بپزند و دفع کنند بعد
صاف کرده هر روز بعد از وقت بخورند **شریت** نیش برای دفع باد
خون فاسد مفید است و این آسود سلطان مجو و فلفل و حلی برای
برادر زاده خود سلطان علاء الدین بر رسم جبهه نوشته فرساده بود
آن سفوف پوست نیش چهار سرفه کینه و دوازده سرب کباب
یکم در آوندی کرده سه جبهه و دفع نماید بعد صاف کرده با نذر فلفل
بخورد **شریت** قاضل ورم و که جگر و سرفه و شش و استسقا و شکستگی
استخوان و علت سینه و پور و سرفه و آماس و زکام و گرم شکم و غلظه

بندی آسوی
اوان کوبیده ۱۲

بندی آسوی شب
کوبیده ۱۲

بندی آسوی و سرفه
کوبیده ۱۲

شکم

شکم و کانی شکم و بدنه و کم استسقا و فساد خون و تب را نافع بود و نه
را قوی و نورانی سازد و در جبهه این شربت کینه تر کرده بهتر شود و دیگر
بسیار موافق بود **اصطلاح آن** موافق چند رت پوست و و سرفه شش
سیر و ربع و سول کد لک چوک چترک هر یک سه تا یک گوی فلفل در آن
فلفل کوبیده پوست کراهه و زرد آسودا سنا و حونس کشنیر زنبیل و کراوان
بپزد و آب کبر سول سوزد و از زنجبیل و بلبه پوست سبزه سول با برک کبر
پانزده توله کل و دوازده شست توله در یک حصه و دشت سیر آب کاره
سار و دسی و دو سیر از جامه با لوده بپزند و صید توله کینه در وی
کرده با زنجی شاند و شازده سیر کبر و سنف این ادویه در وی کینج
تا بپزد تا کینه آبجی فلفل و هر یک پنج گرم براده آسود جبهه مقول نیم سیر
در آوند جرب کرده و سطر ساخته مهر کنند و بجای گرم و دفع نماید
بر آورده صاف کند و با عطر یا شربت سحره انواع بوا سیر و در
شکم و جبهه علل بادی و بلغی را سود دهد و وقت باه بخشد **اجزاء آن** موافق
سه سیر کونتر مع ده سیر کینه و دسی سیر آب چاه شیرین در طری یعنی آسود
دست و دهنه و دفع کینه بعد صاف کرده بپاشد شربت سیرای انلیج

بندی آسوی سرفه
کوبیده ۱۲

بندی آسوی شکم
کوبیده ۱۲

غرضه و اسهبت اورام و اوجاع خلق ناهفت و محمل اورام صفرائی و با
 بود و جوشش درین دفعه ناید **اصطلاح آن** و اسه و دوازده تا یک نیم کشت
 سه تا یک از بخیل سه تا یک السی پنج تا یک، منقشت سه تا یک همه را نیم کوب
 کرده چنانچه رسم است بخوشانند و صاف کرده نیم گرم غرغره کنند و چند روز
 مداومت نمایند **غرغره غار** و **قار** برای دفع امراض سرکه از بردوت باشد
از آن عاقل و قار را بخیل لعل کرده لعل در آن تا یک سیاه برکدام بکشد
 همه را نیم کوب کرده در دو سیر آب بجوشانند چون یک سیر با نه صاف کرده
 ربع سیر شیر و بخیل تر و سه توله غسل داخل نموده بر هم زنند و با آن غرغره
 نمایند **غرغره نکست** این غرغره است که از تخم بر اقسام غرغره مستغنی سازد
 نکست یک نیم گرم درم فلفلین، نه بخیل، هر یک نیم گرم با دوازده درم پیر
 نه بخیل، زبیا بید و با دوازده مضغه کند و از قدری بیا نشاند و قطره در جوی
 بهتر باشد **غرغره سرکه** اگر ری سرکه اگر ری ربع سیر شیر و اگر کافور بخیل
 تر و درم سوف مخلوط یک گرم بکوبد که درم سازد و بر پای نشسته غرغره کند
 و ساعتی در آن کشاده و در او با برنجای بلغم بیرون افتد و سینه و خلق و
 پاک کرده و چشم روشن شود و طعام نیک کوار و **طیاب** **اربع عشرتی** **طیاب**

دالغرضه

دالغرضه و استقیما **حصا** **السید** **یران** استعدک الله تعالی و حکایت
 چنانکه انواع امراض را با دو پنهانی و حیوانی علاج میکنند بعد نبات نیز
 سریع التاثر اند معالج مینماید بلکه انواع مرض هرگاه در بدن جای کند
 و برنج او و پنهانی و حیوانی علاج نماید بعد نبات متعسک کشند از آن مرض
 میترانند و از آنجا با انواع کار میکردند و حکایت مالک و دیگر نیز اگر چه در معالجا
 استعمال میکنند اما نه در آن مرئیه که درین امر حکمای مهندرسند و چون
 منصف خدا و یکسو نهادن خوب ملاحظه کنند بر این صددی احسن است
 کنند افلاک اندازند و بعضی از مالک مهند که هوایش در کثرت رطوبت
 ضرب المتل است چون ولایت کرناک و چنانکه و برخی از مملکت ملکه
 کور و بنگاله و اشال آن دوران ولایات نباتات را چندانی در آن
 امراض تاثر نمیشد اما بر استعمال رساین است و هر چه از معد نباتات
 پرورده قابل خوردن سازند از رساین خوانند بقیع یا در کتاب
 بکشد **سنا** **آزمرد** **سنا** **کرشیت** **افاده** که هرگاه سیاه را در بر سازند از آنجا
 کوبید پس و دیگر را که رساین کوبیده و دالغالب باشد و رساین در آن
 موه را کوبید چون رس سیاه قوت دایق را زیاده کردند و موه را

و چون بطاران را در بر و در آن است
 که نارس است و در آن رساین خوانند
 و چنانچه بعضی افلاک ملاحظه شده است
 و بعضی از آن در آن رساین خوانند

خوش خور سازد و هر چند سیاه پرورده را رساین کوبید تقصیدی باشد لازم
 و **آزمرد** **سنا** **کرشیت** **افاده** که هرگاه سیاه را در بر سازند از آنجا
 مندی لب شی است چون معد نبات بعد از سیو خلق خلاصه می ماند و هر چند
 رساین کوبید و در کتب معتبره و اهل هند مسطر است که در ماکول و مشرف
 سر جز با یک نام به کمال رسد اول آنکه غذا بسیار در ده و نیم آنکه با آنکه
 سیم آنکه بیل بر کوبی داشته باشد اما آنچه در وی هر سه معنی حاصل است بخود
 است و **ولویا** و **کر** و **شلف** و اشال ذلک و آنچه در وی دو معنی حاصل باشد
 مثل باغی که در وی غذای بسیار و رطوبت و وزن است یک حرارت است
 از آن رطوبت با و آنکه تر و پس اگر چیزی گرم چون نه بخیل و در بیل و شفاقل
 با وی ترکیب کنند هر سه معنی حاصل آید و غرض ازین سخن آنست که جمیع رساین
 گرم و خشک اند و صراحتا الی دارند پس اگر چه در عمل باه کامل نباشد یک
 چون رطوبت در این غلبه داشته باشد چنانکه در ماکول مهند و غذای با
 آنکه خورده شود و یا آنکه غذای خشک با و آنکه خورده و رطوبت معده آنرا
 از خشکی برون کند هر چند از او در شدن رساین هر سه معنی حاصل آید
 و همچنین اگر رطوبت بر این غالب نباشد و غذای رطوبت آنکه خورده شود

ازو

ازو و رساین نیز هر سه معنی حاصل آید و دیگر در کتب اعراض غیر مسطور است
 که سرعت از آنال اند بیشتر وقتها از گرمی و تیزی باشد باغی و سستی الکتاب اگر
 سبب تیزی و گرمی باشد حکام بیرون آمدن منی سوراج قضیب بیرون رفت
 زود بیرون آید و اگر سبب غای و سستی الکتاب و دوام آب رقیق باشد و
 لون او سبید و حکام بر آمدن حرارت ظاهر نشود و جنده نباشد و در وی
 پس بول بسیار آید علاج آنکه اگر می بود سر و نه و غذای خشک بکار در شدن
 و آنچه از غای منی و سستی آلات و اعصاب بود آتش و آغزیه گرم و خشک
 و چون در وی می مند سرعت از آنال از آنکه از ختم اغراض رساین با تمام بدن
 باب نافع خواهد آید باید که مداومت بآن نمایند و رساین مفیده نوزاد الی
 ممت است **رقيق** **الهن** **مسن** **قلبی** **نقره** **طلا** **طلقی** **اسرب** و چون
 کرده رساین سیاه است که از مقدم ساخته شروع مینماید و آن و دو قسم است
 یکی دارس سند و ر کوبید دوم دارس کپور نامند **سند** و **سند** و **سند** و **سند**
 حکمای هند مسطور است که سیاه بهار نوعی باشد یکی را **سین** نامند
 معدن آن در مشرق است دوم را **کتری** کوبید و معدن آن در عرب است
 سیوم را پس خوانند و معدن آن در جنوب است چهارم **سود** خوانند و

این در طرف شمال است و بهت خوردن کتری که رنگ او پس از زنده شدن است
 و سیاه را بهندی باده گویند یا بهی ساحت است چون مریض را از دریا
 مریض ساحت بجای میرساند و سوم باده در سبالی که از آن رس
 سازند سخن بسیار است جلد و کان و کان و اریست با آنها انصاف نماید
 کرد و باده است که از سیاه مصفا رس سدر سازند و مصفا است
 که در وی اجزای سرب و رصاص ارضی باشد چه که بعضی در سیاه سرب
 و رصاص و اخی سازند و گاه باشد که سیاه در اصل پاکیزه باشد چه
 حال بدین طریق در تقصیر آن بگویند در باره که با سبب است
 کرده بیشترند سیاهی که در وی هست بهار چه باز و نه و پاک بشود و بعضی
 با لنگ و سفوف خست بخند و روز در باون سنگ صلابه نماید و بعد
 از آن استعمال کنند و بعضی با تیز آبت با صلابه کرده پاک سازند و از
 عشق بر آورند و بعضی گویند احتیاج با نه نیست هرگاه سیاه را پاک کرد
 کرده چنانکه باده در شیشه کند و آتش دهند و آنچه حاف است مصفا شود
 و اجزای سرب و رصاص و غیره خاکستر گردد و خاکستر اینها خود منفرد ببرد
 و این مقرون بصواب میباشد و بهترین سیاه مصفا آن بود که اورا از

شیرین

شیرین بر آورده باشند بطریق آن باید دیگر باید دانست که رس سدر
 را با حال خاص رنگ بسیار سازد و هر کدام دعوی میکنند که عمل من خوب است
 یک رنگ آن در خواص و خل ندارد و اینها بویام بازی داشت و دیگر بعضی
 میگویند که رس سدر را عملی است که با هم انار باشد بر آتش و دو کند و این
 هم قفل باور نمیکند و ظاهر این قویست و دیگر بعضی گویند که رس سدر
 خوب است که هرگاه چند روز بخورد و در آن و حلق و ملازه و درم
 بکنند و در نهایت و این نیز محض حرف و صوت است از خوردن سدر البته
 اینها ببرد و خوردن سدر متعجب است فایده معده رسد نمیکند علی
 جمیع حکای مندر با اتفاق میگویند که او مرکب او و به نهانی و معجزیت باید
 قلیلی از آن داخل کرده بخورد تا از آن زود با معانی بدن رساند صفت
 رس سدر در آن رس که بهر گویند سیاه مصفا ده تولد کند که معو
 ده تولد در آن سنگی حق بلخ نماید بعد هفت با و آن از شیرین بکشد
 سفید مترازه بدست و هفت با و آن بیشتر و در ده هفت با و آن نیز
 پوست و هفت کاخی سافر و ده با و آن از آن بکشد که چیزی تر کرد و خشک
 سازند و آنرا بهت نیز خوانند و از این در خفا که با و آن آن مذکوشد اگر

باشد خشک بگوید که باده سازند و جان با و آن دهند و اگر خوانند
 رس سدر و خوش رنگ باشد که بعضی کل سرخ و بعضی زنج سفید
 کرده در شیشه که بکل حکت گرفته باشد بکشند و سرش بکل حکت بکنند اگر
 دور او یک بریزند تا بگردن شیشه برسد پس سه شبار از آتش کنند
 یک شبار از آتش بپایم و روز دوم بپایم و روز سوم بسیار بعد از آن
 چون سرد شود شیشه را شکسته رس سدر بر آورند و اگر درین مدت
 آتش وادون حاصل شود قهقوری ندارد و بعضی از حکای میگویند در آن
 سدر و دیگر باده مشت تولد کند که دیگر از آنجا که کشت با و آن دهند
 و چنانکه گفته شد در شیشه کرده آتش آتش دهند و بر آورند و با و آن
 هفت تولد کند که در شیشه کرده آتش دهند تا هفت مرتبه و بعضی تا بیست
 مرتبه کنند و هر دفعه که کتری میگردانند باشند لیک اینها عجب و بیعانه است
 بسیار باشد که سیاه بهر طرف شده بگردانند فایده صنعت رس سدر
 ذکر و این نوع معیال طایفه گویند است با و آن در خست بخند و در آن
 خالی کنند و چنانکه را بک ساینده بالای پارچه که با سبب سیاه
 را می کشد که مساوی الودن بعضی کردن بلخ معجل ساخته و آن باده

بند

هرگاه سیاه را با او
 جدا آن حق فایده کند
 سیاه بهر طرف شود اگر کالی
 را بکشد که رس سدر
 نمیکند

رست کبود و زرد و اندوختن خاکستری سیاه بیشتر از رس سفید و در می و زرد و
 راسفت رسانه ازین سبب رخ شش روز زباده بیایی بخورند و اگر قلیج
 شود چند روز فاصده ساخته باز استعمال آن برادرند اجزاء آن سیاه
 و خاکسترون کبود یعنی کل سرخ رنگ سنگ بنهکی یعنی زاج سفید هر یک
 تا یک هدر را پاک صلابه نموده قوس سازند و در آن یک رنگ کرده آن قوس
 کفکش شده باشد بالای آن بگذارد و یک دیگر را که اندر دوش خاکستری
 و شیر و آلوده اند و ده باشد لب را لب و یک و لکند اند و در دوش کل
 بگیرند و هم سازند و سر شیار زرد رنگ رس سفید و کدشت آتش رسند
 آنجا و یک را کشاده آنجا نه یک با لاجبیده باشد بر آورند که رس کبود
 اعلی باشد و شرویدیت حکیم سبکت که خضی را اصلا قوت جماعت نماند
 نکایت پیش من آورده و من این نوع رس کبود را که شیار زرد آتش دارد
 بود هم روز یک یک وزن با مصلع و اوم و دما و دت و موم و حالت صلی
 باز آمد و باید دانست که یک متافین که در عمل این نوع امور بر آنست
 چون رطوبت داخل آن شود بر آورند آتش زود خواهم خراب شد پس اول
 است که آن و یک را این اجزاء اند و کدشت الحریه و متافین است

کرده

کرده بخون کوه سفید بکشد و از جانب برون برته و یک بالند و خشک سازند
 که سبک کرد و عوض متافین خاک با بوی است و عوض با بوی کل کرده آن
 شربت رس کبود نیم گلی است تا و کف و مصلع و یک بندی انبان کویند
 باشد خام آن انواع با و اقسام سوزاک را بود و دیگرهای دانه
 رنگ و غره دریشهای کهن و دما و پینی و چو شش سر و خاثر خام و خمر
 و سنگ نشانه و سرعت ازال و ضعف باه را دفع کند صفت نازک رس
 بندی نازک رس کوه کینه و رس پاکیزه و او را اوراق رنگ سازند
 رنگ و کوه کبود و تر و سیر و پوست و رخ و رخت آگ با شیر و متفالی هر سر و سختی
 فایند و بر اوراق رس طلا به کرده و در صحن کلین کنند و در میان آتش کین
 صحرایی گذارند و اوراق را پاک سازند و نیم وزن رس سیاه و هم در
 هر دو کدک پس اوراق را بنشیند و کدک را با شیر صبرانه زده یکی سازند
 و بر یکان یکان در قوس بالند و بالای هم در و یک کلین بگذارد
 کاسه کلین بر آن نهاده و در شش کلین بکشد و آن قدر رنگ و در یک زرد
 که کاسه پوشیده شود پس بر یک دان گذارند تا شش ساعت آتش شود
 بر آفرودند بعد شش ساعت دیگر آتش تند بر آفرودند آنجا بر آفرودند

شیخ جع امرت

کاه صلابه بنفش نایند و در ظرف کلین دیگر بگذارد و در دوش کلین بکشد و در
 سر کلین صحرایی کشند و چون سوخته بر آورده بهین نوع یکا و دیگر روغن کاه
 یکا و دیگر است که دیت و دند و بر سر نه آتش رسند و باید دانست که در
 کاسه که در آن رنگ بر یک سنگدانه چیزی بطریق شریف جمع میشود باید که
 از آنرا شیده بر آورند و کسان که سیاه با ایشان ضرر میکنند داخل رس است
 پودنه و نه والا آزاد عمل میکنند و از اینجای رس سفید و در تر کب و دیگر
 کنند و همچنین رس را بشند و خشک و اجده اسحق کرده هر بار با آتش برند و این شیخ
 چنانکه پیش روغن و دماست و شد و شکر با شریخ امرت کوه بده کرده
 آنجا بر آفرودند و غذای جت استعمال نمایند و علامت کمال خاکستر شدن آتش
 کوفشان و کدوش سرکه لازم و خورون رس است با و نماند بلکه شیان
 و کدوش سر را بر طرف سازد و صفت آن شیخ و کربا و رس متافین
 ساخت و در وزن آن کوه را بر شیر صلابه پاک صلابه کرده بر آنجا
 نایند و بطریق سابق آتش برند و بر آورده و اوراق را پاک کرده یکا و دیگر
 کوا را بر این عمل نایند و استعمال کنند یک کسان که از قدرت سیاه نایند
 نوع سابق انص است خام آن است و آنجا آورده و انواع بوی و دماست

و سوزاک

و سوزاک و حقیق النفس اقسام با و در و شکم و اسهال و آرام بلخی و تباهی
 بلخی و قوت و در و سیر و دما و متفاله و مصلع و طبیعت و یک گرم و خشک
 یک در گرمی حد اعتدال دارد و ملین باشد و مصلع و مصلع و مصلع و مصلع
 و با آب زنجبیل تازه مع شند و وی تا به کشش نزدیک رس است و طریق
 سوختن وی است که نرم کرده و بالای سنگ پاک صلابه نموده قوس سازند
 و خشک کنند و در بار چ سفال گذارند و بالای آن سفال دیگر گذارند و در
 کلین بکشد و در آتش کرده بکشد و در آن بگذارد بعد از آن بر آورده
 آنرا بالای سنگ پاک صلابه کشند تا چو مسک شود و قوس ساخته بطریق سابق
 باز در آتش کشند و بعد از یک هفته بر آورده باز نرم کنند و چون باین نوع شست
 مرتبه تکرار عمل شود خاکستر شده خواهد بود پس بوزن تا بر کشش کدک و کل
 کنند و با آب صلابه کرده و در کوه گذارند و کلین بکشد و یکسازد و زود آتش
 کنند و اگر یکبار دیگر نیز همین عمل کنند آنجا از آتش بر آورند و استعمال نمایند
 مقرون بصوابت صفت لوه رس در میان آن و فولاد و قوس نشین و فولاد
 خاکستر آنها را یکی دانند بلکه خاکستر آهن نرم را بر خاکستر فولاد نچسبند و در
 انواع است و بهتر از همه است رس این کانی لوه است و میان آن در رسند

که بندی نازک رس کوبیده

اگر رس لوه رس
 نماند

شد باید که بر او آیین را در شب از روز و در شام با و کاه و بنده اند بعد از
 بالای سنگ باب فاصل یا آب ببلند و ببلند و آله صلابه نماید و در وقت
 و خشک کرده و در ظرف سفالین نهند و بالای آن نیز سفال دیگر گذاشته و
 درش بگل گشت گرفته بگفته در آتش کنند و بر آورده بمانند مرتبه یک
 زیاده نکند این عمل نماید و بعضی در مرتبه آخر سوخته آیین را نرم کرده و
 در ماست ترش نجی هارند بعد در دست فولد آیین بکنند و نوشا در کرده و صلابه
 بلیغ نموده و در صحن سازند و بگفته و دیگر در آتش کنند و باید در آتش که در آتش
 دادن هیچ رساین حتی رس بسم قدری معین دارند و آله اند و در آتش است
 کتوب خاکستر شود و آن یکی نویسد که بگفته باز با و در آتش کنند تا قلیا
 و چنین است و بعد نبات را اهل اند و بجز برون نکرده اند بلکه خاکستر
 کرده باشند و آنکه پیشوند که حکای و لایست خست آله به با تو بال را بال آله
 خاکستر سازند نرم کرده و در جوی نجیوش کنند و در نجی بسیار نموده
 بگویند که خاشا استادان و حکیمان این حکم کرده باشند و اگر در کتب ایشان
 مرقوم کرده که شوف خست آیین را در روغن بریان کرده و داخل کنند که
 ایشان هر وقت مقتضی است که خاکستر خست آیین را در روغن بریان

داخل

داخل معاینه سازند و حق آت که آیین را سوخته استعمال کردن سخت
 بسیار دارد و از آن اجتناب باید نمود و اگر کوه بسم را بر سر امرت چنانکه در
 بسم که دست در آخر پخت و مندر علی است ایضا صنعت که بسم بعضی نوشته
 اند که بر آورده آیین را در مرتبه آخر صلابه نماید و هر مرتبه با آتش
 پخت سرکین صحرانی کنند و چون سرد شود بر آورند و در مرتبه دیگر سرخ
 و پوست آله صلابه کنند و هر گاه در یک پخت سرکین چکلی کنند و در مرتبه با
 مطبوخ ببلند و ببلند و آله صلابه کنند و هر گاه با آتش سرکین کنند و همچنین
 مرتبه پیشه بر یک تنبول صلابه کنند و در آتش سرکین کنند بعد از آن باب
 کرده و خشک نموده از بار چهره بریزند و اندکی بر روی آب بگذارند اگر
 القود نه نشست باید در آتش که خاکستر شده و آله صلابه نماید و دیگر بکاره پخت
 را با باها در سوخته صلابه کرده با آتش در آورند و یک پخت است که ببلند
 بنم سرکین صحرانی بر روی هم بچینند بعد بر روی ظرف معبود گذاشته بالا
 آن نیز سرکین سرکین بگذارند و آتش دهند و چون گرمی در خاکستر سرکین مطلقا
 نماند بر آورند و ظاهر این عملی که کور صلابه کردن و باین نوع در آتش سرکین
 کاه کردن محض حرف و صوت است می باید که آیین خوب سوخته خاکستر

باشد و بسم آیین تا بقیض احد اعظم بالصواب فیه و بسم ممد و دفع آیین هم
 است که بسمی که کتوب و چون خاکستر سازند ممد و رمانند و کرم و خشک
 یک کرم با بل با خدال و مراد ازیم در پنجاه خالهید است نه تو بال آله بد
 خالهید آت که هر گاه آیین را در آتش بزنند و کد بخت شود و بجز از و جدا
 شده بخت و تو بال آله چون آیین گفته بر سندان گذارند و بطرف بگویند
 و در تمام از و جدا شده بخت و در هم هر چند کنند باشد بهتر چنانکه اگر صد سال
 یا دویست سال یا بیشتر برو که نشسته باشد و از آن ممد و رمانند بی شبهه
 و نظیر خود بود و خاصه که در آن مدت در از خاک و باد و باران و آفتاب و
 باشد و فلان ای حال طریق عملی آت که در بسم آیین را نرم کنند انچه بالا
 سنگ باب ببلند و آب فاصل یا شامش ماده کاه و صلابه نماید و در بالی
 اعمال بلاتون شل بسم شمسند و حاجت بنگارند و بعد از فراغ
 بر سر امرت پست دهند و در جمع معونات خاصه نجیوس و شراب نجیوس
 اگر احتیاج شود که تو بال آله بد با خست آله بد باید که ممد و داخل سازند
 که بر نفع و بی ضرر خواهد بود و بعضی از حکمای هند بطریق حکای و لایست
 ممد را در بر سازند و استعمال کنند لیکن چنین ممد بر سازند خست آله بد

بر غوان که باشد و احد اعظم بالصواب فیه و بسم یکم پنج رساین
 غیر از شامی باشد مخاف آن حرارت خیزی زیاده کند و استقامت و بهمان
 که از نفس رطوبات باشد و سنگینی و وجع مفاصل را ممد و ممد است
 اقسام بواسیر و قلیق و قلیق النفس با و بی قلیق و سلس البواسیر
 و خفقان سرد و گرم و در در سر که صحرانی باشد بر طرف سازد و بر قلیق
 از سده جاری باشد و خواه از غلبه صفر و دفع کنند که حکای ممد اتفاق
 که آن دفع صفر است و در مخلص نیز بوضوح پیوسته که هر علت که از شمس
 و خون و صفر با هم باشد بسم آت دفع میکند چه چشمانی ظاهر
 و حرارت شش و خون که غیر حیض از حرارت جاری شود و اشال آن
 که بسم آت که خشک و با بل بکوی است یک با با صید خون را صاف سازد
 و شمس او را از ابل میکند ازین سبب است که اقسام بواسیر را با دفع
 و همچنین قلیق و غلظت مزاج معده را نرم کرد و در ممد و ممد و ممد و ممد
 و در طب شمس مرقوم است که اگر هر سال کسی بکاه متصل بسم بسم بخورد
 موی او بزودی سفید گردد و هم او گوید که خاصیت آیین کشته و سلس
 یک نجات و احلافا و ت و تفرق نیست مگر آنکه بسم سلسین و ممد

باشد

را نیکو نرم کند و بر خسته سنگ گذارند با آب جوی بلیغ نمایند و اگر خواستند که باغی
 باشد بنشانی زده و دانه پست داده صلابه کنند منافق آن اقسام است
 و انواع سنگی را که آن نیز مقدار است مستقامت مفید باشد و اعصاب
 قوی سازد و در خفا می رسد و باغی خرد و طبایع فضل را از میده و بنا
 خاصه و باغ را بل کند و چون در معالجا مشوک کوش داخل شود منفعت
 عظیم بخشند و طبع النفس را دای و بلیغ را دفع نماید شربت آن از جزم
 تا دو ماه است باید که با مصلحت بخورند **ابضا** از قروح لویه بسوزد و بیکر **اشمس**
 مر قششای جدید را و نیکو است نامند خاکستر و خشک از خاکستر این
 ربم آن باشد و طریق خاکستر ساختن و نیکو است بعینه مثل خاکستر کردن
 آهن است احتیاج نیکو نیست گویند خاکستر و نیکو است قایم مقام نیکو
 الماس گردد باید که در سوزن وی کمال سعی بجا آورند و در آخر اگر بزرگ
 بوی و میده چنانکه گذشت بهتر است اگر یک بسوزند طبع را اگر یک
 و خاکسترش را اگر یک بسوزد آن چهار نوع بود سرخ و زرد و سیاه و سفید
 سه نوع اول جهت رسانیدن به پسته ایک سرخ و زرد و چون در دیا
 منکم بایست برانید اگر سیاه را رسانند سازند و سیاه نیز همان نوع

لی

یکی آنکه چون باره ازان در آتش کنند و کم شود و بعد دوم آنکه چون آتش
 کنند بکوش آید سوم آنکه چون در آتش کنند بر باد شود چهارم آنکه چون آتش
 کنند بیخ بیا از صفات ثابت باشد و نوع چهارم در رساین بکار آید و از
 بر شنه اگر یک خوانند باید که بطرف خروسانند و دوسه دو دور سر کنند
 بخوانند بعد ازان چند جوش داده بر آورند و باره سنگ بزرگ کو بکشت
 یا شالی بپنج دور کنند و در چال کرده و ز طرف حمالا سر کنند و بکشد
 و بعد پنج بدست بالند تا جسم وی یکی مصلحت شود پس آنرا بر آورده و یک
 سخت صلابه نماید و قوس ساخته و ز طرف شمالین کنند و مثل آهن جدا
 بآتش برند که خاکستر گردد و بشیر بهنگه و بآن نیز که آهن را با و نیکو
 این را نیز میتوان داد و چون در مقابل آفتاب گذارند و در وی برق
 و درخشندگی محسوس نشود استعمال نمایند و اگر خواستند که سرخ شود و در
 از شیره قندی با و ن داده و در بر آتش برند تا سرخ شود و اگر نیکو
 رخ مساک جو نملای یا آب یا ربی درخت برینش بریزند که اگر ازان
 میشود از درخت بر با و ن داده بآتش کنند و اگر باین سرخ نشود
 یا این با و نها بسوزند تا شد کوفته باشد همین که خاکستر شد و در شیشه

بیا و ن داده و هر گز در آتش کرده نگاه دارند شربت و یک بسوزند
نوع آن و یک بسوزند و این نیز کم نفع تر اصل خود است صفت وی چنین
 بود و یک بسوزند و توله که یک چهار توله سیاه بکشد و یک کرده با لایه
 صلابه بلیغ نماید و خشک کرده بطریق رس سند و در شیشه که کل بکشد که
 باشد بکشد و چنانکه گذشت شش ساعت آتش دهند و چون سرد شود
 نگاه دارند **صفت آن** که بسوزند و یک بسوزند و یک در اصل است
 و طبعی قلی است است و در جوامع شفاف شده که ناک دارد است و در نجف
 اسرب است چه که میگویند که باین رسانیدن اوست باید و زو قلی است
 برسانند باید که بطرف پست و چهار توله سرب متعارف را اوراق سازند
 توله که یک و یک توله و نیم سیاه یک سازند و یک صلابه کرده بر اوراق
 طلایه کنند و ز طرف شمالین گذارند و آتش را یک دشت کند و چون
 سرد شود بر آورده و یکبار و دیگر بآن سه توله که یک و یک توله و نیم سیاه
 یک که صلابه بلیغ کرده **نوع آن** یا خاکستر سرب یا میزند و آتش دهند و آنرا
 بر آورده و با و ن مثل کبری یعنی زنج سرخ پست چهار توله که یک
 توله پس که قهقهه سه تقسیم نمایند و هر بار یک قسمت بآن آغشته و بشیر

و در طرف کشت کافیت استعمال میتوان کرد چرا که رنگ داخل در منفعت
 ندارد و یک اگر آتش بر خمرت پست و میده فایده عظیم بخشند **نوع آن** سنگ
 و صرخ و غلغله بادی را دفع نماید و نوی آورد و منی بفرایند و جزم طبع
 کند و بعد ام و دیگر ریش را را بل سازد و سنگ کرده بر زان و انواع اسباب
 را مفید باشد و چون حرارت و پیوست او معتدل است حرارت خرد
 بپایند شربت او یک ماه با دو ماه است باید که با مصلحت بخورند **صفت**
و یک بسوزند و یک بسوزند و یک بسوزند و یک بسوزند و یک بسوزند
 تصفیه او چنین است که چون در آن چندین منفعت نیکو است که شش همین
 طریق ساختن آن مرقوم میسازد و با و ن قلی خاص را و ز طرف کل کرده
 بر دیگر آن نهند و آتش را افزایند و چون بکه از د خاکستر پوست درخت
 انبلی و خاکستر پوست درخت پیل از هر کدام قدری داخل قلی کرده بپزند
 همین چندین حرکت دهند که خاکستر که یک تا دم آخری باید که آتش
 سرد نکند و بعضی نامخواه و سفوف زرد و چه بهین طریق خاکستر سازند
پس بر آورده و بهار مر تبه بشیر و با و ن دهد و صلابه نموده بآتش بند
 چون وزن قلی مانده و خاکستر نای ند که رسوبه بر طرف شود و پنج امرت

بندی و یک بسوزند
 و خاکسترش را یک بسوزند



بیا و ن

برگه ارسه بجا و ن داده در آتش با چک و شنی کنند و بعد از آن چکان
و کانی را با هم بزنند و بجا و ن بزنند و هر گز در آفتاب خشک
در آتش کنند آنگاه بزنند و بجا و ن بزنند و هر گز در آفتاب خشک
آفتاب خشک کرده بکش بزنند و بجا و ن بزنند و هر گز در آفتاب خشک
سرب بجه کمال نرسد از خوردن آن حضرت بسیار فایده شود و از بعضی
دفعه که هرگاه بخوراند که هر یک از این مذکور و آینه را خوب خاکستر کنند
و در دغل با نام رسانند آفرین و بوی نه خلاص کرده و سفالی بر سرش کنند
در کل حکمت بیکر مذکور آتش زغال گذارند بدم بدم و باین نوع چکان
در دوه روز با نیم مرمد در یک روز یا دو روز با نام مرسانند و در
بهایی خاک بسم را مذکور ساخته بیک گفته که طبیعت آن سرد است و در
و نیم ذابل باشد گرم معتدل دانند سربت آن یک کج است **سوره**
اقل منه سوره بسم خوانند و گویند خوردن وی چنین پنج منفعت بخشد
که اگر خاکستر سازند و در طریق وی آفت که آنرا اوراق ساخته بیک کج
چنانکه در مس مذکور شد خاکستر سازند و آنکه در کتب مذکور شده
که طلا به و ن ارب کشته بپاشند و باین معنی است که هرگاه خواهم باطل کرد

طلا

طلا از وی بر طرف شود و دیگر از باغالی کز و کما مقدر است طلا شود
می باید که با سرب بکشند و این طلا محض است چرا که در نبرد است حاجت طلا
خواهد داشت و چنین نقره را بر پیشانی نفی کنند تا راه کشی گویند
کشتن جاز نیست و سایرین کما سکران آفتاب و از خوردن سوه
بسم بر طرف شود و بزرگ با مصلح بخورند و گویند در عهد علی عا و شاه و الی عا یا
یکی از مردم تو سرب تب و قی برسانند و حکیم سر احمد و حکیم شاه احمد نیز
بغالبه او منتول شده چون فایده بزرگ سلطان مذکور از حکامی بر طلب
معالجه فرمود یکی از ایشان که شرویندیت نام داشت متعدد اوی
گفت بسم بسم و مصلح آن علاج میکند حکیم سر احمد و شاه احمد معارض
شده گفته در کتب طبی مذکور است که تب و قی از قی و طبیعت اول
دوم هر سرد و از خاکستر طلا که پوست او در درجه اعلی است و قبول شود
کری با و است چگونه و قی تب و قی صورت میبرد حکیم برهن گفت درین
مرض حرارت غریزی از غلبه حرارت خا راضی نقصان می پذیرد و از این
سبب ماضی ضعیف شده غذای بدن حاصل نمیشود و بطو بات اصلی بالا
ما تجلیل میکرد و حرارت تب نیز علاوه آن میشود و هرگاه یک شی را در

در مقام افساد شوند باید که وقت معالجه زوال هر دو منظر طبیب باشد
اگر ممکن بود و الا در مقام دفعه سبب اقوی شود و لا شک که در اصل
غذا بدن علت قویست جهت افشای طبیعت اصلی که کافا فایده
چون غذا فی باید بطو بات اصلی را بدل با تجلیل بسیار و حرارت
اگرچه افشای طبیعت اصلی میباشد اما نه آنقدر که در قسم اول مذکور
شد پس اول آنست که اول قویت ماضی فایده باین طریق که در حرارت
غریزی کنند و قوت ماضی را بکوت آورند تا کیلوس و کیوس صالح حاصل
شود و غذا از بطن بدن رسیده بطو بات اصلی را بیل بگرد و ملکه متراپد گردد
و طبیعت قویست یا قوت و شمن صعب قوی را که عبارت از مرض قی
باشد از شهرستان بدن با و ن افساد برون کنند چون در مجلس آن
با و شاه سخن با بنجامید حکیم سر احمد و حکیم شاه احمد گفته حکم و منصف
سیان و شما علاج است پس آن مریض را بشرویندیت سپردند و
سوه بسم را که قویت دل نیز میکند با مصلح داده و در مدت یکماه
نیم علاج کرد و احد اعلم بکینه الحال سوه کشی مرتیشای و می
بندی سوه کشی بسم خوانند آنرا نیز مثل مس محروق سازند و در اثر

یکمرتبه

یکمرتبه و بشرویندیت سوه کشی بسم خوانند آنرا نیز مثل مس محروق سازند و در اثر
سوه آتش و مهند اوان استسقا و سکرانی یعنی خنده و در با و در بانی
بسم بندی رو به بسم خوانند با یک اوراق سازند و آنرا نیز مثل مس محروق
نایده و منافع این نیز مثل منافع آنست و باید دانست که اصل رساین
مشت چیز است که نوشته شد اما خاکستر هفت چیز دیگر را که در سرعت تاثیر
مانند رساین اند نیز بسبب شباهت رساین نامند و آن الماس است
یا قوت مروارید مرغان و روح تو یا زینب زرد بوق یعنی سفید
خاکستر الماس که بندی حیره بسم خوانند صفت آن چنین است الماس
چند کرم کرده و در آب یقین اندازند بعد و بار بکشتای نهاده و در قی
کند و در شش پوشیده بکل بکت بگردند در آتش گذارند به بند چند انگشت
شود پس برآورده بآب یقین صلابه نایند و باز و پخته گذارند در آتش
کنند و چند آن مکرار این عمل کنند که خاکستر شود آنگاه قدری از آن بگر
بخوراند چون سرفه نرسد که از فایده بعضی دیگر است یعنی مرتیشای
صدیدی دافع الماس و اندن نفع این **سوره**
بسم بندی یا ملک بسم گویند و در طریق سوه کشی وی هم الماس است منافق

بالا پیش از فصل ماهه گاه پس کند یک پر کند از اندیس بخامش برقی را بر
نجا در وقت حاجت استعمال نمایند و دیگر در میان مرکبه را از طریق

مقاله سیم در معالجات که اکثر تجویز مقرون شده و این مقاله شش است
برصد و شصت فصل فصل اول در صراع فصل دوم در در شقیقه فصل
سیم در برسام فصل چهارم در برسام فصل پنجم در در و اول فصل ششم در
اقلیع فصل هفتم در نفوه فصل هشتم در سکنه فصل نهم در صذر فصل دهم
سبات فصل یازدهم در کابوس فصل دوازدهم در صرع فصل سیزدهم

بایوب

نایب لیا فصل چهاردهم در غش فصل پانزدهم در تشنج فصل شانزدهم در نسیان
و غفلت فصل هفدهم در اختلاج فصل هجدهم در رر غشه فصل نوزدهم در زنا
فصل بیستم در زکام فصل یکم در زلزله فصل بیست و دوم در اماره
فصل بیست و سوم در درو گوش فصل بیست و چهارم در رگاف فصل
پنجم در خیشوم فصل شصت و ششم در کند و خط پنی فصل بیست و هفتم در جرا
پنی فصل بیست و هشتم در ناهور پنی فصل بیست و نهم در با سور پنی فصل
ام در در و دندان فصل سی و یکم در در و دما و کوشن بن دندان
فصل سی و دوم در جتید دندان فصل سی و سوم در کند شدن دندان
فصل سی و چهارم در کرم دندان فصل سی و پنجم در قلاع فصل سی و ششم در
زفتن خون از دندان فصل سی و هفتم در خنق فصل سی و هشتم در کنگل
او از فصل سی و نهم در بکر فصل یکم در قلع زبان و غلط آن فصل یکم در یکم
در ضغیر زبان فصل یکم در دوم در تر شدن لب فصل یکم در سیم در افاد
کام و ملق خلق فصل یکم در چهارم در بند شدن جزا در کلو فصل یکم در نیم
در معال فصل یکم در ششم در سر و روق فصل یکم در هفتم در سل فصل یکم
هشتم در ضیق النفس فصل یکم در نهم در ربو فصل یکم در زات اثر فصل

دوم در جراحات فصل اول در سیم در شرل فصل اول در چهارم در سعه فصل اول
پنجم در غیره فصل اول در ششم در صغ فصل اول در هفتم در ریح فصل اول در هشتم در
شق فصل اول در نهم در حبه فصل اول در اطفال فصل اول در یکم در رقاد
فصل اول در دوم در تبا اطفال فصل اول در سیم در اوارام فصل اول در چهارم
فصل اول در پنجم در برص فصل اول در ششم در فوج رجم فصل اول در هفتم
در خروج رجم فصل اول در هشتم در اختناق رجم فصل اول در نهم در شقاق قلی
فصل اول در دهم در اطراف طث فصل اول در یازدهم در قطع طث فصل اول در دوازدهم
در آفتادین چنین فصل اول در سیزدهم در استقا چنین فصل اول در چهاردهم
در انقطاع حمل فصل اول در پانزدهم در اغانت حمل فصل اول در شانزدهم در خطر
چنین فصل اول در هجدهم در عسر ولادت فصل اول در نوزدهم در سقوط سینه
فصل اول در بیست و نهم در آس کرده فصل اول در بیست و یکم در سنگ و دیک کرد
و شانه فصل اول در بیست و یکم در جرب شانه فصل اول در بیست و دوم در
فروج ذکر فصل اول در بیست و سیم در بول الدم فصل اول در بیست و چهارم
در سلس لیل فصل اول در بیست و پنجم در حرقت بول فصل اول در بیست و ششم
در عسر بول فصل اول در بیست و هفتم در سیمان منی فصل اول در بیست و هشتم

یکم در ذات الحجب فصل یکم در دوم در دم شش فصل یکم در سیم در دودل فصل
چهارم در دغقان فصل یکم در پنجم در طش فصل یکم در ششم در غش فصل
هفتم در وچ معده فصل یکم در هشتم در دوم معده فصل یکم در نهم در زن آمدن
از طعام و شراب فصل یکم در ثلث جوع فصل یکم در شصت و یکم در فواق فصل
دوم در جوع الکلب فصل یکم در سیم در جوع البقر فصل یکم در چهارم در
فصل یکم در پنجم در جوع فصل یکم در ششم در غشی و توع فصل یکم در هفتم
در رجه فصل یکم در هشتم در رجه فصل یکم در نهم در رجه فصل یکم در دهم
در رجب فصل یکم در یکم در رصف کید فصل یکم در دوم در رصف و در رجا
فصل یکم در سیم در رصف فصل یکم در چهارم در رلق امنا فصل یکم در پنجم
در برقان فصل یکم در ششم در اکل فصل یکم در هفتم در زار فارسی فصل
هشتاد و شصت و شصت فصل یکم در نهم در و فصل یکم در سلسه فصل
هشتاد و یکم در وید فصل یکم در دوم در طاعون فصل یکم در سیم در طاعون
فصل یکم در چهارم در سکنج و بعلک و کوه پستان فصل یکم در پنجم در و
هشتاد و ششم در واد فصل یکم در هفتم در رجب فصل یکم در هشتاد و یکم
فصل یکم در نهم در ربق فصل یکم در دهم در لولان فصل یکم در یکم در ریش و فاش

بکشد و خسته تر نفع فطیم بخشد و اگر در سر ساق خون از چینی بر آید بخوان باشد
 اگر آن نبند که علامت محبت است اما اگر آن خدال کند و در دلیلی پاکت باشد
فصل چهارم در بر ساق و این آسان برده دال است بخار آن بدماغ رسیده
 عقل متوشش گردد و تب و جوشانی و خشکی دهان اگر بایست که با ریج فطیرا
 استخراخ نماید و رک با سلیق کشاید و جبهه نماید که بر روی دفع گردد
 علاج بنزد برده و بکشد **فصل پنجم در ذوالریغی کشیدن سروان از صفرا و**
 دبا و بلغم بهر سده انگه از خون بود چشم سرخ گردد **فصل ششم در فساد**
 برده و ساق کردن و اگر گرانی در جبهه بدن باشد رک انگه کشاید و بعد
 مطبوخ چهار جز خورون و اگر از صفرا بود و فطیری و مان و دما بر یکی چشم و زرد
 چهره و بول لازم باشد **ع** شش سرخ شافش کوفته در چهار ساق آید
 بخوشا نند چون یا زنده سرمانه صاف نماید و ده سیر نبات در آن کرده با
 بخوشا نند تا بخواهد که بپزد و در جبهه بپزد و در جبهه برده و در جبهه برده
 با آب شربت کند و بخورد و در جبهه برده و در جبهه برده و در جبهه برده
 و یک و دو درم چوب کوب کرده در چهار ساق بخوشا نند و بخورد تا بکوشد
 و اگر در آن از باد و بلغم بود سپیدی نشود و عرق سرد فاسد بر پیشانی لازم

باشد

عالی روی یکی نما و در دماوی بکشد و در دست باز دارند و اگر خون و
 حرکت با فکله را بیل نشده باشد و در آغاز معالجات کنند امید به سودی
 باید نخست خسته تر کنند و تا جفت روز ماه العسل که در وجه آید و یک
 حد عسل بدهند و آب جوشیده گرم بدهند و بعد از آن غذا بخور آب یک
 آب تا جفت روز و آب گرم کرده سرد ساخته آنگاه تا جفت روز جوشیده
 تخم شبت دمای آب هم همان پس از آن کوشش بکوبد و در راج و
 کفشک در آن جوشیده بکوبد و باشد و با بر سر و اگر در شویتر فطیرا
 خورون جایز است و آب گرم کرده سرد ساخته و این مطبوخ چهل روز
 بدهند **اگر آن** رک را پسین اسکنه یعنی بهن سفیدانه بخیل کوبد
 و بود و لایق پیدا بخور سنبالی هر یک یک درم چوب کوب کرده در چهار ساق
 بخوشا نند چون نیم سربانه شیر گرم بپوشد و پوست روغنای مذکور بر
 می مالیده باشد و چوب بود و فلفل و عا و قو و جوی و در بخیل هر یک که
 باشد و در مان داشته باشد و گاه را تنه که مشهور است بخورد
 باشد و بر سر که مذکور شد می کشته باشد و یک این بخور و در رک
 جبت الفیل و قوه و جمل امراض بلغمی مفید است بخورد و باشد و در رک

ده بر

باشد عا قو را ده درم فلفل یک درم پست ورم سوده و خسته باشد مقداری درم
 حب سازه و صبح و شام یک یک حب بخورد و در جبهه و در جبهه و در جبهه
 و درم روغن سوز و پست و خج و درم یک کاه کرده و در جبهه و در جبهه
 بر جبهه و روغن سوز و خج و درم یک کاه کرده و در جبهه و در جبهه
 و با دی و دفع کرد و در جبهه و صنبات و جمل علل سردی را نیز نفع بخشد
 و اگر با نیا دفع نشود بر تارک و یا جاک کردن دفع نموده که آخرین و در
فصل ششم در الفیل نیم درم سست شود بطول و بجا را کرد و در آن
 از غلبه بلغم و باغ پدید آید یا ضربتی که بر سر رسیده باشد اگر کیفیت قوت کرد
 و نیم مغز و باغ را از خود گرفتن بلغم بجا بود و دفع بود و اگر در باغ را بلغم
 خود کرد و بر تمام تن بپاشد سکنه باشد و دفع بر جبهه و قسم است یکی انگه
 و حرکت در تن نماید و بهوش و صبح با آن بود و زبان از کف تن باشد اگر
 بسته بر سر و در جبهه و بهوش آن علاج بود و در جبهه و در جبهه و در جبهه
 کوشش فاسد بر روغن بند و بخور و روغن سازه و در این و قسط و بلسان
 و روغن و حنظل و روغن سداب و روغن شویتر و همیشه بر یک
 و سر شفت و حنظل و بر یک سنبالی بر اعضا آنست رسیده باشد و اگر در آن

فصل ششم در الفیل
 یک کاه کوبد

و به سزا کبکین کف کوفته سی سیز و در رک را کوفته پخته با عسل بهر شد و در
 و درم روغن و در جبهه و دفع بود و در خشک خشک آنست که روز بروز نیمه
 تن خشک کرد و در این نوع بسیار صعب است و درم آنکه بخورن باشد علاج
 همانست که گفته شد و علاج خشک مرکب کبوتر و عسل را اعضا با لیدین
 و جای گرم نشستن و عرق کردن آنگاه با یک گرم نشستن و خود را گرم نگاه
 تا بکشد **فصل هفتم در قوه این علت** که شدن نیمه روی و زواج کشیدن یک
 چشم است و سبب رطوبت غلیظ راج است که در دماغ گرد آید و کبوس
 و غلیظ و در عصب بهر سده و طبیعت قوت کرده بر نیمه روی و در جبهه
 قوه و باغ یکی باشد تا جبهه روز خوف مناجات بود اگر زنده ماند و در
 نیم شروع در علاج کنند و علاج قوه و باغ یکست که علاج جبهه که مخصوص
 قوه است چون در خانه تا یک نشستن و غرغره و سوط کردن باید که
 نوشا در ساینده ماسک کبکین غرغره کند و در یک سنبالی آمل کرده با آب
 ضا و کند و روغن جود هندی و روغن و ما توره اگر بر روی مالیده باشد
 بهتر بود و بعد از تنفیه روغن با داس و شک خنجر بر رخا رطلا میگردانند
 و این جمیع روه باشد اجزا قسط از بخیل کباب بود و در هر یک سدر ورم

تقریب که از آن ریسان باغچه کبلی عاف و فاضل کرد بهنگه هر یک
 درم کوفته و بخت با هم وزن مجموع او به مقل از ذوق بیا میند و مقید
 و درم با غسل قلوبا سازند و یکی صبح و یکی شام با آب گرم بنوشند و در وقت
 و یکم احمد اجمعی شیرازی گوید که سوط این روغن بسی مفید است **ان**
 برک نیم پیچیده و ششی با برآ تر پهلاد و ارجو به جویک میونند که و با نذ و اعانه
 زنجبیل فاضل کرد و ترا همان اصلان سرخ روغن ستون چارم صبر جویک
 آب بقدر متعارف جابجاء است چنانچه شامند و روغن کردند و اگر این
 روغن بر سر مالند و در گوش بچکانند افض خواهد بود فصل **بشم در سکه**
 هرگاه طبوی سرد و غلیظ و رطوبت و ماغ جمع شده متلی کرد اند بر این سکه
 کامل برسد و حواس و حرکات ادوی باطل شود اگر آن رطوبت بسیار
 بود بپوش نیاید و اگر اندک باشد بپوش آید اما اگر مغلوب شود و اگر
 گوید الحسکوت لایق و ان افاق اتفاق مقلوب و سکه قوی از
 ضعیف بنفس کشیدن معلوم توان کرد و صد آن تا چهار روز باشد
 میرد یا بپوش آید و سکه دو نوع است دومی و بلخی اگر دومی باشد
 رک قیال کشند و بر ساق برود و یا حجامت کنند و بعد از قصد سینه

سکه را بشدی
 بهرم شکل خوانند

و بازو

و بازو حکم کنند و طبع را نرم کنند و هر طبعی که برای درو سرگرم و سرسام کند
 شده اینجا نیز همان کنند و اگر سکه بلخی باشد کثیر فاضل باید و زنده را از مرده
 چنین نیز کنند قدری بیشتر نکند کرده پیش بینی بداند اگر چشم حرکت کرد زنده
 است و همچنین اگر آینه آبی پیش بینی بداند و مویرج افند نشان زنده
 دیگر اگر رک کشند و خون جگر زنده است و اگر بر پوست بدو مرده و علا
 بلخی بخیلی و مان بکشد و کوی پیش در مان کنند تا باز ماند و بر مرغ بر
 سوز بر آب کرده در صلیق فودرند تا حرکت در طبع پیدا آید آنجا آب شست
 و کند که و شد و نکس باقی بر زنده تا آید و خنده کنند بشم خنط و مغز جدا بجز
 و چکنی که معطش است در بینی دهند و نیم سبزان کرد که اگر مرگ ساینده بر
 بالند تا ساسم کشا و ده خط تحلیل رود و بعضی گویند سر زنده تا بر گرم
 میرد و رند تا خط تحلیل رود و بعضی گویند سر زنده کلک بسیار رند
 و بچاک با شاش ادوی ساینده بالند زود بپوش آید و بجز مفر و آن
 است فصل **نهم در طفت** هر چند که بر خوانند و در عبادات از خرفان
 پوست و کوشش افاض است و این چهار قسم بود یکی از غلبه خط سرد و آن
 دوم از بسیاری خون سیم اگر زمین گرم و دگر و چهارم از بندگی افادن

است یا یکی خلق او پیش از او و او بخوابد یا بکند و او از بر این
 مقدمه صریح است یا سکه یا دوا یکی ماده خط سوداوی و بلغم غلیظ است که
 غریزی و رقی بدن فرو میرود و پیوسته با غلیظ از اعلاط بر میخیزد و آنکه
 است و حرکت میکند تحلیل یافته و روغ جمع میشود و بعضی گویند کابوس از
 بسیاری خون باشد از این باید ترسید و زودی خون گرفت از رک با سلیق
 در این سبب خورند سنا که برین ترور گویند بخند دم بیل زکی و در دم چشاید
 شیر گرم بپاشند بعد بخور افی و نکسک استغفار نماید پس جوارش مسطکی
 بخورد از آنست بخ سوس تر پهلاد هر یک نیم درم مسطکی و از جینی هر یک نیم
 تر بود و درم زنجبیل چار درم کفش یک درم سوده روغن بادام یا کاج و جینه
 و در نیم سیر شده بر سر زنده و در زنده درم خورند و باقی علاج جمع افغان
 کار آید و گاه باشد که کابوس از سرمای سخت برسد فصل **دوازدهم در سبب**
 از غلبه بلغم لزج آخته با سودا بود و با بلغم تنها باشد که در روغ در مجاری روح
 مادت شود و سده نیز تمام برسد بر عکس سکه و حرکات ناشایسته و شنج نام
 این مرض باشد سبب اول خود ظاهر است اما شنج برای آنکه چون بخار فایده
 ناخوش در باغ رسد که بر جود خواهد خود را فراهم آورد و ظاهر آن درون شنج با

مرج بندگی سرگ
 خوانند

علاج قسم دل سختی تر نمودن و خنده کردن آنجا چنانچه میل سوده خنده در
 نما و در دم آب گرم تاشش نه خورون و از جینی تر شینا استرا کرد
 و اگر غصه در قاع کلک زدن باشد کلک زده قوتی میز و نوشا و زکاب
 بپوش ساینده بالند و اگر احتیاج افند که دوم نیز چنین کنند و اگر از بسیار
 خون باشد علاج طعام کم خوردن و خون بسیار کم کردن و علاج در وقت
 در جای خود فوشه خواهد شد فصل **دهم در نبات** و آن خوابی بود و بخت
 خواب طبیعی از این رات فاسده رطب که به باغ رفته باشد برسد چون
 خواهد از خواب بیدار کنند و سبب و بای او چنانچه اند و در گوش یا یک
 کشند و آب و دما چشم باز کنند و اگر باز کند و در دم باز نهد و هر چند با
 بخار است تری بیشتر باشد و آب کران تر بود باید که فاضل کرد و اس کرد
 و را شوره کشند و در جینی بدست و نیم کشائی و چکنی آس کرده در بینی
 بدست تا عط آید و ماغ پاک شود و اگر با نیاید نشود شنج خنط و در دم
 دل خند دم شلایت خند دم در ده سیر آب بخورند چون بخورند فاضل
 کرده خنده نماید و هر علاج که در فایده کشند درین علت نیز همان کشند
 و دم و کابوس کابوس غلبت که کشی در خواب بند او که بار کران تر

ما شوره را بشدی
 بهرم شکلی گویند

است

کشاید و روز دوم نیز قدری خون بکشد و اگر بسبب مافی رک نتواند شود و بپای
کرون حاجت نماید و یا میان دوستانه و اگر این نافع خشک و کیشانی کشاید
و اگر بجا رماقت باشد بطبخ حلیله و دیار خضر و کشمش طبع نرم سازند و
وقت خفتن تخم کشمش خشک بکدرم نبات یکدرم کوفته میخورد و باشد
داروی که در غوطه در چشم بر طرف سازد و دیار در دم سده کندم چهار در
روغن کچا در دم هم با میزند و با غلغله سازد و سفالی را تفتی ملایم
نند و یک غلغله بر آن گذار و چون گرم شود بمشک کرده و چشم نند و آن زمان که شتر
شود پس غلغله دیگر که گرم شده باشد آنرا بر چشم نند چنان که تا درو بر طرف
شود و **در دیگر** درو بود و در او را هلد سوده و جله با شتر زن بوشانند و
کشت آنرا در چشم کشند نیز که سفید بدل است و اگر در چشم از بلغم بود که
داخله نکند یا آب و بدن و دیگر شتر باید که بنجیل و دیگر کشم
و نکسک سوده و در چشم کشند و اگر بجز الفی و نکسک که فرماید بپسینه
است و اگر در چشم از باد بود و در وقت باشد که کو بی چشم بیرون بکشند
و خشکی و جارس بسیار بود و چشم سرخ نماید باید که صندل برک بنفشه
سوسن دیو و ارا نکسک سوده با آب گرم در چشم کشند و اگر در چشم

کتابخانه

فرق است از آن که در کدو از قبل کدو ام حلاط است علاج چشم که بیدار کرد که تمام را نماند
باشد و آن است از آن دو شش و دم پوست هلیک که در دم آب باشد
و چشم حلاج بزرگ کرده بر لب چشم گذارند و به بندند و بعد که قدری آب بود
آهن گذارند و بآهن باده و بگردانند و حلاط آب کنند تا غلیظ شود
پس آنرا بر بلیک چشم بلیک و در چشم باندند و بگردانند تا چشم بپزد و اگر آب
خام را در ظرف آهن بگویند تا بپزد آرم شود و آنرا در چشم باندند همان
خاصیت بخشد و بعد که پوست بپزد بر یک باشد و بگردانند تا غلیظ شود
صندل صمغ امواته صمغ بلبل و در جو به اندوزد که هر یک یک پانزده و در ضم
کوب کرده و بچوشانند و صاف کرده نگاهدارند و بچوش و بگردانند و بچوشند
انواع در دو چشم زایل کرد و علاج در چشم و اگر در چشم قرصه به سر سارنگ
خون باشد نمک کنند و مطبوخ تربل یا قدری نبات بخورند و بچوشند
و شلیم در آب تر کرده لعاب و در چشم بچاشند چون بهتر شود و زرد و سفید
مرغ و زعفران ساییده طلا کنند و دیگر نباتات و قرصه از شیاف و غیره
کتاب بسطوطه خاطر دارند علاج یا ض چشم هرگاه قرصه در طبقه وین
و یا طبقه غصه به سر سارنگ باشد و اثری نماند باشد آنرا با صمغ

روحه را بپنداری چاندی
گویند آ

اگر تک و فو باشد زود علاج پذیرد و چون کند شود علاج پذیرد و علاج ناکام
غالب باشد که کشودن و حجامت کردن و سر بر خراشیدن کم داشت و
بکوباید رقتن و پس از رقتن که با هر یکی قومودن تا زنجیر تر شود چشم
زبان بلند **نور** که پخته دانه را بکوبند و منبر بر آورده روشن کنند و دود آن
کف دریا کو فیه چشمه یا بکدر رم روشن مذکور بیاورند و در چشم کشند و مداومت
نماید سفیدی چشم را بر سر بسته باشد و دیده را پوشیده بر طرف شود
چهرت **علاج کل چشم** که بکند یا بپو که دانه آن فطر است بالای سیاهی
چشم ماخیزنیل کوتی یا منبر و عذران یا با شربت که بر داشته باشد
ساییده و در چشم کشد که دفع کرد و دیگر زنجیر بکنی که انگشت بند را بر
چشم هر روز و سه نوبت در چشم بکشند یا باشد که چشم سب و آلود
نیل بر طرف شود دیگر و بر سر رسیده است و دیگر زهر آلود خواهد شک
خواهد و در چشم کشد و **یک** موسلی سفید با آب ساییده و در چشم کشند **علاج**
چشم اگر خارش و ریگ چشم از طرف دروی بهر سخت فضا که **علاج**
بعد از هفته طلوع بایلد و دانه ماده غلیظ سوداوی بر آورده و از آن
کشتن روشن بلند کف و گوشت و درش و طماهای سودا که بر خورد

برین نماید و شفاف گردد و چشمش کند و اجزا و شفافیت زکات زجاج
 بر یک سردرم روی سوخته و دردم زعفران شد هر یک یکدم فلفل را
 بزم درم کوخته چغندر با آب شسته شفاف کند و آب سرد سائیده در چشم
 علاج مضمون چشم و اگر دو چشم سوختن گوشت زیاد می رسد و متعذر
 کند شود از آن مضمون خواند زکات زجاج و شاد و آب سائیده در چشم کند
 بنفشه و گوشت زبانه بریده زرده تخم مرغ بر روی طلا کند علاج چشم
 و آن بر میست عصبی که از کج چشم بر می آید و بتدریج بطبقه ملایم و زرد
 رسیده مانع دیدن شود اگر ناخن ضعیف و سنگ بود بریم گوش آویخته
 آنفخته هر روز در چشمش کند و دفع کرد و با قوی تر نشود و اگر قوی و متبرشته
 باشد کمال دانناخته را یک کبک بردارد و روغن او را با ستره برود بلکه چنانند
 کند ازین برکنده شده و دیگر نوبت علاج قطره چشم و اگر در چشمه ملایم یعنی چشمه
 چشم نقطه سرخ مانند طوفان هر سرد از آن تازی طرفه خوانند که قیال باید
 کشد و دونه که از شیر که تراپی بر آید در چشم می کشیده باشد علاج چشم
 هرگاه که گاهی که بر سفیدی و سیاهی چشم است بر خون کشیده تا بلی بر می گردد
 اگر سبیل خوانند و این کمتر علاج پدر و دختر قیال و صاف کشاید و برود

سبیل و بند بر دانه
 گویند

دورم

دورم سفوف تر بهای خود داشته و در جلیل و فلفل را زرد و کنگک و گند
 دریا و زنجبیل و زرد بر آب خشک سائیده در چشم میکشیده باشد فلفل
 و روغن گاو یا نان خیر یا اکبرین فلفل علاج زجاج و قوی موی چشم و اگر
 بندی و فارسی علاج زرد شده اما اغلب موافق می آید ماده و روغن فلفل
 است کاری کند که آن کم شود و چون موی کشیده بن هر موی را بر سوزان
 کرده و باغ کند و پیوسته موی بر آن و باغ طلا کند و بعد یک موی کشیده فی الحال
 خون اشتر بر آن باند و نکند و خون شوک نیز همین حکم دارد و علاج
 چشم یعنی بخت موی مزه که بخار و در بر زرد و این دو دفعه بود یکی آنکه کنار
 یک سرخ و درشت شود و این کمتر علاج بند دورم و آنکه همین موی خارش
 کند و بر زرد اول و باغ را با آب بار کشتی خرد و پاک مانند و بر سر بخار
 گرم دارند و بجام بسیار روغن و سنگ بگری و تو قیاس و سبب و نیت و کافور
 بوزن برابر سائیده با آب حب سازند و هر روز با آب شسته سائیده
 در چشم کشند و اگر خارش چشم دارند که از روغن و روغن است که در دیگرها
 که آمده است که کشیده علاج شب کوی و این علت کشیده که کشاید
 روغن فلفل هر سرد و زرد که از حرارت آفتاب رقیق شود و پیوسته

بندی بر دانه
 گویند

شب کوی و بند
 را است انداخته گویند

۱۴۵

کشاید و دیگر بهر خوس و در چشم میکشیده باشد علاج زجاج و زرد و آنست که
 با یک مانند تا در عینک است از سر زرد و آید و در چشم بخورد و مردم و خزان که
 برسد که چیزی از بیرون چشم در آمد است کف در میان سنگ بر می توانی
 سبب پاک سوی مقشع بر آب سائیده در چشم میکشیده باشد علاج چشم
 شیره آنست که کنار یک اما س در از زبان چو پدید آید باید که بوی
 گرم کند و چند کت بر شیره نهند و یکس بر شیره طلا کنند و چشم بر جا
 گرم کنند موم گرم بهتر از طلا است تجلیل بود علاج شریاق شریاق است
 که پدید آید و قوی بر یک زرد برین پدید آید اگر آن چشم کشاید و در شیار
 که در علاج مضمون در شکاف حق است و پدید آید با خن نام بر دوشستن و
 باقی بکشد شستن و سوختن و جود داد و دخته و سائیده بر آن بین
 علاج انشا را آنست که طبقة غیبه فروج کرد و نور بر آن کند
 شود و تفصیل و علاج از کتب دیگر بخاطر آورند علاج عیب علت عیب
 یعنی تا صورت چشم در ابتدا بر منور که زرد آب نشده و واکند و و باغ
 را با آب بار کشتی و مانند آن پاک کند آنگاه زرد و بوی بکشد و من
 ناخواه بکشد و موی کشیده بر روی باشد و این علت اول اما س کند

بندی و شادانه
 گویند

باشد

کشاید و دیگر بهر خوس و در چشم میکشیده باشد علاج زجاج و زرد و آنست که
 با یک مانند تا در عینک است از سر زرد و آید و در چشم بخورد و مردم و خزان که
 برسد که چیزی از بیرون چشم در آمد است کف در میان سنگ بر می توانی
 سبب پاک سوی مقشع بر آب سائیده در چشم میکشیده باشد علاج چشم
 شیره آنست که کنار یک اما س در از زبان چو پدید آید باید که بوی
 گرم کند و چند کت بر شیره نهند و یکس بر شیره طلا کنند و چشم بر جا
 گرم کنند موم گرم بهتر از طلا است تجلیل بود علاج شریاق شریاق است
 که پدید آید و قوی بر یک زرد برین پدید آید اگر آن چشم کشاید و در شیار
 که در علاج مضمون در شکاف حق است و پدید آید با خن نام بر دوشستن و
 باقی بکشد شستن و سوختن و جود داد و دخته و سائیده بر آن بین
 علاج انشا را آنست که طبقة غیبه فروج کرد و نور بر آن کند
 شود و تفصیل و علاج از کتب دیگر بخاطر آورند علاج عیب علت عیب
 یعنی تا صورت چشم در ابتدا بر منور که زرد آب نشده و واکند و و باغ
 را با آب بار کشتی و مانند آن پاک کند آنگاه زرد و بوی بکشد و من
 ناخواه بکشد و موی کشیده بر روی باشد و این علت اول اما س کند

بندی شریاق را
 سبب گویند

اکاس بن کوش را بهندی
کرن مول کوینه آ

ایماند و چ آن اس بن گوش برگاه از جانب برون آن اس بدید که صد گشته
و در بوبه نند و چ حکایت و در بوبه و چ اندر این و ملک و در و در اسانده
طلاکند و بعد پاک سازند فصل **میت و چار و در و عاف** خل که از زنبی
غلب برون ماید مسد و نسا نند که موجب صحت است و اگر از صید کرد و عاف
کند و صا و مشت پاس قرار داده اند و عاف از غلبه خون باشد برگاه
در معده تن زور آورده بخوشد که بینی که نرم ترست بکشاید یا خون چنان
در شش یا نای یا وای گرم کشته بشود و صدا و عاف هر مسد و اگر که
جای و دیگر کشاید شود علاج کثیر پذیرد و گاه عاف اذن بود که زنجی بر
درک بطرف علاج آگست که پوست بپزد و پوست درشت بپزد و ششک است و
سوده سوط کند و دیگر که چینه تر بپزد و او بن پیترگ سادی سوده
بر پیشانی طلاکند و عاف اگر جانب جب بود ز برستان چپ و اگر طرف
راست بود ز برستان راست که و یا شخ حجات بنی اگر که ملک زنده
گذشته کند و هر دو باز و دران و دشتین و در سینی چک نهند و پاک
کشیزد و کافور و زینجی بچکانند و اگر عاف از علت سرسام باشد از اینز
دست من است مگر اگر که از صید بکند و اگر عاف از غلبه حرارت خون

در گوش بچانه **فعل** که برنجیل سه درم ششفاش هفت درم برنجیل سی
درم نرم کرده و در سه سیر شیر باد کا و بوجو شانه نانه سیر شیر باد پس صاف
کرده هفت درم سرکه سرخ داخل کرده و نیم درم زعفران باشد بخور و با قوت
طین که از خشکی دماغ باورع شود و اگر طین از باد باشد و روغنی که
در گوش بچانه اندازد از زخمای نفاخ بر میریزد و بعد طعام نخندد و اگر طین
از عطاسی سرد و غلیظ که از ناگواریدن غذا به سرسد باید با علاج آن و
علاج در گوش که از سردی به سرسد یکست در اقسام در گوش معده را
از فصول پاک باید داشت **کوی** گوش اگر طرش یعنی گری عارض شود
که گند شود و اگر علاج نپذیرد و اگر غلط غلیظ و بدین دو جامع شده باشد
گوش برنجی را که بر سر باد روغن تازه خفک گوش در گوش بشیرد آن بچانه
دیگر بول بشیرد گوش بچانه که آن از صفرا بود و درنجیل بود و احتیاج ودا
شود و اگر ضرر شود و علاج صفراش نمایند اگر در گوش دانه و مانند آن بچانه
باشد و بر نیاید بر سر میل بچانه و چرب نبیند مثل کند در آن باشد و در گوش
کند دانه چبیده بر آید و چربی مثل عسل بپاشد و وقت عطسه و مان
چشم بگوید دیگر که وی حجامت کند و مشک باشد بر سوراخ گوش نهاد و حکم کند

63

بعضی بواسطتی
بیز کو جنبه ۱۳

چنی پوست درشت ترس سبزه جوشانده بآن آب براحت بشوند دیگر آب
برکن چینه عسله ببله آله یک مرتبه سیاه و در چنی باصل صبت و ششم
در **سورج چنی** و آن گوشت افزونی بود که در دهن چنی هر سه علاج کشته بر
باید که ببرد و در او ریخته اند **فصل بیست و نهم** در **سورج چنی** و آن گوشت
افزونی بود و در **سورج** گوشت پیچیده باشد با بخار چنی باغ و فو با
معلق باشد کاهی فرود آید چنانکه انگشت باورسد و کاهی بالا رود چنانکه انگشت
بآن نرسد و با **سورج** با چو گوشت معلق باشد و در **ولغ** و اگر از چهار سیرانه
برون هر چهار فوت کند از چهار **سورج** گوشت و چنی مرمر آمده نهایش در
گوشت کشته واقع شود **علاج** مرض در انسان خوابانده و در **سورج** از **عسله** کرده
بآن نه کند و بچنانچه پیچیده و اگر این ممکن نماند انگشت بر دهن چینه
در **سورج** چنی کشته و در روز نه تا نه کند شود اگر تکلیف افتد تصویر نه اید
و کاه باشد که مرض در وقت کندن آن بپوش شود از آن **فصل بیست و نهم**
بپوش خواهد آمد و اگر این مرد و نوع علاج مسر شود و اگر در **ولغ** و **سورج**
باشد آیند و برقیله یا بینه در **سورج** چنی نهد و از گوشت و شیرینی بریزد
فصل سی ام در **ورود** و آن اگر از **تری** و **سورج** باشد و **ولغ** را بسطوط بدارد

و در آن آفتاب باشد علاج آن بردارد و صندل سیدج می شود
یا بره باشد هر یک یک درم در چهار برابر آب بجوشانند و صاف کرده بنوشند
و دیگر که چلبلی کل بمصفر اما در حمام بر آبرسوده با آب سوط کنند و اگر که
با آب ساینده بریشانی باشد بر طرف شود و دیگر که درم آرد و در سوط
کنند و درم شکر تری و اصل کرده بر ممالند **فصل بیست و نهم در شکر**
این علت از بستی استخوانهای ششانی باشد از کثرت بلغم غلیظ گشته
و در آنک بوی نکند و سفند نفس تنگ کرده و علاج با برنگ مومانی جواب نماند
نکسک بر بر دروغ تنغ بوزن پنج بجوشانند و دروغ بکنند باشد
چنی بچیده باشد و شکر بنفشه با آب شکر ساطع سوط کنند و دیگر که
بر روز سوط کنند و دیگر که بر زمانه سوط کنند و این معجون بر روز با
زیره سیدج کشیده و اجوان نکسک باشد فاضل گردد و تغذیر چنانکه هر یک
یک درم شکر ایچمو دکل و نه و ده گیلین بال بل هر یک سه درم مغر کنند
مشت درم سفوف کرده بر روز و درم بخار و فصل **بیست و دهم در**
کند و خطی چنی علاج جوهر بود یک درم در چنی بسیار فاضل کند که یک
باشد بخار و شش شتر بر روز سوط کنند **فصل بیست و یفتم در**

یعنی

باک کشنده بعد از منتهی آنکه متقی پس از آن وارد شود و مانند کرم شمشیر
 زرد چوبی که از قضا آنکه با منتهی بر او باشد که منتهی هر دو زردی یکبار بر منتهی
 اندکی فرودند و آن نیز که منتهی بر یک سنیال انگشت یکبار چوب کوب کوه در
 بنده و در بر دندان که منتهی بر یک کمانا زک باشد و در آتش علامت کشنده بعد
 را و زرد در دندان که منتهی بر یک کمانا زک باشد و در دندان از زبانی خون باشد
 زک وصال کشنده و با چهار زک و یکلاب و سر کرم و کافور و مغصه نماید و اگر کشنده
 افتد طبع نرم کرده اند **فصل سی و یکم در رم و رمیات و قضا و کشتن دندان**
 رمیات را با قضا منی ملازمه کویند و بندهی بر چوبی خوانند و این گاه آماش کنند و
 مستخرج کرد و در هر مغصه و طبعی با منتهی و دای این در کتب فارسی و مندی
 نوشته اند از اینکه اینست که کشنده حلیله بر سر انگشت سبابه نموده و
 در دمان کشنده و سر انگشت بر ملازمه نموده با منتهی با منتهی اگر آماش کرده باشد
 انگشت را پیش از آنکه تا آنکه خون نیز بر آید و در دای منتهی و دیگر در دست باشد
 که استرخا و آماش دفع شود و مانند کرم ساینده پس بر ملازمه کردن نیز نفاقت
 و علاج قضا و دین دندان است سفوف ناکس را بشوید و بکنه هفت نوشته
 کشنده و خشک گردانند آنکه در دندان مانند علاج کرم دندان و خورده نمیشد

رک

در قضا از زرد چوبی
 بر منتهی واجب دانسته

بر سه قسم است رخ سیاه و سبید و یکجدا هم از صفتانی نباشد اما قلع سیاه
 بر تر از رخ است و رخ و شوا از تر از سبید **علاج قلع سیاه و رخ سیاه** اینست
 و از چوب رخ سوس حلیله بر یک چینه باشد ساینده طلا کنند و یکراچی را در آن
 نبات سادی سفوف ساخته اند که اندک در دمان می انداخته باشد و آب
 فرد و کله کس رخ سوس مع نبات خط خط بید و صندلین و طباشیر زرد چوبی
 است و قلع سبید بیشتر مرد کازا افتد علاج مرضه را دادن و یا شیره
 آوردن بقصد دجات و بر منتهی و او اگر بسان کوسبند در دمان کوب
 کرده بدو شنه قلع بر طرف شود و باید دانست که اگر قلع با منتهی علاج بر طرف
 نشود با کله کشنده تر بر منتهی چات نماید و زک قلع کشنده بنده در منتهی و علاج
 قضا بر او رسوده باشد **فصل سی و هشتم در رخن خون از دندان** از این
 معده بود و دانسته که مقدمه سل و دوق باشد و دانسته که کوب و دوق از ریاخته
 باشد بعد حال خطر ناک بود اگر خون سیاه باشد زک با سلیق کشنده و منسل
 و بعد و اگر بشود و خون سرخ باشد این معالجه کشنده باشد سر در دمان
 بر آب چوب کشنده چون نیم سینه صاف کرده و در دمان غسل کرده و بهوش
 و دیگر کوبی سنگ بنی روغن نیز و دیگر کوب و دوق و کرم منتهی سبید پیت یا بر دمان

رک

رک سنیالی انگشت یکبار با روغن کتان اس کرده طلا نماید **فصل سی و نهم**
در حین دندان اگر از کرم و غوغاست باشد یک کل چاقی با یک لوز قضا
 مشقه کنند و اگر شب مان و کت در با کشنده منتهی است و اگر از رطوبت بود
 و قلع با زرد و حلیله زرد سفوف کرده و چ دندان منتهی **فصل سی و دهم**
کشنده دندان اگر از خوردن چیزی ترش باشد منتهی کرم و با زرد
 تخم مرغ کوب زرد آتش نخته باشد دندان منتهی و دمان زرد و غوغاست
 از بلغم ترش بود که در دمان سده صمغ شده باشد منتهی کشنده و دمان بر دمان
فصل سی و چهارم در کرم دندان در آقا که منتهی کرم چیده اند از بسیار علاج
 کرده باشد یا رخ و برک و شاخ و کل و با کلسای تان و آرا کوه شیره و کبر
 و چند روز منتهی از آب بنار غوغه کشنده **فصل سی و پنجم در علاج خون** خون
 از کرم حلق آید سبید کرده و آب دمان عارت از دانت اگر کرم در کرم غوغه کشنده
 سره آب دمان شود و دود دوی دمان کشنده و اگر سودا در کرم غالب شود
 آب دمان ترش شود و اگر صفر غالب شود و دمان آب دمان کرم خود و اگر کوفی
 صفائی و در کرم دمان و دمان خوش بود و ریخا و دانه و چون دمان را چنین نسبت بیکر
 ثابت شد باید دانست که از دمان هیچ احوال بدین معلوم نماند و نمود و قلع

قلع یعنی جوش
 دمان و زبان

شرح تحت دمان
 یکبار

با لایتم کوب کوه بوشا منتهی و سده ساخته بنده شد و اگر خون رخن از قضا و ملازمه
 بود و علاج و کله کشنده و اگر آب از دمان آید و دانسته که از صفت است قضا باید دانست
 صفر از منتهی دفع شود و حلیله و آماش بر دمان و آماش بر دمان و دمان و دمان
 چیزی را دلق صفر را زرد و اگر از غوغه بلغم و رطوبات بود تحت قضا باید دانست
 و کشنده بر او رسوده هر دو زرد خشک سر و دمان را اند و قلع طعام مطلوب است
فصل سی و هفتم در حقایق اگر از صفر و خون بود از هر دو دست زک قلع
 کشنده و یا دین و بر منتهی رخ کشنده و یا بر کما کردن چات نماید و طبع را نرم
 کشنده مطبوخ حلیله و خیار خرد و منتهی کشنده بر دمان و قلع و قلع و قلع و قلع
 و روغن ستور و قلع بکمانی نام کیا حلیله زک آنرا در سر کمانی چوب کشنده
 و بدان آب کوب بنشیند و غوغه کشنده و آن یک چوب کشنده را بر کله بنده آب
 و قلع شود و قلع بکمانی نام کیا حلیله زک آنرا در سر کمانی چوب کشنده
 نماید و یک کمانی سر در منتهی زرد و زرد و در چهار سر شاش ماده کاه
 ناز و دین کشنده چون یکسره مانند صاف کشنده و صاف را بدان ترک کرده بر کمانی
 طلق شد و هر کما خشک شود و با زرد آن چوب کشنده کرم باشد تر ساز و دمان
 بکرا کشنده سر و دمان **فصل سی و هشتم در کوهی آرد از منتهی سر منتهی**

اخرا کند و اگر کند از کینه شدن گوشت من و نه ان بود علاج آن ^{ان} نیست
 الا با ناکر موت و صحت با لاله قسط برابر سوده جدا شده و در دهان داشته عای
 باین و نه ان رسانند **فصل یکم** در یک کمال و در یک عیاق قسط معروضه برابر جدا شده
 و در دهان گیرند و اصل آنست که در موقع چیزی که سبب تباهی گوشت من و نه ان
 بگوشند **فصل دوم** در قتل زبان و عظم آن باز آنست خون باشد یا از غلبه
 بلغم و یا از غلبه اسهال از غلبه اسهال از غلبه اسهال از غلبه اسهال از غلبه اسهال
 برابر سوده و در دهان باشد و اگر درین اودیوه که ذکر کرده شد مرز گوش
 و دهان را داخل نموده غرغره بنمک کنند **فصل سوم** در کینه بر نه عا و قرقه و فوشار
 غلبه را از اجلیع برابر سوده و درین زبان مالده و اگر باقی زبان پوست
 زبان بر آید باشد کینه را بر سوده و در دهان گیرند و دهان
 اسهال غرغره کنند و اگر مصطط شود قصد چهارک نماید و بهتر آنست که در کینه
 زبان کشاید و اگر قتل زبان از غلبه خون باشد علاج آن مانند علاج ^{خون} علاج
 است و اگر زبان بچشمه و دهان هر سه و از چیزی خوردن عاجز گشته چو
 درخت کنی رو و پر کند و دهان زبان بر آید باشد بآب ^{سود} آب که بپزند
 نماید و دوسه روز غذا نگیرد و اگر زبان آفتند بزرگ شود که از دهان

الغمران

و کمنگ شود و بر انگشت شصت و اندک بر کام نهاده و در نزد چن
سه روز بنشیند البته دفع شود و آنقدر بوقت انگشت باید نشاند که اندک
از کام ظاهر شود و آنچه در آماش زبان گفته شد بجا آورند **فصل چهل و چهارم**
در بنده شدن چهره و در کلاه گرفتن سخت چون استخوان یاخته باشد و دیگر
در خلق بیکدیگر علاج برورش بر خفا حکم زدن است و اگر خرابی در خلق
بیکدیگر آریزه و کجایک بود آن سخت تر خواهد بود و بر دندانها پاشن کنند و اگر
خار بر کوه سخت باشد علاج ندارد و پاک کنند پس در خون ماهی بپوشانند
واجب باید دانست **فصل چهل و پنجم در شعال** بدانکه مرده مرشش چون
عسل است مرواغ را در این علت مخصوص شش است اگر از مرواغ دراز
باشد احتیاط بنماید و بخورد و در میان و در میان از آن خاصه در جوی هر
عقب خواب علاج آموکند با نسیم که بپاشد و بنشیند هر یک سوزم و در جوی سیرت
بپوشاند چون بیکدیگر مانده شرم که خود و خود بیکدیگر بپاشند که نشانی خود در میان
پاک کردن هر یک یکدم و در آب بپاشند و دیگر گرم بنزد بپاشند و دیگر بپاشند
که هیچ اگر بر سر سوده باب باشد سوزد و در سارنگ کرده هر روز
شام در میان اندازد و لعاب بدهد و در روز و در هر یک که بپاشد و در میان

۱۸۸۵

درم سیده درم با روغن شود و در سرفه دفع شود و وقت بدن پدید
 آید و اگر سرفه از کرم باشد و حلق بسوزد و از جوای سرد آشنایی
 بود راحت یابد چنانکه این علت از غلط خلط حادث شده و اگر از طبع
 دوزخ و سرفه خشک از شش نوز و علامت وی آنست که بلفج بر نیاید **علاج**
 کباب چینی با چربی منحل سفید کل نیاید و از بره سفید الاهی و عود اگر دوز
 چینی با کبیر سسل الطیب و بنج با لاجوز بود و اگر دوز دانه برابر و بعد
 بموچ نبات هر روز سه درم سفوف وقت صبح و سه درم شام بخورد
 این پنج وقت فصد و کرمش بیشتر گردد و گاه کای خون بر آید باید در گاه
 اینجانب کند و بر مفرز فایده دوز و درم فلفل که یکده سوده هر روز
 بخورد و درم کرمی مشک و بنج چینی بخورد و در روغن سیر جاز است تا ماک
 تب باشد و روغن سلفا بخورد و در کرم شکر سرخ و در سیر خدای مشک مشک
 سیر نجیل یک و نیم سیر سفوف کرده و گاه در دوز و اگر دوز آنچیز در دوز
 خشک دفع شود و در کرم شکر خردی هر یک و درم غافور و عاقل و بنج
 هر یک و درم سوده هر روز و درم **علاج** در سرفه
 هر چاروی که در آن شخص دوز بروز سفید گردد اگر طعام بسیار دوز

بهره

که بجهت سرفه و بندش از نایه و آن که بهت بریش و بند سرفه از نایه و چون دوز
 بیش رسد باید که در آغاز هنوز که ریش فراخ نکند باشد بمعالج تمام نماید
 علاج تب کند و اگر وقت مشک باشد حال تب و ریش و سرفه مرغ داشته
 بدانی که جامع هر سه باشد علاج کند و از از حاکات نفسانی و جسمانی باز
 و خرسکمان بر نهارد و وسیع کند که از دماغ غلط بیشش نریزد و این بداند
 قابض سیر کرد و این ادویه می باید همان ادویه باشد که در سرفه کوبیده
 و در کتب آید و اگر ضعیف باشد میان شانجات نماید و اگر آنهم نتواند
 بر دوز با راجح است زمانه و اگر قوی باشد بقدر ترید و صبر و یک سوس
 باب با ران حب ساخته باشد و در سایه خشک کرده و شغال بخورد
 و دوست نماید تا طبیعت بکشد و این دوز و بخورده باشد تا کانتام
 کما نیست و کل و کل و غار ناک بود از آب بنج و شاخ و برگ و کل از رین
 بر آرد و در سایه خشک کند و سفوف ساده شلت وی شکر خردی
 کند و هر روز و درم بخورد و در بن علت از جزای که شکم نرم کند و
 و اگر نرم باشد با دویه قابض ببرد و اگر نبسته شود وقت موت سلول
 رسیده باشد و شکم رفق سلول را این مبلوچ مناسب باشد با دوز

کنرا

بهره فلول و بندگی کین روگ خوانند و هر حال در بن علت که سرفه دق باشد
 تنگی نفس تب و ایوی و دوز وی و در دوز سینه و دل و سرفه خالی از غلط
 باشد و سبب حدوث این علت اندیش و غم اندوه بسیار باشد بعضی از
 دوز را بعدا معطال میدهد و اگر این علت کند و در علاج بهتر و در
 این معالجه نماید **علاج** فلفل را از شانزده درم فلفل که در مشت درم تا نیم
 درم از نجیل چهار درم صبر که و کدوین کوبیده است درم و درم و درم
 الاهی یک درم شکر خردی سه درم سفوف کرده هر روز چهار درم بخورد و درم
 مشک چینی بخورد و درم کوبیده کینی نیز کوبیده از جو یا برنج ساخته و از این
 علت میخورد و باشد و کربنات و شند و مسک بر سر کبی که ده بیلد و در کباب
 چهار درم فلفل را از چهار درم از نجیل سه درم فلفل که در دوز درم تا نیم
 الاهی و درم کبیر و درم و درم بنج و درم نبات و درم بنج و سفوف
 هر روز سه درم بخورد و فصل **علاج** در سرفه و علت سسل و آن ریش و دوز
 شش و سبب حدوث آن خلط غلیظ نیز است که از دماغ فرو آید و
 ریش کند یا اگر شش بدست خویش آگاس کرده ریش شود و اگر
 خون دریم بر آمدن کبر و دوز و از راس از و سسل کبر علاج بخورد و از راس

سل را بندگی هر کین
 کوبیده

کنرا میل موده هر یک یک درم نیم کوبیده و در آب کوبیده و شکر کرمی را بنده
 بگری مشک و برنج سانی و دوز فصل **علاج** در ریش **علاج** در ریش
 شش جمع شده نفس زد و کبر و دوز جوای سرد و ریش شش و چون بر شش
 و با ریش می نشیند و با دوز که دوز با کربن و کشت و طعام غلیظ بخورد و در
 در سرفه سرد و اگر دوز همان کند و شکر و نجیل را با کافور و دوز و گاه کینی
 از با دوز و علامت وی تنگی نفس بود و خاصه در وقت حرکت و سرفه خشک
 و دوز آن که برای هر دو قسم سفید است آنست **علاج** در سرفه سرد و درم
 حرکت با برنگ بکوبد و هر یک و در دوز و نیم خدیده کند نیم سیر سفوف ساخته
 هر روز سه درم بخورد و باشد و کبر و دوز نیم درم شکر و دوز و کبر و دوز
 یک درم و سببانی بخورد و دوز کافور یعنی سیاه دانه از نجیل کوی یا سسل و کبر
 یعنی بخورد و شش ککوز نیز کوبیده و نایه هر یک و درم بخورد و صاف
 شکر کرم خردی و درم فلفل در از چهار درم فلفل که دوز و درم فلفل
 شش درم از نجیل چست و چهار درم نار و آن ده درم کبیر شش نیم
 شکر خردی و شش درم سفوف کرده هر روز سه درم بخورد و فصل
 نم در دوز و از راس از الاهی بعد از جهت صیق النفس جهت و نه نوشته از این

معلوم میشود که در دست و کف دست این زحمت است صاحب لطافت کف و دفع
 شود اول استخراج نماید که در فضای سینه و قفسه شش منجم شده
 شرف شود آنجا دست را بکشد تا خود سول یعنی سینه درم و شانه
 کند و بکند درم سقوف از بطن کمره بخور و درین علت در سرفه حرکت عینیه
 و دایم باشد و در و کمره کرده و سینه هر سه و چتره و اما را افتد و اگر از آن
 از غایت سرفه در قفسه پدید آید علاج جو علاج وقت است و شش و دفع
 باید که چهار بر سینه و یکی بر شش و یکی بر کمره افتد باشد تحقیق یک کوفه
 تجویز رسیده فصل پنجم در ذات الریه تب حرقه و تنگی نفس و سرفه
 لازم باشد و ذات الریه در دو دو از سلیق از دست راست کشاید
 یا چپ است زمانه در استخراج و کمره و مانند آن نایند و اگر علاج نشود
 دمنده و یا خفه کند و غشا بیشتر تر بریده و شکر و روغن بادام یا کاسان
 و السلام فصل پنجم در ذات الریه و آن آماس بود و دومی و بلغمی
 و صفرائی که در حجاب است و معالجات حکم پدید آید تنگی نفس و شش و تب
 و تب و سرفه لازم باشد علاج صفرائی و دومی و بلغمی و قطره ناکر و سینه
 استدلال بالبرق سوس اگره تبیس هر یک یک درم و آب کوبیده در چهار

آب

آب بوشانند چون یکسره مانده با دود و نبات اخذ کرده بنوشد و اگر تب زیاد شود
 خفه کنند و اگر از بیرون بپوشانند سرخ پدید آید چنانی منفع طلائع چون
 و خورد و احلیم و بچ کینک و بچ موسی سفید و خسته و درم می بند و شلنت
 مرکبم که با لند سر کنند بعد شدند و در کنند و غذا بپزند و مانند نان خورده
 و بادام و شکر و اسفناج و باطله و سرکه و آب بر سر برزند که زبان کلی دارد
 و ذات الریه اگر بلغمی باشد و در دو دو اسفناج کمره باشد خفه نیز کنند و بچ
 و سوز طانی و از زبان به یک چهار درم و درشت بر آب بوشانند و چون
 یکسره مانده شکر کم بخورند و در دست نایند و اگر ذات الریه از خون سوخته
 بود و در قوی تر بود و تب قوی تر و این از انواع دیگر که تر باشد بهتر علاج
 است فصل پنجم در دودم در دودم شش از غایت سختی و اگرانی سلیق درین
 کاهل کرد و در راه تواند رفت و دردی نون هر سه و کاه تب کند قصد یا چپ
 کنند جانب چپ بر و نیم بپوشانند و اگر کرده و اگر نباشد از سرین چپ تا زانو
 ریسان بر و نرم بچ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ چپ
 و در ساق کلک بسازد و بلغمی خون بر آید و چون سرخ آید که در ساق
 بکشاید و بچ کوی تنگ چپ و دیگر نه دمنده و نبات روز برینوال خون یکسره

اینم که کرد و دواغ باید که در دودم کچ اسکندنج حنظل یا آب با سینه بخورده
 شرف آب سینه متواتر بر شش باله و کوبیده و در دودم
 ایتن انداخته بر آتش ملایم دمنده تا جد از وی بکشد پس در شیشه بخار دود
 روزانه در قفسه بخور و درم شش و سینه و آماس بکشد و غلظت شکم و حلا آماس
 و درون شکم و قفسه بچ کوبیده که در استخراجه از بطن از بطن بخور
 کنگ کنگ که کنگ دریا بر آرسوده هر روز بخورم با دودم درم روغن
 سوزن و فصل پنجم در دودم در دودم اگر در دودم هر دل که آن پاره گشت
 صنوبری شکست راه باید جات ممکن نیست و اگر شکست و دیگر اعضا
 در دمنده شود علاج توان کرد و اگر سوزی مزاج دل از حرارت باشد تب نام
 بود و نفس عظیم باشد باید تعداد دست راست کرد و اگر حرارت کم بود سینه
 نرم کافیت و آب خیار بن و آب کدو و آب کنگره سفید است و این سه
 بخور و بچ کینک سرخ طایر هر یک و درم کافور یکا شده سوده هر روز یک
 بخور و اگر آب تر بخور یا دودم شرب ماهه کادو و درم بچ کینک سلقی که طایر
 هر یک و درم مروارید یا سفید یک درم سوده هر روز یک درم آب بر دودم
 و اگر چار از آن بود وقت معطم طعام در آب شکر کم نشیند و بکشد و در دودم

نوع و اشیاء در شیشه
 و اگر بکشد و این است
 نقل ساقه ۲۰

و غیر ماهه کادو شیر و شیر بز بکشد که در دودم بخور و درم علاج که در علت ق
 گفته شد اینجا نیز مفید است و اگر مزاج دل سردی دردی که آید و از بطن و در دودم
 شود غصه قی زمانه و اگر خشکی که آید شکر و مسکه و روغن کادو و افی بود
 پنجاه و چهار درم و خفان و آن طبعیدن دل و دودم از کثرت حرارت اصلی
 از نفسا عی رات بکشد که در اصل آن هر سه یا پنجاه و درم بکشد و از دیگر
 بدل شصت و دودم و این طبعش اگر جانب چپ دایم در دودم و درم علاج بزرگ
 و اگر کاه تب و کاه در دودم و درم علاج لسان النور و دودم
 کمره یا سینه مروارید یا سفید بر لیشم خام از هر یک درم کل دمنه
 بخورم شرب یا بی بریان کرده و درم بچ کینک بریان کرده بخورم و بچ
 و خفان و مسکه و درم کافور یکا در دودم و درم کافور یکا در دودم
 هر روز بخور و درم با شکر تری و نبات بخور و صفرائی را نامح است تجویز
 رسیده و معالجه انواع دیگر که تب شد و از خاطر آید و در دودم هر دوی شد اکثر
 خفان از ضعف معده و فساد کلیوس و بخار آن پدید آید از آن که خفان
 در نفوس معده کوشند و جهت این قسم خفان چوبشده قلندر یا سفوف
 مع نبات و شربت کادو زبان بسنی مفید است شخصی این نوع خفان

دینر

چپ در دوا می داشت بک یک گاو زبان و فلفله خوش و اوده بر طرف شد
فلفل بنجاء و پنجه در غش اگر از کرم و خشکی معده باشد این علاج کند
 ناکسیر نرم و درخت بر کل بنویز الاهی بر ابر سوده و بوزن مجموع نبات در
 کرده هر روز و در دم با آب سرد بخورد و در ترشی بر میزد و خشکی که از آن است
 بکرم باشد دفع شود و نوع دیگر قطعه مسو بزرگی پنج سوس الاهی و در پنج کسوفه
 بر آب بر کوفته بخند هر روز یکدرم با آب سرد بخورد و اگر خشکی از آن است
 باشد چنانکه کشت رگ با سلیق کشاند و از جو بر شکم طلا کنند و اگر خشکی
 از آن است بکرم و علامت وی سرخی رخساره باشد و گاه بر قان پدید آید و فلفله
 وی در دم یکدرم کشت و اگر خشکی از کرمی مزاج ول بود یا از کرمی شش علاج
 در جای سرد مقام کفایت و جامه نرم تر کرده بر سر و بر نهادن و فلفله طبعه اگر
 تر کردن باشد نوع دیگر مسندل سید کشید و پوست نیم الاهی ناکسیر سوده
 هر یک یکدرم در چهار سیر آب بجوشانند و بخورد و اگر خشکی از کرمی معده باشد
 علامت فلفله و آن خشکی حلق و مری باشد علاج ناکسیر نبات فلفله
 زبره سبب تر فلفله با دوان بر ابر سوده باشد بخورد و اگر خشکی از کرمی
 معده بود و علامت سوزش سین و حلق بود علاج آب کلنگه که میوه بزرگ

دانا

و اما شیرین و لعاب استخوان بخورد و اگر خشکی از کرمی معده بود و تفصیل این است
 که در جوی از شیر استخوان فلفله که نزدیک مهرای پشت است بپوشد و کرمی
 چون کرمی باشد و کرمی آنست که رطوبات معده بکشد و فلفله که از آن است
 بر از خشک شود و بعضی بمرسد و مزاج آن کرم نیز بسیار خشک بود و از آنجا
 آن کرم معاکرم شود و چون بدن را کرم کرده خارش پدید آورد و خشکی
 بمرسد باید که رگ با سلیق از دست چپ کشاند و مسهل دهند و چربی
 که پوست معاکرم کند بخورد مانند سر شریع روغن گاو و بدان مداوت
 نماید و اگر خشکی از اخلاط فلفله بود و قی زایل و مسهل دهند و چند روز
 شیر کسوفه و یا شیر ماده گاو بجو راندند فلفل بنجاء و شش در غش و آن
 انواع است از سردی و امتلاء بدن و کرمی از اخلاط و قی و استعمال مسهل
 و روغن خون بسیار و بسیار است با فلفله و با وقت بحران تب عین بسیار
 و چوش کرد و پس اگر چوش از سردی بود علاج ترخیل فلفله و فلفله
 بکرم که وی مرغی و آن ترسانی هر یک یکدرم بخورد و در دم سرفه کرد
 بر بدن با فلفله و کرم عاقر قرحا و در دم فلفله بخورد و کرمه مقدار یک
 باشد بساند و یکی صبح و یکی شام بخورد و نوع دیگر زردچوبه است در دم

ترخیل فلفله که هر یک یکدرم سرفه کرده هر روز و در دم بخورد و نوع دیگر کافور
 سوده هر روز و در دم بخورد و اگر چوش از رقت خون بسیار بمرسد علاج این
 بنجاء کردن و خوردن عین اود و بر است که کشت و اگر چوش از اسهال
 بمرسد علاج در فلفله مسطور است و اگر چوش از کرمی بود و کرمی در فلفله
 کرم نه کور شده بجای آید و اگر از کثرت جماع بود و خفیف جماع نماید و بپزد
 بخورد و علاج مکنه اگر طبیعت غالب است عرق کرده بپوش آید و اگر نه
 کس است که تمام بود فلفل بنجاء و بنجاء و در دم و در معده بپوش
 عصبانی بپوش که در این سه قسم است یکی که در طعام که از آن می خورد
 و دوم فلفله سینه زرف معده مرئی از دمانت تا سینه که از آن قی می
 و استخوان قی سینه تبصیر شش است و فلفله از قی است
 تا بزر استخوان نرم که بوقت جنبانیدن دو نو کرد و پشندی از آن که
 خوانند و معده بسوی چپ میل دارد و منفعت او آنست که طعام را
 و معده را چهار خانه است شل خریطه چهار تو خانه اول را چاه و چهار خانه
 دوم را ناکسیر را ناکسیر چهارم را دافیه چون چاه و ضعیف کرد از دم
 طعام مکنه و در و سر و کوش و خشم و دیگر غلظت باید که علاج جلیله شش

در و معده و شش از
 غلظت و سردی و شش فلفله
 بپوشد و فلفله خا و نبات
 و روغن ترش از آن بر میزد

فلفله را از چهار درم بزرگ سه درم ناکسیر و در دم سرفه کرده بکرم ترخیل
 کند و چهار درم رسایه خشک سازند و هر روز و در دم بخورد و اگر ناکسیر
 تصفیه کرد و طعام ناکسیر بکرم و دوازده یکدرم و فلفله و دیشا و مرطاب و
 انبیل و خام با دمانت آن پدید آید علاج مقدار شش اش اقبون هر روز بخورد
 و اگر ناکسیر ضعیف کرد و معده از نفی عاقر آید و علامت فلفله و بر قان و ناصیه
 و پو اسیر و غلظتای شکم پدید آید علاج ناکسیر را از آن پدید آید هر روز و در دم بخورد
 و اگر دافیه ضعیف کرد و زرف و درد کند و شش شکم بمرسد و چون از شکم
علاج تیر با شکر نرم و مده یا شیریش و یا شیر کا و بیش نهاد بخورد و بکرم از
 معده از سردی بود که خشکی بسیار آورد و اگر روغن ترش آید و طبع نرم باشد با
 که معده را تیر بزرگ کرم کند فلفله و از شات و سرفه و روغن مسهل و شکم
 طلا کنند صفت روغن مسهل نوبت یا روغن کچد بنجاء و در دم مسهل با بوزه
 در دم هر روز و در شش کرده شش در دویک آید از مطلق یا دوزخ شش فلفله
 شش در آب باشد آنگاه آتش کنند تا مسهل که نشسته با روغن یکی شود
 و نوع دیگر بزرگ و در دم فلفله بنجاء ترخیل فلفله را از آن ترشی
 اینها نیز که دم و در دم سوده هر روز و در دم بخورد و نوع دیگر و در دم

فلفله از

از پای و کوفتن در آمده بسته شده باشد باید که سرگین کوبن و سرگین ماکین
 هر یک چهار درم سفوف ساخته بخراند تا که آتش بر آید و در دهنده که از سر
 باشد و دانه های بود علامت کوش سر و غلبه خواب باشد علاج چو را نیت
 نیت تربیت شبت هر یک یک درم بکند نیت اگر فای هر یک نیم درم بخورند
 و اگر بکشد را غنای دانه اگر استغفار خوب نشود قدری روغن سدر دانه
 بر کفای دست باشد و پیش تن آتش بر اندازد تا گرم شده در حال
 بر آید و اگر در دهنده از حرارت بود علامت آروغ و دونه که در گلو
 و نشتی بود و طعام غلیظ خوب گوارد و طعام لطیف بپا گشته و بر گوارد
 علاج چو را نیت سرد و اوج است فصل پنجاه و هشت درم معدده اگر درم
 معدده از ریاضتی خون بود و باشد که خون قی کند رک با سلیق باید کشود
 چو زبانی خشک و شوی نایض خوردن شل صندل دانه و درم از بای
 بود از چربی نایض بر بریزد و زرد و درم از چینی و زنجبیل بخورد و با
 از کتب شد اوله خاطر او و فصل پنجاه و نهم درم آن درم از طعام
 از خوردن کمک بسیار و کس دمی برسد و از اطعمه و از شراب فاسد نیز
 قی واقع شود باید چندان قی کند که اینها دفع شوند و اگر با وجود آن قی

اید

آمد از غلبه باد و صفرا بود یا از باد و بلغم و طبابت قی اولین را هر روز نشود
 و دوم باشد بخوراند و دیگر کلوی نیم کوب کرده شب در آب یکسانند و در آب
 صاف کرده بنوشند و دیگر طایفه درم فلفل از چهار درم زنجبیل سه درم فلفل
 کرد الای بترج عا لیسره تا یکسره هر یک دو درم نبات بوزن مجموع سفوف
 کرده هر روز دو درم بخورند و دیگر فلفل الای میو برکی تا یکسره با برکت ناگ
 شوند صندل سبزه فلفل از هر یک سه درم سفوف کرده هر صبح دو درم
 بخورند و قسم ثانی را از این دارو بخورده و هر یک کمک سبزه فلفلین
 زنجبیل بر آب رسوده باشد بخورند و دیگر عود هندی تا یکسره و از چینی طایفه
 الای پوست خلیله زنجبیل بر آب رسوده هر روز سه درم باشد بخورند و در فلفل
 بوزن بویه فلفل هر یک یک درم الای نیم درم باشد بخورند و چو زبانی نازک
 و اگر قی خون حرف یا با ده غلط با آن باشد علاج پنج نبی امونده لسان
 الصفا قی صندل سبزه هر یک ده درم گاه کرده با سه درم شده
 بخورد و دیگر پنج چینه صندل سبزه بزرگ بر دل پوست نیم هر یک سه درم
 گاه کرده با دو درم نبات بخورند و دیگر آب برگ با نیت باشد بخورند و در فلفل
 فصل شصتم در وقت جوع نقصان شویط طعام اکثر از ضعف معدده و

عانت جوع القلب مبتلا
 بسم کین خوانند

ستو بر میان کنند و هر صبح قدری بخورند و اولی آنست که درین مرض لیل
 نفعیه کشند پنجاه و درم زنجبیل سفوف و بایو شیده زنجبیل هر صبح بخورند
 فصل شصت و یکم در وقت اوج غارتسی کمک خوانند و آن پنج نوع
 بود یکی از فلفل و دوم از سیم از طعام چهارم از آس و یکم از خشکی
 معدده علاج هر یک از فلفل شنبلیلی جویند فصل شصت و دوم در جوع
 و این آنست که رغبت طعام بسیار باشد و ماضی کم پس بسیار بخورد و دانه
 ساعتی باده قی کند و سبک نیز این حال دارد علاج این علت نیز از
 شنبلیلی جویند فصل شصت و سیم در جوع البتر این علت که سنگی همانند
 باشد طعام بسیار خورد و بر نشود و همیشه با مبتلا بود و ضعف
 ناز باشد علاج اینهم از طب شنبلیلی و دیگر کتب طبی بخورند فصل
 چهارم در بطن یعنی آرزوی خوردن و پنهان بدو این علت بیشتر زنان
 حامله را افتد چو که معدده ضعیف بیدار کند و معدده ضعیف چیزی نمی خورد
 و زنجبیل آرزو کند مانند کل و انگشت حامله را علاج کنند که در ماه چهارم
 که خون جیس حرف خدای زنده شود مرض زایل گردد و باید که در بطن
 و زنجبیل خورند که شود و دیگر آرزو از یکلوس و یکوس فاسده علاج معدده

تعالی مایوس من بعد
 نشی المایع و الحامض
 و الدائم

باشد علاج خلیل شش درم فلفل از چهار درم بزرگ سه درم کمک و درم
 سفوف کرده با آب زنجبیل کشند و در سایه خشک ساخته هر شب دو درم بخورند
 و دیگر ساق اسکندر را که در آن اجوان زنجبیل هر یک چهار درم و در
 چینی فلفل در آن الای زرد سبزه هر یک ده درم فلفل یک درم چو را نیت
 کرده هر روز دو درم صبح و شام بخورند و دیگر که بلغم بسیار بود و سبیل بخورند
 و خلیل و شبت و بزرگ هر یک چست درم کمک سنگ ده درم فلفل از
 چیل درم بوزن کرده هر روز سه درم بر نماز بخورند و اگر علت جوع از کثرت
 نم معدده باشد سرگرد و دانه قی افتد این بخورند و خلیل سبزه خلیل
 کل سرخ هر یک چهار درم طعام بکند و نیم کوبه پخته باشد بخورند
 و هر روز سه درم با آب سرد خورند و اگر ضرر شود و ماضی دهند با
 باشد این علت از آن برسد که در معدده غلط غلیظ جمع شود و آتش
 را که کند اجزاء آن الای بترج عا لیسره تا یکسره بخورند و زنجبیل فلفل و فلفل
 زرد سبزه با هر یک دو درم مغز کوبیت بشت درم کل دانه و دانه
 بال بیل هر یک سه درم شکر ری شش درم کوفته پخته سفوف سازند
 هر روز دو درم بخورند و زنجبیل و آنکه بر آب رسوده یا نیم کوب کرده در روز

سود

برابر سقوف کرده هر دو در هم بخورند و یک قریب از نجیب از شکر خونی هر یک یکدم
 با آب سردی ریزند و یکدیگر خلیقه ایوان زنده سبید و هر یک شست و در هم جلا
 بریان کنند و سقوف ساخته هر دو در هم با است چکیده بخورند و هر یک
نوع دیگر زرد سوخته سنگ کالوگون پوست تخم انگیلی برابر سقوف کرده
 آنرا خام که تخم آنرا خالی کرده باشد برکنند و بجای حرکت گرفته در آتش بخورند
 آنگاه بر آرد و آنرا در امع ادویه در ناون بکوبند و قهوه ساخته بخورند
 و هر صبح دو درم نرم کرده با است چکیده و با دوق غلیظ بخورند و اقسام
 دهن شکم بخورند و مجرب و آزموده است **فصل هفتم** در زرد سوخته
 حکما مندرج از خلط ناته معده را شش قسمت کرده اند و هر کدام را نامی کنند
 و هر قسمی مقدار چهار انگشت است و قهوه معده که نبات متصل است به
 حرارت غریزیت مقدار چهار انگشت را که نمی نامند چون بلغم غلیظ و
 بجم شود و با صفر آینه رقیق کرده و چشمهای ته معده را که خلط کوبیده میسازد
 حرارت غریزی زیر رطوبات فود و دوطعام هضم نشده با معانی غریزیه
 و علت غلبه و در ب و تخمه حادث کرده و که بسندی سنگینی خوانند هرگاه
 قهوه معده و امعاء رطوبات غلیظ بهر سه برانند از جمیع و خشم و اندوه و در

دایک

مطب لعل نیز بسیار اثران نماید مثل فوکه و بنول و خرباط و سا که که
 در هند متعارف است و این علت در برسات هندوستان که موافق تابستان
 ولایت است اشتداد پیدا میکند چه که بمقتضای فصل آنچه بلغم تخمیل از قهوه
 زیاد شود و یک سبب بر دکت بازنگی رطوبت بر جوهر غلیظ کرده طما
 بدان برودت بهر سه رساند و کام زنده و سرخ و امثال ذلک فارض کنند
 پیوسته از دماغ بلغم و رطوبات وارد اعضا میشود و معده را فاسد می سازد
 پس در وقت از اخیره و اخریه رطوبت پیش از پیش بریزد باید کرد و دماغ را
 بخوراک گرم و خشک و خوردن ادویه حاره یا سبه که تقویت ماضیه نیز نماید
 برودش کند و از حال مزه و حینه و جمل ظاهر بدن فانی نشود و چون درین
 فصل متغایرند و در استعمال ادویه حاره یا سبه بلا خطه باشد و بعضی قسم
 و اما عمل کنند تا چنانچه مصلح کار نبندد و نوعی نماید که صفرا زیاد شده فساد
 شود و اگر بلغم و دماغ قهوه معده و صفرا همه یکی گشته علت را پیشتر گفته اند
 که علت صفرا می باشد و همچنین در تابستان هندوستان که بهار و ولایت است
 اشیا را باشد که در حرارت هوا با زنی خورده اخیره و اخریه و ادویه سرد
 کارند و در هر که درین فصل ماضیه می که درستان بخورده که نیمه گشته درین

بن

و آب بسیار خوردن خاصه بر نماز و عقب جماع و استلا و طعام و بسیار خوردن
 ترشیا و هر چه موجب حرارت غریبه باشد آن رطوبات و دوسا و پیدا کرده
 شود و چون حرارت غریزی غریز رطوبات است و با حرارت غریبه معاوضت
 نتواند نمود صفرا و غریزیتی دفع حادث کرد و آنچه بخورنده به لا سیل کند و در
 مروطین کوش و امراض چشم و دندان و زبان و پیش دل و سنگی نفس
 در وسینه و زردی و دست و پا و تشنگی و بی اختیار پدید آرد و آنچه با این
 میل کند و در معده و ساقها و بی اشتها می و نقصان یافته بهر ساند و گاهی سوز
 چهار روز قبض شود و گاهی یکشنبه و درین علت غلبه از هر خلط که باشد باید
 که از چیزهای که سبب این علت باشد احترام لازم و انداخته از جمیع نهار
 آنکه حرکات جسمانی و نفسانی هر دو بهم میرسد و آنها موجب حرارت غریبه
 و چنانکه که شست حرارت غریبه باعث صفرا می و طبیعتی است و در بسیار شست
 فاده منی باید و خواه بر نیاید حرارت غریزی نقصان نبرد و دفعی که منی باید
 سبب معلوم است اما وقت عدم خروج منی سبب آنست که حرارت
 غریزی مغلوب حرارت غریبه میگردد و تحلیل میروید پس صفرا و دندان و غلبه
 را از بسیار شست امری نباشد و از استلا و طعام و بسیار خوردن آب نیز

و یکبار ده یا بیست را بد روز نمایند و با آنکه بلند سخن بگویند حرکت خفیف کنند
و یکبار ده یا بیست را بد و شیرین و تیر و است نمایند این سفوف را بر خوش سارک
شناسند آنکه در آن نری نکند یک تیره سبیه و سیاه از جلیل هر یک چهار
درم مفراکت هفتاد و درم نبات و دویست درم کوفته پخته برود چهار درم نبات
شنبه بخور و تا سه هفته بلکه یک پله فواید بکشد که هر یک از سفوف استخوان هر یک ده درم
شکر تری چند درم سوده برود زنده درم بخور و غلا هر سه نوع سفوف سکنجبین
که قوت محافظه باشد بهندرج طعام کم کنند و بجای آن دوغ شیرین مایه
بخورند و بعد از سه هفته اصطلاح نام بخورند که آب هم و جین دوغ شیرین
مایه کا و پخته رند و اگر خوردن دوغ دل زده شوند نکند و از جلیل و جگر
دوغ با شنبه بخورند و دوغ هر قدر که هضم شود بخورند اما شنبه بخورند و اگر از جلیل
شود و در برادرل شنبه جایز است و در هندوستان این عمل را نکند و دیگر
و سفوف شخص را که این علت داشت دیده که هر روز بکن و نیم است را در
کرده و سسکه را کرده و نه فحاشی خورد و آری نکند و اگر کسی بدوغ تنها
نخواهد کرد از این غذا بخورند که بشته خواهد شد قدری میل کند خشک برنج پخته
پخت شک ساک ابوتی انار بیل انار ترش مفراکت بیست بار در کتان بخورند

دوبانی

شمارکت باکوه

شمارکت باکوه

بهر سه فصل بخورند که در جگر است پس بنواهند که شنبه خلی در کار بکند و بداند
آن بعد از آنکه در سه درم و شش درم جگر که کرده چنانست که اگر در کرده ضعف پایت
و یا در منفدی که میان کرده و جگر است سه افند و کرده فصل را که با کبوس
در جگر آمده باشد بنواهند که شنبه خلی در کار بکند و منفرت آن بعد از آنکه
شمارکت جگر با رجم چنانست که چون خون جفن بسیار رود از جگر کشیده شود
و جگر بدان سبب ضعیف گردد و منفرت آن بعد از آنکه درم و یا چون خون
جفن بسته شود فصل که بدان طریق دفع شدی اندر جگر مانده ضعیف سازد
علامت ضعف جگر زردی روی و تیرگی رنگ و بی رغبتی بر طعام بود و بی
رنگ فتنی با بل سیاه و بول عسالی باشد و این نشان ضعف جگر بود و اندر
کیلو س تمام خون ناکردن و با ندامت و شادون و در یکجا هم هضم و دم یعنی
کیلو س را خون کردن و این بدن در جگر الم نرم بدید و ما با صلاح الفک است
جگر کم اخلاط را کم کرده اند اما فرستد و بدان سبب بن کم کرد و اگر
طعام بشکند و تب و تشنگی بدید و بول زکمان شود و جگر سرد اخلاط را غلیظ
کند و از روی طعام زیاده سازد و جگر تر اخلاط را ایگی کند و طبع را نرم کرد و
و از با شست و جگر خشک اخلاط را غلیظ کند و بول نیک آرد اما ضعف جگر که

بشارکت

و شش را بایر بکند و در هر یک دم از اینها کرده باشد و کردی که شفا را فایده است
خواه از روی خواه از نازده و مغز جیل کویت و در اقسام سکنجبین تعجیل غلا
و اسلام فصل هفتاد و یکم در ضعف کبد به آنکه ضعف جگر بود و نوع بود یکی آنکه
بی مشارکت و دیگر عضو بدید و دوم آنکه بشا رکت بهر سه اکتان مشارکت
باشد اما س و قوه و جرات در جگر بود و اسباب شرکت است که جگر را با شنبه
دستین و زهره و اندامهای دم زدن و سپر و کرده و زهره و درم مشارکت
اما شرکت او با شنبه چنانست که اگر درنده خلی افند و کیلو س ناکار آید و با
کشته جگر آید خلی در کار بکند بدید و آب و خون صاف نتواند فواید کرد و مشارکت
باز هر دو در و چنانست که اگر در منفدی که میان زهره و زهره است سه افند
و بعد صفرا که را تب زهره است و زهره با نند و آن فصل صفرا را زهره و با
نهاد است بهر آنکه ام فرستد و منفرت بهر آنکه درم و خلی در کار بکند و با
بسیار و اندام دم زدن یعنی شش چنانست که اگر درم و زهره و با آن الی
اما س افند منفرت آن جگر با زاید بسبب سستی غشا بکند و بیوستگی
که که از جفا بدید جگر بدین اندام آمده است و غرضی شده و مشارکت جگر با
سپر چنانست که اگر در سپر الی افند و با در منفدی که میان جگر و سپر است

شرکت جگر با شنبه

شمارکت باکوه

شمارکت باکوه

شمارکت باکوه

بشارکت زهره بود و علامتش تیرگی رنگ رخا باشد و اگر چنانچه مشارکت کرد
بو سودا الفیه بدید و اگر مشارکت رجم بود او الی بیض بران کواچ و
و اگر لیبس اما س و قوه باشد علامت آن در خلی دایا کرده آید و اگر ضعف
در قوت جافیه او باشد تن لاغر بود و فصل بسیار باشد و طبع نرم باشد و اگر
ضعف اندر قوت ماسک او باشد طبع نرم بود و فصل بسیار که اگر قوت
ضعیف بود و از خلی بود و طبع و تمویج و اشتقاقی بدید و اگر ضعف
تغیر یابد و بر قان زرد و سیاه بهر سه و زراف ناک و بول و سیاه بود غلا
و اگر آنکه خست سبب باید جفت و بدفع قیام نبود و باید و است که بیشتر از آن
ضعف جگر از سبب سوء المزاج سرد و تر باشد و خشک کم بود و بدین جهت
علاج او را روای برانده و لطیف کننده و کشنده بخورند و از او را
برانده که در روی قبض و صفوت باز دارند و او استخوان بکند و چون غرض
و انار شیرین و ترش و آنچه بدین مانند سخت نافع است از بهر آنکه در روی قوت
قبض است و ترشی رطوبت غلیظ را تقطیع کند و حرارت را تسکین دهد
شیرینی او رطوبت را زایل و سده بکشد و ترشی او پروت را معتدل کند
و اگر سوز را کسی باوانه بخاید نافع آید و در روی قوت برانند قبض را

بشارکت

و اندر ضعف قوتها بکمرنگه باید کرد اگر قوت فاعله ضعیف باشد سبب و بسبب
چون کند و وسطی و سجد و نصب الزیره شود و او را در ماسکه ضعف
داروای قیاض بکار باید داشت چون کل اندر کل سرخ و اگر باور داروای
کرم را بر کند روا باشد و اگر اندر ضعیف بود و نه پخته شدن در که گرم
علامت باید علامت آماس و در دیگر آماس حکایه از سوه المزاج مادی باشد
و گاه از التوائی که از رنگهای مجزیه قسم اندر بیشتر از باران در آشن
و با کمان سخت کشیده و اشال ذلک بهره سداگر آماس و در دیگر از گرفتگی
نفسکی و تب و سرعت بغض لازم باشد و درین بکار حجامت کند یا در دیگر
و اگر احتیاج افتد که با سلب کشاید و این دو انچه در طبائیه و در فیش
هر یک سرد و نهات جفت درم سخوف کرده هر روز در و درم با سر کخوف
و در دیگر حلیله بیلد اما با آب ساینده بر کجلا کند و اگر حار است بسیار بنوشد
برداشتن احتیاج نباشد و اگر طبع مریض سخت باشد سببست خیار خنجر
کنند که برای دفع حرارت بکار آید و این دوا شایسته باشد و اگر آماس و در دیگر
بلغمی باشد لون روی تباه تر و مایل به زردی بود و چون از جواب بخیزد
بیش چشم روی و پشت دست و پای و آماس داشته باشد باید که در

لطوت پس چون سبز خون تیره از کمر نیاند و آزار مضاعف کند یعنی اسهال تیره
طعمی نگرداند و ترشی لطیف دردی بدیدارد و آنچه از این بر آید یا به آدی بکشد
آن باید ترش و معتدل و آبوی معده فوسد بوقت اگر اندامها ساجدند غرض
باشد تا بدان ترشی که در معده است سودا زیاد و در فم معده بدیدارد و پس
قوی گردد و شرح سخت سودا بسیار است قوت جلد تن و کارهای کران
و بر مصایب عبرت و نوح او دست اما وقتی که از حد اعتدال بگذرد و عقوبت
آید چنانچه برای بسیار بدیدارد **علامت در سبزه رخا** سبزه رخا که از کمر خون تیره از کمر
کشید و ترش زردی با بل بسیار بدیدارد علاج جانشت که در باب زلفان بسیار
گفته خواهد شد و که وی حجامت بر موضع سبزه رخا ده و آرا قوی باشد ساخت
استند بدست نماید و وضو دهند و دهن را را باشت و نماید با فضل فاسد آرد
تجلیل و دود حرارت غریزی را قوی کند و اگر قوت اسهال وی ضعیف گشته
باشد غلات دی دفع شدن سودا است بخی و اسهال هر دو علاج دردی
کرد و باقی و اسهالی سوداوی مسطور است و اگر سخت در قوت فاسد سبزه
در آمده باشد از غلبه سردی برده که بوی رسد رنگ ترش شود غلات و کوی
بسیار است و علاج همان کرد و باقی شویبت کلیه مذکور است و اگر ضعیف دردی

کرده باشد سر و طلا کند و دوات نماید دیگر هر روز مویایی یکدفعه بخورد
که ششش بزرگ و زرد یکسره بخورد و نه چربست و اگر سرد و فاع آگاس و در و کتان
فوقی بپزد و در او نشو و بر موضع جگر سرد فاع کنند که چرب و آرد و نه است
و اگر چرب و کتان و قوت لاسنه و ریابد هلاک کرد و در آب ان قار علی مایه
سین سفید و دم در صفت و در و طی اند که ضد احتیالی سبز را خلاصه است
و اگر زرد زرا که بکر کل غایت شل لال و بجای او جاناب رست است و اگر
بجای چربست و در آخرین اضلاع مقابل جگر بر دل و پیوسته است شکم
طبیع او سرد و خشک است و در و دهن و در و کلی بسوی توجیه و در و یخون
و زنجیری ششانه بر اکون و در و کمانه سده انگند دیگر را سرد کرده اند آگاس
و در جگر بداید و دهن و دم سوی نموده است سودا را در و می سبز و در
ششها در و معده اندوی حاصل می آید و اگر ضد احتیالی جای سبز زرد و زرد
حکمت آن بود که ما از روی مزاج وی که می مزاج دل و حرارت غزری که
و در و است بجهت اعتدال مانند و اگر سردی سبز حرارت غزری دل را معتدل
نداشتی و باغ از حرارت دل سخت گرم گشتی و از وی زرد تها بداید و در و
دانست که بر زردخانه سودا است و دیگر خانه خون و زردخانه صفرا و معده و شش

طلا کنند تا تحلیل رود و ماده بیرون کشند و بعد که زبسی سیاه زیره سپید بود
 تو با یکجا سنج کرده چند روز طلا کنند دفع کرد و در طاعون مقویات دل
 مانند آب انار و آب لسان انشور شربت قاض شربت صندل شربت
 کل سرخ خاصه با چوبه و خوشبو بنمای خشک بوی کند چون کل بنفشه و کل
 نیلوفر و کاخ و جودانه و برگ بیدار و بیدار جاده و آب بکشد و اطباء سردی
 نافع است چون صندلین و کاخ و کشیز و در انواع طاعون این
 صبح و شام خوردن مفید است افراط آن کل معصفه صندل سرخ زرد
 برگ نیم کلوئی چوب کبک کتبی و مایه و در چوبه نایک سردی و سحر
 ده درم نیم کوب کرده و ده حبه نایه و هر روز یک حصه بنوشانند و یک روز
 باشد و سیم در سرطان بندی پاته خوانند و آن اما می بود و سوداوی
 تحت شش و آنه بخور باشد روز بروز که برگ شود و اما قدری زرد
 زرد و کما می سطر و بار یک کج با بل بنری و دیگر بود و هوای آن در کباب
 و قلی باشد چون بزرگ شود و در آنها بطریق مرشفت پدید آید و
 رفته سوزان کند و سوزانند و در و میانه دوشانه بود و در و سوزش
 بسیار داشته باشد چنانچه مرخص خیال کند که اگر پیش از او نماند این علت

بعضی گویند که اعلی روم
 طاعون بوق کند که علاج
 کنند نیم شغال عرق بخورند
 و در سر کرات طلا بر کنند

ملکت

ملکت نر را در موضع بود که محل اختلاج بی بال بود یا در استخوان پشت بدنه
 در و گرم افتد و قصد دل کند که اگر سرطان میان دوشانه باشد ملکت
 که کلف آبی شامل شود و در و جراح حاد و با آلت آمین شکافند و
 در و کرده مایه بر آورد و شکک بر کند و اگر میانه بود بی امان بر بند و در
 بران کنند آنجا به علاج بر دارند و اگر تیره تر رسیده باشد لا و ابو و اگر
 سرطان غیر میان دوشانه بود که محل اختلاج پذیرد و چنین گویند که اگر در موضعی
 افتد که نظر مرخص بران افتد نجات یابد و الا فلا علاج و یک اکیلی کشانند
 و اگر بر کرد او در و چوبه و خون بسیار بکشد و صحن لای با آب ساییده باشد
 و سحر کت خون بر آورند و غرض صحن لای پوست درخت بری سفید
 آب ساییده با روغن بالند و بعد از آن هر روز برگ نیم آس کرده بنفشه
 ناکوست مراد بخور و در و کاخ سرطان بسل کرد ساییده با سرکه مندی
 مایه این نافع است که لکس بود برگ را در و کاله ساختن و بران
 و بعضی گویند که اگر گاه شالی چوبه ساییده بدان آب شکر کم می سرطان شود
 و آن گاه چوبه ساییده بران بندند و شود و فصل شش و در و جراح در شکک
 و اگر بسان شکام شش و در و علاج هر سبکی باشد شکما زرد چوبه بنفشه

۱۷۷
 و او را بندی در و گویند

باز بر سوده با آب طلا کنند و اگر در و جودا و اگر چوبه نایک سردی و سحر
 بر بدن مالد و بعد که نایه سوزان شکما ده سوزن کجی نر می و کل سرخ کبک
 که در و اند بر سوزنی کند و هر روز سه درم باشد و در و مرض دفع کرد و کل
 بنفشه و شش و رقت و او و روغ بود و سرخ و سیاه سرخ زرد و در علاج پذیر
 و سیاه سطر باشد و در و زرد شود و گاه باشد که در و آب سرخ کند و علاج هر دو
 یکی باشد اگر خون سودانی سوخته بود و یک اکیلی از هر دو با روغن کشانند و چون
 بسیار بر آرد و بعد از و هفت روز اکیلی کشانند و اگر در بالین تن باشد صاف
 از هر دو مایه کشانند و سسل و سسل و نایه بنفشه این چوبه ساییده بدنه
 برگ نیم برگ بکایم کراتیه کرو و فلفل راز زرد چوبه و در و حله و زاجان
 الما کلوئی با نایه با می و روغن بنفشه و حله و زاجان نیم چوبه جگر با رکی
 شکک مایه صندل سرخ با رنگ چوب کبک سرخ و زرد و نایه ساروان
 کل افتد بخورم و کوب کرده هر روز بخورم در چهار سیر آب بخورند و بالوده
 شیر کم تا چهل روز بخور و نایه کبک پوست درخت نیم کند که صد سال باشد و در
 با می سه درم و چهار سیر آب بخورند و بالوده بخور و نایه چهل روز بخور
 نایه نایه کبک پوست چوبه بندی و و سبک با می یک کبک که در و شری این سبک

بندی کند سوا و گوشت بران شاد کنند و نایه کبک در و کاخ و شکک و شکک
 درخت بر بالای آن طلا کنند زیا و ده نشو و یک بعد بزرگ و چنان آب منبر
 شکک طلا کنند و فصل شش و در و رقت و نایه کبک سرخ و سیاه سرخ
 که کش پت خوانند که چوبه شش کش بزرگ سرخ و یک کبک سرخ و سیاه سرخ
 و خارش با می بود و در و نایه سرخ و نایه سرخ و نایه سرخ و نایه سرخ
 گاه خشک باشد و کاخ زرد آب ترش کند و در کتب اسرار سطوح
 که اگر این را علاج کنند بخورم که در و علاج تحت قصد و حجامت و نایه
 و سسل و نایه آگاه این دار و نایه کبک سرخ و نایه کبک سرخ و نایه کبک سرخ
 صندل سرخ زیره سپید سبزی سرخ مروج نیم کلوئی از هر یک یک درم
 با آب ساییده نایه بخور و نایه و نایه و نایه کبک سرخ و نایه کبک سرخ
 بخور و نایه کبک سرخ و نایه کبک سرخ و نایه کبک سرخ و نایه کبک سرخ
 کرده در چهار سیر آب بخورند چون نیم بر مایه بالوده بخور و در و چند روز
 بدوست نایه و نایه کبک سرخ و نایه کبک سرخ و نایه کبک سرخ و نایه کبک سرخ
 بخور و نایه کبک سرخ و نایه کبک سرخ و نایه کبک سرخ و نایه کبک سرخ
 بر این آب ساییده طلا کنند و یک کل معصفه زرد چوبه صندل سرخ برگ نیم

بلا

نقد مردم که ب کرده در شیشه کنند و بطریق چوبه چکانند و بر موضع واد باندند
 خراشیده باشد بهتر است دفع شود و بوی به بوسته و اگر دانه باشد اول کفک
 تا خون فاسد برود و بعد وادی نندارند تا گوشت خورد آنگاه مردم نند
 شمای سطور است که دادر اگر با یک دشتی بخراشد و قیای سبز با سبزه
 دو سه کرت با نند البته بر طرف شود فصل هشتاد و هفتم در جرب و دونه و دانه
 نرو از امراض سرایت جایوس که بد که جرب و خارش از چهار چیز فروری
 و ست با نداشتن از کربا به و بختن آب گرم بر بدن دوم آنکه در بدن
 بسیار شود و ساسا بسته کرد و سیم از سوسه هم چارم از خوردن طماهای
 که از دی کیوس کیوس فاسد شود که در علاج آنکه مکمل منقول سیاه و
 زرنج سرخ از دوجو به شرف و درک که بندی کینش کیند جلد را بر نرم
 بقدر احتیاج با روغن سوز آینه سه روز است و بر موضع جرب باندند
 ساعتی در آفتاب نشیند و در چهارم آب شیر گرم بشویند و دفع کرد و دیگر
 حلیله بلیله که با بچی کوفته بخشد هر روز بخورد و دفع کرد و پوست تنه بپوش
 بکار بانی با بچی بلا در آس کرده هر روز و در دم بخورد و دفع کرد و سه روز از روغن
 باریتم باندند شود و دیگر که بپوشد با کوفته بخشد در شیر مده که و نرو داران

نقد

نقد و سکه را آورده سه روز باندند جرب است و دیگر که جرب که نیم کوب کرده و
 بکین شیر مده که و بچی شاند و جرب است روغن بستاند و بخت روز باندند اگر
 روغن قدری با طعام خورد و شستاید و فصل شصت و شصت و در کفک اگر
 قوی باشد زرنج حجامت کند و سبیل خورد و آنگاه سرخ کوش و دیگر که
 کرده طلا کند و دیگر خون خروس گرم چند کرت دیگر خون خوکوش ماییدن
 همین دفع بخشد و دیگر مغز هکون با آب زعفران سوده طلا فایده بکند
 که در آفتاب از دوجو به شستاید و از جبهه سرخ جله را بر در کینه مده که و دیگر
 نجس نند و ساسا نند با نند و دیگر که بپوشد شکست با سکه بندی که کای کای
 ساسا نند طلا کند جرب است و دیگر که سبیل سوختن احنا نکینک هر یک دو
 حلیله سیاه غفر روغن صبر هر یک نقد مردم کوفته بخشد با آب بقدر و در دم
 غوطه سازد و هر روز یکی بخورد و دیگر که سیاه زره سبیل پوست و
 سرس با شیر مده که و ساسا نند طلا کند و دیگر که سرخ جبهه سرخ جله را بر در کینه مده که
 سه درم سیاه و در دم کای ساند و صبح و شام باندند و تا بکفشد روغن
 نشویند فصل شصت و شصت و در بقیه آن و دونه و دانه و سبیل و سیاه سینه
 در هفتده هجری سالکی سهره اگر کند بود و در گوشت و در نند با نند

نقد و سکه را آورده سه روز باندند جرب است و دیگر که جرب که نیم کوب کرده و بکین شیر مده که و بچی شاند و جرب است روغن بستاند و بخت روز باندند اگر روغن قدری با طعام خورد و شستاید و فصل شصت و شصت و در کفک اگر قوی باشد زرنج حجامت کند و سبیل خورد و آنگاه سرخ کوش و دیگر که کرده طلا کند و دیگر خون خروس گرم چند کرت دیگر خون خوکوش ماییدن همین دفع بخشد و دیگر مغز هکون با آب زعفران سوده طلا فایده بکند که در آفتاب از دوجو به شستاید و از جبهه سرخ جله را بر در کینه مده که و دیگر نجس نند و ساسا نند با نند و دیگر که بپوشد شکست با سکه بندی که کای کای ساسا نند طلا کند جرب است و دیگر که سبیل سوختن احنا نکینک هر یک دو حلیله سیاه غفر روغن صبر هر یک نقد مردم کوفته بخشد با آب بقدر و در دم غوطه سازد و هر روز یکی بخورد و دیگر که سیاه زره سبیل پوست و سرس با شیر مده که و ساسا نند طلا کند و دیگر که سرخ جبهه سرخ جله را بر در کینه مده که سه درم سیاه و در دم کای ساند و صبح و شام باندند و تا بکفشد روغن نشویند فصل شصت و شصت و در بقیه آن و دونه و دانه و سبیل و سیاه سینه در هفتده هجری سالکی سهره اگر کند بود و در گوشت و در نند با نند

و آن دو قسم بود یکی نرم و دیگری که از اسامی خوانند بغم غلیظ فرج است که
 بسودا کشته باشد و طبیعت آنرا با آب پست انداخته علاج اول فصد
 و سبیل خوردن که سودا براند آنگاه مطبوخ حلیله و زرنج و شکر تری بکار
 و فایده نند که است است تمام بدن و دیگر که فصد و سبیل که کرد شتری
 و رشاش مده که و بخت روز بخندند و نرم کرده باندند و در آفتاب نشیند
 و دیگر که سرگ ساسا نند با نند و دیگر که قیای سبز جوبک با شاش
 مده که و ساسا نند با نند فصل نود و یکم در بخت و غش جراحت برش نقطه
 تنگ بود و سرخ نند و بظاهر پوست بداید و این نوع کم باشد و غش
 نقطه ای باشد بر پوست بدن و بون دی فی الخاف لون بدن بود این
 کفچه و خال نند علاج هر دو یکست آنکه بجهه کف کفشد همان کشته
 فصل نود و دوم در علاج جراحت به آنکه در جبهه جراحت ترش و شیرین خوردن
 نفع است تا زود تر با صلاح آید و بجز در غم شدن روغن کچر بوی مایند تا
 بماند و دیگر که خال نشوند اگر چند ساعت بگذرد و یا نند چنان نفع بخشد
 جراحت شش نو بود یکی آنکه برده شده باشد بزم خور و شمشیر و دو دم که
 کینجه باشد سیم آنکه فرو و سقط شش کرد و سبیل سبیل باشد چارم آنکه نند

نقد و سکه را آورده سه روز باندند جرب است و دیگر که جرب که نیم کوب کرده و بکین شیر مده که و بچی شاند و جرب است روغن بستاند و بخت روز باندند اگر روغن قدری با طعام خورد و شستاید و فصل شصت و شصت و در کفک اگر قوی باشد زرنج حجامت کند و سبیل خورد و آنگاه سرخ کوش و دیگر که کرده طلا کند و دیگر خون خروس گرم چند کرت دیگر خون خوکوش ماییدن همین دفع بخشد و دیگر مغز هکون با آب زعفران سوده طلا فایده بکند که در آفتاب از دوجو به شستاید و از جبهه سرخ جله را بر در کینه مده که و دیگر نجس نند و ساسا نند با نند و دیگر که بپوشد شکست با سکه بندی که کای کای ساسا نند طلا کند جرب است و دیگر که سبیل سوختن احنا نکینک هر یک دو حلیله سیاه غفر روغن صبر هر یک نقد مردم کوفته بخشد با آب بقدر و در دم غوطه سازد و هر روز یکی بخورد و دیگر که سیاه زره سبیل پوست و سرس با شیر مده که و ساسا نند طلا کند و دیگر که سرخ جبهه سرخ جله را بر در کینه مده که سه درم سیاه و در دم کای ساند و صبح و شام باندند و تا بکفشد روغن نشویند فصل شصت و شصت و در بقیه آن و دونه و دانه و سبیل و سیاه سینه در هفتده هجری سالکی سهره اگر کند بود و در گوشت و در نند با نند

دیا استخوان بسبب ضربا زخم با شیده و شکسته باشد بخم الک کشت و پوست ساید
 شده باشد ششم اگر سوزش باشد **علاج** **دوم** شسته و خرد و تیر و تیرال موضع
 را از خون و گوشت و استخوان دمی پاک کردن تا بعد از دو وقت و دین
 و در کند بعد جابجی و سست بپوشد با روغن کچن کرم کرده زخم را بپایان
 کند و یا با رجه سفالی را کرم کند و با پیچ کرباسی بزرگ گذاشته دایع کند و اگر
 خون از زخم ناپسند جوال دو ز آبین کرم کرده از طرف کف خون می آید باشد
 بقا صلیب بکشد از زخم دایع کند و بپایان دوشه بالایی آن جامه بروغن کچن
 چرب کرده بگذارد پس بخانه و زرد چوبه کوفته بچسباند و در روغن کچن
 و آب قوی بنده و بر آتش بخند بالایی جامه بند و کرم ساند و اگر
 سیم کشاید و کرباس نازک با آب کرم نکرده زخم را بپایان کرم ساند و اگر
 دغه باشد از پاک کند و با زرد قوی همان ادویه بنده و در دو وقت
 و بخاطر آورده با زرد بنده و زرد سیم بانی که برگ نیم در آن پوشانیده باشد
 شسته جابجی بروغن کچن نکرده باشد بران بنده بالایی آن برگ نیم کرا
 و هر روز چنین کند تا زخم پاک شود و اگر زخم عمیق باشد با یک
 قندیل بروغن کچن شسته و ام داده بپوشد و در زخم فرو برده و هر روز چنین

کند

کند تا بشود و اما هر روز از آن قدر فیل که با لاله بند براند و اگر بپایان نبرد زخم را
 بر نیاید و سوس سوسای که بپندی از چنگ اند سوده بروغن زخم بنده
 برآید و اگر خون خردس با کفشک یا زکوش چنان کرم بروغن بنده و دین
 کرم نکارد تا بند آن محل نرم شده هر چه هست برآید و اگر خیار باد و رنگ
 با کفشک و زرد سبید بران کرده و در زخم فروخته خلیقه که سالیان باشد
 برآید و اگر خون در شکم مانده باشد بر روی یک شربت آب جود مع یکدوم
 بخورد و زخم را براند و اگر نویسی را با آب ساید تا بند انواع زخم شود
 و اگر کچن او را که بپندی یا دمی خوانند با آب ساید و هر دو جامه زخم بپایان
 فی الحال بسته کرد و اگر خواهند امتحان کنند کوفته را بر زخم که اگر
 دنی الحال داردی که کور باشد و قدرت صانع چون مشاهده نماید **علاج** **دوم**
 کوفته که کسب باشد چون از قریب بپای آید با دمی فی الحال کلک زنده
 یا دیوچه کشته خون کم کند و اگر چهار پاس بخورد و خون نکشد که زبان کلک دارد
 و اگر کشته شده باشد **علاج** چنین کند که کوی بخند مقدار یک کشتی و روغن کچن
 بانی کچن و در آن که آتش توی کند و چون خوب کرم خود آتش کشیده قدری
 آب در آن کوباید پس برگ آگ بسیار در آن آکند و تا از نو نیم از آن یک

بندی سوخ که بند

اگر کشته باشد با جامه به بخورد یا زانو و کوفته با برن آید و خون بشکافد و بپایان
 و در سرت چنان کند و در طرف شود و جربت دیگر اگر در ابتدای الحال با آب
 تر بنده و تا سه روز خشک شدن نه بد و در روز چهارم کشاده زرد چوبه و ک
 سنگ با روغن سوزا سینه طلا کند شود و جربت دیگر جویز الحی
 اگر ساید و کرم کرده با سرکه بپندی بنده شود **علاج** **فرد** و سق و قرآن
 چون از سنگ و چوبه امتحان الی رسد و با از جانی آماده عضوی کوفته
 شود باید که خاک کرمی و زرد چوبه و صندل سرخ با آب ساید طلا کند و اگر
 برگ صندل آتش تروچ بپزد و آنرا شکافه قدری اشجار و زرد چوبه و کفشک
 باشد و چنان کرم بروغن و در بنده شود دیگر اگر استخوان شکسته باشد
 مویای کانی و بند و اگر آن نماند خشت بخند را سوده و در شربت کال
 و بخورد و جربت **علاج** سوختگی آتش غیر آن هرگاه عضوی از آتش و یا از
 آب و روغن کرم سوخته کرد و باید که فی الحال شیوه برگ بپزد طلا کنند و سینه
 تخم مرغ نیز چنان خاصیت دارد و کند که سنگ بپری با آب ساید و باید
 دیگر اگر کلک زده خون آوی کچن و زرد چوبه بروغن سوزا باشد و شود و جربت
 دیگر از سوختن آید که نقد فعال نماند و بخورد و بنده تا صبر براند و اگر از

سوختن

سوختن و آتش با نه برگ جامه با آب ساید با لاله و برگ اما در زخمین نهایت
 دارد و در طلا و شیر و سبکه مع سرکه بپندی یا بپدن ذراع سفید و فصل **دوم**
 در شری و آن پس و کرم مقدار دوم صاوت کرد و خارش و اندوه او رود
 از مساحتی ما جدا شود و اگر از کشت خون و صندل و عسل و آتش کوفته
 شب تخفیف یابد و در کشت سرخ باشد **علاج** تخم کشتی و در آب تر کرده بر ساید
 و صاف نموده اندک شکر تری داخل کند و بخورد و بعد یک جلیقه زرد نه درم
 کشیده درم نیم شانه و شش درم نبات در آن کرده بخورد و بعد یک جلیقه
 اس کرده و با روغن زرش ماهه کا و سرشته سر و ز با لاله و روغن کوفته و کوفته
 شتی تر تجیل سنگها ده کل سینوی نبات را بر سوده با کلاب سخی نماند
 جها مقدار دو درم ساخته هر صبح و دو شب بخورد و اگر با پنا دفع نشود و فصل
 نماند و سسل رهند و اگر بلغی بود و از روز و وقت شب خلیقه کند و نوش مال
 بسپیدی بود و سسل رهند بعد دو درم سوختگی تجیل و فلفلین با دو درم
 بخورد فصل **دوم** و چهار درم در سق و آن و سیدک و ریشمای خرد باشد و
 سوراخهای وی رطوبت زج برادر **علاج** یک پنهان و در گمای پس هر دو
 کوش بکشد و بر جابجی کردن جاست نماند بعد قندیل یک و سنگها را نیم

شری را بپندی
 جربت جابجی کوفته

در روغن سرخس غلط کلاه نماند و اگر بصفه کم قوت بود حاجت خون کم کردن
بخت طلا به کافیت نوعی که قبیل مردار سنگ ما زود بخت انار زود بخت
برای که غش بخت با موم روغن و سرکه هم سازد و باید فصل بود و بخت و غش
و آن دمی که باشد که بر روی پدید آید و لقب او فراج ترا ز قبضه سغ باشد
در طببت نوح مانند شند بر آید و اندر شیرین که بخت بیشتر این علت مرغان
عادت کرد علاج دگ صافی کشاید و سبیده از زرد مردار سنگ و کافیت
سوختر بر آید با سرکه ساینده طلا نماید و هر یک یک نیم سوس پوست برین
بر آید با آب ساینده طلا کند فصل بود و ششم در صفت بندگی و قبضه و
کوبید و آن دانی خرد بود که در قلب تابان بر پوست پدید آید اگر غش
داشته باشد قصد و سبیل ضرر است و الاطلا به صندل و زعفران و کافیت
کافیت که یک طلا به یک نیم و شستن با آب کم فصل بود و بخت در بخت
آن ریشی باشد یا دیشا و از وی زرد آب و دماند سغ و علاج فصل
غلای سخته بود نوعی که کسر خاک و متی بود و طلا نماید فصل بود و ششم
در نقطه و آن آبها بود که بر بدن پدید آید مانند آب که از سوزن آتش بر سر
هر آب علاج قصد بخت کند و طبیعت را بخت شیرین سازد و مردار سنگ

شرین را بختی
کبیل بودند

نوعی که قبیل مردار سنگ ما زود بخت انار زود بخت
برای که غش بخت با موم روغن و سرکه هم سازد و باید فصل بود و بخت و غش
و آن دمی که باشد که بر روی پدید آید و لقب او فراج ترا ز قبضه سغ باشد

ظاهر از بختی را بختی
اجاده که بخت بیشتر کلاه
بر آید

وسیه

وسیه از وی با سرکه و روغن سوزان نماید و هر علاج که بخت آتش کشته شد بخت
اصل بود و نیم و در صفت بخت یعنی صردی بختی که بختی که بختی که بختی که بختی که
و بیشتر که کلاه را نیز بر سر بختی و در صفت بعد از ظهور و انابت زایل نشود
دانه این خرد است با بل برین و خشر بیشتر بود و بر سر صبت زرد است
سنگ و برنج و جند و بهر بخت شدن خشک برنج و روغن شیرین کاه و بخت ازین
چند دماند و تاشش بود و هر چند فایده خاصه از کدیم و کشت و روغن و کزک که
شود و بخت کند و علاج بندید و در آغاز این علت قبل از ظهور بخت دانه خون
بسی ناعت فصل صدمه آب طلا این را بختی سینه خاند و سینه
کوبید بیشتر اطفال را افتد و بعضی کوبید که این مرض البت برین آید و راحت
بیشتر و اگر در طبعی بر نیاید و در کسین البت برین آید و اگر اوقات هم بر نیاید در
قبل از بخت که کشت ظاهر شود و طلا بر این سینه است و این آب طلا
همچو شدن خواست یک هر یک دلاست و علاج غلای دست در طببت
سطور است که هرگاه آب که بر آید غش بخت مطبقت کند و در و بخت بیشتر
نار و سرکه آن کرد و دانه خرد و بختی و در و مفصل و سر و بختی
فصل سخی ششم پدید آید و آب از چشم و بختی سرخ کرد و در و خواب بر سر طلا

یعنی بخت و خشک و دانه چون تمام بر آید و تب کم شود و کبلی نرم دند و تابش
اندک بخت است و بعد از آنکه آب از بر آید بختی که بختی که بختی که بختی که
بخت و چون بخت شود و آن آب باشد و بختی که بختی که بختی که بختی که
و آن و سینه کبلی خرد باشد بختی که بختی که بختی که بختی که
زرد آب و در علاج غش بختی که بختی که بختی که بختی که
تا صفر بر آید بعد طلا به صندل بخت انار کبلی بختی که بختی که بختی که
در سر اطفال چون بختی که بختی که بختی که بختی که
روغن بختی که بختی که بختی که بختی که
نام بر نیاید و بختی که بختی که بختی که بختی که
که غش پدید آید و کبلی بسیار کند و بعد که بختی که بختی که بختی که
مستقیم و منید و کبلی طفل را آید بختی که بختی که بختی که بختی که
از یک بختی که بختی که بختی که بختی که
بختی که بختی که بختی که بختی که
خوشحال بختی که بختی که بختی که بختی که
ساخته با روغن کاه و بختی که بختی که بختی که بختی که

هرگاه علامت ظاهر کرد و اگر مرض بزرگ بود که کبلی کشاید و اگر شیر خوار باشد
بختی که بختی که بختی که بختی که
انار و ترشی ترنج بختی که بختی که بختی که بختی که
اصلا نداند و آب که بر آید و زرد بر آید و بختی که بختی که بختی که
انکه سبتر و سیاه و آب که بر آید و بختی که بختی که بختی که
کرد و خطرناک باشد و انکه بختی که بختی که بختی که
بر طرف نشود و خطرناک بود و انواع آب بیشتر در فصل تابستان بر آید
ساکلی که حرارت بسیار باشد و اگر کم بسیار و زرد باید که چنانچه ذکر کرده شد
اول خون کم کنند و از شیرینی کشت و روغن بر بختی که بختی که بختی که
معتدل باشد و سکن بختی که بختی که بختی که بختی که
و بختی که عرق کند و صندل و کلاب و کافیت و سرکه و کلاب در بختی که
تاسه نشود و آب کبلی خرد و اندر و بختی که بختی که بختی که
اس کرده بختی که بختی که بختی که بختی که
مقتدر بیش از ظهور آب بختی که بختی که بختی که بختی که
نرم با یک و سخی با و از آن بختی که بختی که بختی که بختی که

بختی

فعل کند و پوست خشک داشته باشد و موی آن محل درشت بود و اندک خلط
نیز باشد و رنگش میان سرخی و سفیدی و سیاهی بود و از ابدین جزای
چرب و گرم کم شود و در روز بیشتر از شب باشد و دم صفرا غلات وی غل
دور و ران و بیوشی و ضعف و سوزش و وجع و زنی شکم و بد بوی بدن
و در وی رنگ باشد و از اظطه سرد و تخفیف یا بدیم بلغم علامت وی سختی
موضع آگاس است و از اظطه گرم و زردی آتش کم شدن و نقل کردن
از جای مجای چهارم خون غلات صلبی و سرخی و سوزش است چون
بطول می انجامد و دیگر اسباب ناکرده علاج همین چهار قسم مینویسد ^{ادل}
مخاطره دارند که ماده آن از سوء الغنیه باشد علاج آن کنند علاج بادی ^{و دل}
ساقوری بنج پیدانجری که گشتی خرد و کونکر و پرا بر جوشانیده بخورند و قدر
مکنند وی گرم کرده طلائع علاج صفرا بنج حظل نوبه تر بنیلا کنکی از روغن
زنجبیل تر یا بن برار جوشانیده بخورند و صندل و چیزهای جنگ خوار کنند
علاج بلغمی در آب جوده و درم و چهار برابر جوشانیده بخورند و پندل را
با شامخ و برک و کل و بنج و راگ جوشانیده شیر گرم بر آن مس طلا کنند و کمی
سندھ ^{روغن} یعنی زنجبیل که با شامخ و در آب جوشانیده با ستوف زریه و پانته

و رنگی خرد و علاج خوبی را گشتید و مسهل می شد و صندل بر طلا ما بیند طلا به
مصفی بر سر که بندی این نفی بخشد و دیگر طریقه را در آب بجایساند و جاری
کند بر موضع و دم نهد و نامزد روز کند از کد که جاده خشک شود بهمان آب
باشد فصل بعد و چهارم در جدامه که انگلیهای بند بند و نوع امراض جلدی
که داده اند فساد و خونیست جمله را بگو نامند و گشت نیز کند و بعد قسم علاج نیز
است و یکی که تمام باشد و از آب بندی گشت که بند علاج پذیرد و روی
مریض را باند روی شیر و اسباب حدوث آن خوردن ماهی با فواکه
چاقو و آن آبی و شیر با هم را طرد ترش خوردن مداومت بخوردن
و ماش و کبوتر و کوشک و گاو و کاه و میش و چغزهای و زعفران و شیرینج
طعام سرد و خشک در جوای گرم راه بسیار در فتن و پنهان اگر کم خوردن
سرد افکندن نام زشتان پیش آتش نشستن بجماع صدم عادت
عادت بخوابیدن روز و آن روز کردن شیرینج نیم گرم اگر عادت
خوردن چربی بسیار خوردن سال بیان مسهل بخوردن و استقرار نکند
و حمام زعفران و قصد و حجامت نخوردن خون و بریدن فاسد گشته این
فلت عادت کرد و در این مرض گرمه باشد که بی سرانست کند که نندارت

[Faint handwritten text, likely bleed-through from the reverse side.]

سان المعصافه سفوف ساخته یکبار بخورد و خون جنین بخان ایشد که در
 عرقایش نشو و فصل صد و یازدهم در قطع طمث این از لطوبت و سردی
 یا از غلبه صفرا اگر از سردی بود نقل فلفل را از جوی کمر که دی تخ
 برابرسفوف ساخته یا شیر نرم حب سار و هر دو زبکی برود و جفن کشاید
 و اگر بسته شدن جنین از گرمی و اختناق رحم و سکت و صرع حادث کرد
 صافن کشاید و بر ساق هر دو با حجامت کنند و از ترشی و کوشش و کینیم
 پر میزنند سنگ یا برنج یا نخ و غذا سازند و گاه باشد که از جماع مرد که
 خون جنین آید فصل صد و دوازدهم در افتادن جنین اگر در ماه اول در
 و سیم حمل افتد از گرمی بود با سلیق از هر دو دست کشاید و اگر در ماه
 و ششم سقط شود از رطوبت فلفله باشد شافه بر زده بکشد تا جذب رطوبت
 کند فصل صد و سیزدهم در استساق جنین و از روتای که جبهه استساق حمل است
 بعد داند و پوست مار را اگر زیر عورت و دو کنند البته سقط کرد و فصل
 چهاردهم در انقطاع حمل اگر یکبار شربت را سفوف ساخته هر دو یک کف
 بخورد و قدوی فو زج سار و بار یکبار دیگر اگر باز آید که آب آرد و قند
 بر قضیب طلاء کنند زن آبست نشود و یکبار که در درم سرب غری هر دو زدن

و قدر

و قدری نخود بر یکدیگر و فصل صد و پانزدهم در اجابت حمل اگر از گتای قضیب
 حمل نکند و علاج خون کوتاه بالا و فرو نواستین است تا رحم از نزدیک باشد و اگر
 مرد غلبه بود و علاج آن از طب شبانی جویند و اگر گتای رقیق بود علاج نیست
 تخم انگور تخم سکماره تخم کوبیده ستاقیل تخم کوبیده موسلی سیاه و سفید فلفل
 و صابون برابرسفوف ساخته باشد غلظت سازند و هر دو زدن قدر حال بخورد
 و چند روز از جماع پر میزنند فصل صد و شانزدهم در سقط جنین در ابتدا
 از چیزهای تیز مانند سیر و فلفل و زنجبیل پر میزنند و زیره سیاه و سد آب
 وانه و چیزهای تلخ وند و نیز بخورند و از قند و حجامت و مسهل و نیز یکی
 و دوی جویند خاصه در اول حمل فصل صد و هیجدهم در عسر و ولادت جنین
 مسطسک بویند و روغن کبچد با لعاب تخم کتان در رحم بکشند باقی بماند
 با ماچ رجوع است فصل صد و هیجدهم در سقوط میثمه بپند میثمه را اول
 کوبیده چون بجز بر آید و میثمه مانند همان علاج کنند که عسر و ولادت را کنند
 فصل صد و نوزدهم در آس کوه تب و در و سر و حوائی و تشنگی و عسر
 لازم باشد اگر در کرده راست باشد و در و با کوبیده و اگر در کرده چپ
 تا او صبر بول بدید آید رک با سلیق کشاید اجابت کرد و باشد با کوبیده

فلفله فانه بعد نشیند اول سنگ برون آید آنگاه سیاه شود و هر یک
 کوبیده و شکر نرمی هر یک دو درم با آب بدهند سنگ بکشد از دود که آنگاه
 کوه هر دو زدن و درم با روغن شیرین کاه و سه هفته بخورد سنگ بریزد چون علاج
 یک و سنگ شایه یکست حد او شسته شد و کوبیده کل جوی خشک کرده و
 هر روز سه درم با شکر کاه و زدن مجرب است فصل صد و بیست و یکم در جبهه
 فصل صد و بیست و دو
 دوم در قروح و کراکرت جماع و مباحثت با عارضه هر سه علاج با کاه
 که در پوست یکبار شایه باشد هر روز شستن و درم نهادن فصل
 بیست و سیم در بول لدم اگر بعد افتادن از اسب دهنده حادث کرد
 علاج آب با نسد و شند خوردن و اگر از اسباب مذکوره نباشد فلفل
 تخم بنگر ستاقیل تخم کشمش با کمان بید کلنی تخم کمان ره نوار بکشد میوز
 کن با نسد پنج بید پنج هر یک یک درم جویند و درم شند و نیم درم
 سلاطت و در کرده بنوشند و یکبار کاه بکشد سنگماره هر یک دو درم
 سوده با چهار درم نبات بخورد و درین قوس بسیار سفید است کبر از دود
 شب بانی بکشد درم خون سیاوشان مکر یا کل انار هر یک دو درم سوده

حجامت زمانید بعد آب حرقه بپند و کشاید و فصل صد و بیست و یکم
 در یک کوه و شانه سنگ کوه بر زده باشد و اسطوخودوس جای و سنگ شافه خورد
 بزرگ میشود و بزرگ سخت را علاج شکافته بر آوردن است اما اگر
 کامل باشد بجز که اگر قطع بر او می افتد قطع فسل شود و اگر قطع بر جبهه
 خون بد شواری آید و جراحت انبساط پذیرد و بول از آن راه پیر
 آید و اگر سنگ بزرگ و نرم باشد به علاج بکشد از هر دو اگر خرد بود اما بخت
 قضیب نتواند در آمدن آنرا هم علاج بکشد از هر دو اگر شفته در آید و در
 بند شود و با لیدم دست معلوم شود علاج او منجر و رشتن است اما
 چیزهای که منفعت بسنگ دارد بطریق اولی مندر فسله میشود اما اگر
 سنگها را با کمان بید کوه و کلنی یا لبله زنجبیل اگر فسل برابرسفوف
 ساخته باشد میخورد و باشد که ستاقیل هر روز سه درم سفوف
 با روغن شیرین کاه بخورد و دو یکبار سوسن بکشد با نسد و الاچ فلفله
 برابرسفوف ساخته هر روز و درم و در چهار سیراب بخورند و
 کرده بعد سر شدن بخورند و یکبار که سنگ خرد باشد مریض را ستان
 و دو درم سیاه و را حلیل کنند و سق نمایند که شانه رود و ساقین

فلفله

قوس سازند بوزن دو درم و هر روز یک قوس یک زبان تیره بندند
 صد و چست و چهارم در سلسله اول این علت از گری و خشکی حاصل است
 و خشکی غالب گردد و در علاج کند علاج پنج شنب چهار سبب صبح ده سینه
 دو سینه شکر سرخ هشت سینه روغن ستودار بعد از احتیاج همه را در روغن بول
 حلوا سازند و هر روز نیم سبب و نیم سبب شام بخورند تا دفعه ای که بکشد
 بکشد سیاه سفر تخم معصر تخم کنان هر یک یک سبب جدا جدا بریان کنند و بعد
 نیم سینه بخیل داخل کرده همه را سفوف کنند و یک سبب شکر سرخ شربت
 در آن بریزد و مقدار دو درم قوس ساخته یکی صبح یکی شام بخورند
 صد و چست و پنجم در زخم بول اگر وقت بول کردن سوزش و درد و
 باشد و رنگ بول سرخ نباشد علامات بلغم است و اگر سرخی باشد و لقا
 دانه و دغشکی بود علامات صفراست و اگر در دور آخر ققیب کن بود
 نشانه فح باشد علامات باورست و اگر علامات مذکور همه باشد و آب
 نیز بود و لعل است که با دو بلغم و صفرا همه غلبه نموده است علاج اگر بلغم
 رخ شست و در فخل کرد و گوشت سوده با آب گلی بخورد و نوع دیگر هلیله خار
 خشک خیار رسته و غلغل را از برای بوی شاند و قدری روغن بیدار بخورد

داک

و اگر صفرا باشد هر یک کالی شود و بوی بخیل با هر یک سه درم بخورند و در
 درم شنب و نیم درم سلاجیت کرده بخورند و یک کوبت تند و دشت بخورند
 موته یعنی سغد را بر سفوف کرده هر روز چهار درم با دو درم عمل بکند
 سلاجیت بخورد و نوع دیگر سفوف ندارد آن دار بلد هر یک یک درم
 کرده با شست و درم نیم موزنجی زده اگر بادی باشد هلیله خیار بخیل با شکر
 با کمان بید موزنجی مساوی بخورند و با شکر بخورد و نوع دیگر جوان بلیله با
 چوب کینز دار بلد چوب اسحاق هر یک نیم درم بخورند و با دو درم شنب
 نیم درم سلاجیت بخورد و اگر از هر سه غلط باشد یک درم سرگی با یک سو
 باشد بخورد و نوع دیگر سفوف خار خشک هر یک سه درم بخورند و درم
 روغن بیدار بخورد و بخورد و فصل صد و چست و ششم در زخم بول و شوار
 بول با از سنگ شانه بوی از رطوبات غلیظه که در مثانه جمع شود علاج
 همانست که در باب سنگ شانه گفته شده و علاج نوعی نانی انبست که در
 حار و راحیل بخیل بخورند یا نیز روغن عقیق و روغن قسط و روغن
 و روغن نارارین و روغن رنت و اگر عروق از آن اس رود که نزدیک
 است پدید آید یک سبب شیرین و دو درم روغن بیدار بخورد و نوع دیگر

موجب اظطاب می شد انواع دیگر را تفصیل بیان نموده علاجی که شکر است
 می نویسد و آن زیت که در اول یک خرمای خشک بخورد و تا پیست و بکشد
 هر روز یکی زیاد کند چنانکه روز پیست و یکم پیست و یک خرمای خورده شود
 و همچنین هر روز یکی کم کند بعد از آن که بکشد و تا پیست خنک و فاضله
 نوع دیگر تخم کوبیده تخم آملکن غافور صابون چرس اند و بخورند بر سوده و بوزن
 او و نه نبات کند و چهار درم با شکر بخورد و فصل صد و چست و ششم در
 احتلام و این از اکثرت و بیزی ماده می باشد یا از سستی ادجی می باشد
 اول سوزش مجری بول باشد و زردی و غافق می علاج تخم کوبیده
 سوده بخورد و نوع دیگر بخیل را خشک کنند و سفوف ساخته هر روز آن
 نبات کنند و هر روز سه چهار درم با شکر بخورد و بخورد و بخیل اسفناج و
 مرد و سبب هر دو گوشت غلبه و بریان علامات دو درم است که می
 و سبب بود علاج پنج درخت شنبیل سوده با شکر بخورد و بخورد و درم
 نماید چوبت فصل صد و چست و نهم در ماس خسته که از حرارت غلبه
 خون بود که با سلیق کشاید یا بوی خون کم کنند و اگر از سروی بود
 کل بلباس و آب جوشانیده بخیل گرم بر آن سببند و بدان کشاید

جراحت میانه باشد و روغن آید که صاف کشاید و شیر و بخیل کرده
 بهینه و از شوری و بیزی بوی بخیل باشد فصل صد و چست و پنجم در
 منی بندی از برای بخت و اند و چست نوع دانه شازده و قسم علاج بیدار
 نوع بیدار یکی بیدار بیدار است از بول شیرین باشد و ابله و در کس این
 نشانه اگر آغاز باشد و وقت بدین ساقط شده باشد علاج ممکن است و آن
 علاج برگ را پس بطوق بخیل بخورد و زده باشد اگر با نان میده خورد
 بیدار و درم آنکه رنگ او رنگ بول باشد اما چون خوب در وی کشد لعاب بخورد
 این را نیز در آغاز علاج کشد شست بخت که در سبب صد ساله باشد کوفته چت
 هر روز دو درم با شکر بخورد و از ترشی و بیزی و گرمی خوار نماید و علاج کند
 نوع دیگر هر روز دو درم سفوف خار خشک و نبات با شکر بخورد و نیم آنکه
 شاش مانند بیدار نماید و در حکام بول کردن خسته و در و کند این را
 هم در ابتدا علاج کشد بخت و دو درم سیاه بخورم سیاه و در سفوف
 بخت بخت نماید که بکشد بعد از بخیل فطالین غافور خاک کباب
 بخورم داخل کرده هر روز دو درم با جفت درم عمل بخورد و چهارم آنکه
 بول چل زده علاج این نیز همان سفوف بخت است که گفته شد و چون

موجب

جبار درم طبعی و شش درم کول یعنی نقل کبیر کوفته نفاس مردم
 غلو انداخته در صبح یکی و شام یکی بخورده باشند و از ترشی و چربی فایده
 بر می آید بخوبی مترون کشیده است و بعد از یک روز این خشک بشتن
 بعد از پنج سینه باشد و چهار یکی را و دو را به باره خشک از جیل تپس
 پنج بیکه را اسکندار کلوئی فلفل را از ستادری کشائی نرود و بزرگ هر یک
 ده درم سفوف ساخته هر روز دوازده درم در آب جوشانیده بخورند
 تا سه هفته و این از دوائی شهور است و بعد از یک روز
 نمک بزرگ را این خشک قطعه طایفه چند بار بر مقل بوزن هر کفته
 مقدار چهار درم غلو کنند و هر صبح یکی بخورند و بعد از یک شلایت و الا ان نرود
 و بزرگ ناخا افسان سباده دانه تخم ترب و تخم بزره هر یک سه درم
 نیم سفوف هفت درم سفوف سازند و یک شکر نعنع داخل کرد
 هر روز بخورند با آب بخورند و با آب بنفشه و باه بنفشه و چهره بر او زود
 دیگر جمع روغنهای گرم محلول کرده و در هندوستان می سازند و بجهت درد معال
 مفید است مانند روغن سنا و روغن نارنج و روغن کاه و روغن
 روغن بیدار و سرصف هر کدام تنها نیز نافع است دیگر باید دانست

در دوازده کشته شود و بسیار در وقت اعلی باشد از آن فایده یافت خوانند و علاج
 برای آن ترتیب داده اند و ترخیل باشد سباده بود و از هر یک سه درم
 نماز بخورند و باین تدابیر فایده یک روز یک را این و بزرگ اگر سرور
 مترون کشیده است و بعد از یک روز این خشک بشتن
 سینه پاک کرده بخورند و نیم روز کوفته و از آن کشیده که جرب باشد و یک
 بیا و زود علی الصبح یک و نیم سرور و غن مرشفا و نمک بشتن
 سوده و در آن انکه در هر روز ده بار بخورند و بیا و زود بعد از سه روز و وقت
 تاب و طاقت هر روز باین که نیم بخورند و در دوازده انواع درم فاصل
 عمل اجتناب شود و بعد از یک موضع در دکل زدند و شیر یک اگر طلا کرد
 کامیاب است و در بران باشد و دکل زدند و شوار باشد همین یک
 تا سه روز متواتر باشد بعد باب گرم سکه باشد و بشتن و بعد از یک روز
 در اشکاف بر موضع و زود بخورند و زود است تا بید و در شهار
 باز کنند فصل صد و سی و هشت و در علت نفوس و آن آسان و در دوی
 بود که در بند کشان پای خود را و بیدار کشند بزرگ و در بند پای
 آید و پیش از زاده حاره رقیه بود و با زاده و بوی و با از خط فاسد

زیره و یا از افراط جاع و یا از راه رفتن بسیار و اگر مع و زاده اس و در این
 ناله باشد و در بند پای هم بود از آن ترخیل خوانند و اگر در بند دست و
 او حاد شود و آن هم ترخیل است و اگر آسان در آید ناله باشد و در بند پای
 از آن ترخیل خوانند و اگر آسان در آید ناله باشد و در بند پای
 و اگر غلیظ و بسیار باشد جل زود کشند و نفوس اگر کامیاب افتد و بر تر علاج
 پخته و با شکر پاک کنند نفوس و موی را بعد نیم روز دکل با سلق یا الکل
 کشانند اگر علت جانب راست باشد دکل از طرف چپ باند کشود و اگر
 چپ باشد از راست و از خط موی افقی بجای آورند و هر روز فلفل را زود
 و درم و یکسیر شیر تا زده و شسته اند و بخورند و نفوس باغی و طب
 که بیشتر در سن کولت بر سر فاصه مرطوبی از چون زمستان بودی و
 اگر تابستان باشد سهیل درم سباده و دوائی که در درم فاصل
 شد بکار دارند و این دارو که بنده از آن بزرگ کوبیده است و در دوی
 و کمر و آن و نفوس و عرق آنا و قویج و قلیج و قوه و جلا امراض بلغمی
 و دفع عظیم فلفل را از پنج فلفل فلفل و چکر از جیل اندر جو حید
 و با دانه های دیگر تبس مرشفا و زیره و سباده و الا ان بزرگ کامیاب

کجیل آرد و دکل یکسیر بزرگ نیم کشند و بزرگ هر یک یک درم طبعی و درم نقل
 شست درم پاک کرده و جلا دوی کوفته بخورند و در دوی و درم با کاره
 بخورند و کوفته کوبند و جلا آن دوجو مرغ و درج قیده و کباب و با سباده
 تا تیر سازند فصل صد و سی و هشت و در دکل و بشتن پای و مانند آن چون
 معالجات اینها معالجات ادعای معالجات نفوس است بکار حاجت بخورند
 فصل صد و سی و هشت و در علت نفوس و آن آسان و در دوی
 که زیاده نشود و مریض را نشان خوابانند و بر موضع نشان کشند بیدار
 بروی بند چون زوده باند زود در دوی آسان بران نشان کشند و
 دایره به نشود حرکت کشند و بیشتر برستان غلیظه باشد و بعضی بجای دایره
 آن موضع را شکر کشند حاجت را که دویده بر پستان بدو زود و بر پستان سازند
 و چنانچه گفته شد حرکت کشند و طعام سو بای ملک دهند و این بزرگ
 شتاب است و مؤلف گوید که اگر از ابتدا این انگشتان هر دو باز از
 بالابد از این کرم خوب دایره کشند و زیاده نکند و بعضی گویند که
 با دایره حاجت نیست از چپ راست و از راست چپ کافیت
 گویند که شتر دست و زود جان که بغض مریض می بیند بالای را

بندی انترکل
 خوانند

شده علاج برین ناکسوسه یوزگی رخ گستاخی خود و بزرگ فادخک خنثا
خیا رحض غلظا مغز جوب بم کرانیه ساگون یتو هر یک هفت درم جو کوبان
هفت حصه ناید و هر روز یک حصه جو شانیده بخورد و دیگر قسم تب سنبات
بئوین جرات یعنی زین کیر و آن انحصائی نوزنه آن بود در آن و
خیشا و ماور و پود و ماور و مطلوب و از دست شدن مال و دولت
بهر سه چوسته آماده باشد و عرق بسیار کنه و روز بروز بخانه و مرکب آنرا
یا از آن علاج اصل حال مطلوبست و این مطبوع بخورد و الاچی درم
نه نجیل طباشیر نابینر کافور و جو دانه هر یک نه درم اما کافور یک درم سوده
یک درم آب سرد بخورد و فوهمه کرخ بید انجیر و دار پوست و زشت کرخ
خفیل ناکسوسه کر و زرد و جبهه پنج تریانه حله و ابر جو شانیده و چهار درم کر
و چهار درم روشن شود و داخل کرده شیر کم بخورد فصل صد و پنجاه و هشتم
در سبانه و ادویه قوت باه بعضی گویند که جماع محض جهت لذت و فساد است
و برخی بدان عقیده اند که بعضی علما نیز آن دفع کرده و جو کبان گویند
یکه گاه روح منی است هر گاه منی با تمام بر آید جان نیز بر آید و طریقی
چهار است ایرد آن درین مختصر شب ندیده میگوید بهتر است که غل

مصری

مری و در اندیشه می که فساد لازم نماید به آنکه گرد بر گرد خسیه کو شست بنان
عرو دیون بنید چون در حال مبارک شت غن بد آنجا رنم منی گرد و فصل
افندی که منی افزاید و باه انکیزد مغز و دام و زنده می مغز بسته جلف و زده
مویز سایی، فندق، کنگد بخت، شکر خاصه، شکر سرخ، صمغ و تخم سنبل شند
میز و زخمای تو شیر تازه، کبوتر بجه، شلپت نان، میده، شربت شیرین
نخم انجونا، انیسوان، زنجبیل، زعفران، قسط، اهلیم، اندر جو، فلفلان، تخم
شلغم، تخم ترب، ترافل، تخم کر، زخم بیا، زخم انگس، تخم بل، تخم کوبن، تخم
گوجه، پوست تخم کرنی، پوست تخم کبک، بصل، ادرجینی، تخم فلفلان، عاقر
قضا، انگزه، خار خشک، نان خواه، شفاقل، کبابه، فلفله، دراز صمغ سپید و صمغ
ادویه مقوی باه، اینها اند ما حضرت باعصای ریشه زسانه صندل بنشینا
صل السوس طبایر شیره انسه آله و از مرکبات که قوت باه و دهنی افزاید
ایست بکند و در دم و در شکر و ترکند و پوست و در رسانند و خندرم
فلفل، کدو کوفته بخت، بوزن یک درم چهار رسانند و هر صمغ یکی بخورند و در
ج کبکلو، کبکلو، تخم کبک، تخم کله، در تخم باده نایه مرابرسوده هر روز
یا نیم سیر شکر خام کاوشند قوت بسیار و دهنه و کبر که آدمایش سازد و

روغن گاو دست درم شد شش درم یکا کرده بخورد و بالای آن کمی شکر
چاشنیده نباشد و بعد که درم گویوی سوده با یک پیشرکا و بخورد و بعد که
توفان و در جبین و قفص زنجیلی یک پیشرکا تخم کوبیده تخم زرب تخم شلغم
تخم کدو سرسالی یعنی شفا قلینج و برک سنبلالی پنج شبنم فلفل در آن کوبیده
پانزده درم انزمار یک پیشرکا فلفل سیاه دانه های یک پیشرکا درم شکر
شست درم از آن کوبیده و با شکر آغشته هر روز دهفت درم کاشش بخورد
وقت گشت و اسباب نیز آورد و بعد که از آن پیشرکا جوان و شیرکا و آب
شفا قلینج دانه و آب شکر و آب بوز سالی را در روغن سنبلال کوبیده و درم
یکا کرده بخورند تا بقوام آید بعد با اندک تخم کدو و موسس سیاه و بنفشه
و کشتی نو در بزرگ و مغزینند و هر کدام بخورد درم آب در آن کوبیده
تا چهارم حصه بماند آنگاه صاف نموده و بپیت درم نبات داخل کنند و تقوا
آورده سنگبارده و کبیر و نارا کل و مغزینند و با دام و پنج کوبه و کا کسکی
پانزده درم فلفل کرده درم کباب جبین توفان و قفص سیاه و در جبین
فلفل در آن یک سد درم پس برآیند و هر روز دهفت درم صبح و دست
درم شام بخورند چنان وقت و بد که بشیر بخورد و از آن بخورند که شش و

کونواری

بکوارش بکرا جیت کندی صبح کبود و میرود و روغن ستور بریان کنند و
اسکند و موسلی سیاه و درنجیل هر یک پست و درم لنگول پازره و درم دار
چینی و خولجیان کبابه سیاه و عاقرها هر یک چهار درم و زعفران جو زبویه
هر یک و درم سه و ده و پخته و صبح را بزهره کرم مع و دوشیزه سرخ و
روغن مذکور پیندازند و بکف برسم زنده تا مانند گلوله شود و پس غلوانا
سازند و صبح و شام بخورند و قوت باه لغات افزاید و باخته شود که بگوید
و غده که غصید بزرگ کند و درخ شیرشیرکا و جوشانید و چون نصفه با زهره
جیدر را در کنند و شیر اصف کرده کف سیاه در آن ترسانند و در
سایه خشک ساخته هر روز شش درم بخورند و باید دانست که تا نگین
باشد از خوردن و میوه غلبت کردن از رویه قوت باه احتراز لازم است
که با دامن مزاج بگرداند و دل و جگر و دماغ را گرم گرداند و اندامهای دیگر
را بزهره زین کند بی باید نوعی که گوشت باه از طبع خیزد و در او زهره
باشد و آن باینما می شود و دیدن مطلوب مشاهده جماع بیدن عطر
پوشیدن و حمامهای نرم گرفتن بر قاشمای پنیگو خوردن غذای لذیذ
معتدل شراب موافق آنکه بعد از طعام خواب خوش استراحت کند

منه

باب الف هـ

اسامی ادویه و ادویه زبان بندی فارسی عربی

| | | | |
|------------------|-------------------|------------|-----------|
| الاجی | اندو | آلوده | اندزین |
| شیل | زبان کجنگ | اسکله | خطل |
| قائله | لسان الصافر | البح | قنادالکام |
| اړند | اوکتا زبره | اسکند | ادوک |
| بیله اخیر | استغول و شکم درید | بهرن سفید | زنجبیل |
| جاء الجوفع | بدر تظونا | | |
| اچوان و جوات | اچوان خراسانی | اچود | ایلیاود |
| ناتخواه | | کرفس | صبر |
| بدر آینه | | | |
| اوست کشتی و کشتی | انت پهل | اکروت | |
| باد نجان دشتی | بادر جوبه | کودکان چار | |
| | | چوز | |
| آبلی | اکر | اکر | انسی |

قرانی

| | | |
|------------|---------|-----------|
| قرانی بندی | عود خام | زرد ورق |
| قرمندی | | طلق |
| اوسنگ | امرت | ایسته |
| انجوه | ایت | حریق سیاه |
| سب لالم | ما | سبند شینی |

باب الب

| | | | |
|-------------------|------------------|--------------|--------|
| پیتلی | پیمکور | بای برنگ | باجان |
| فلفلدر از | دار لفل | برنگ گالی | آزادور |
| پاپرا و بیت پاپرا | بول | بماد و نمونه | سج |
| شاسترج | مرکی | سعد بندی | اکرک |
| | بول رخ پل سیاه | قرقون | |
| بانش | بینه و بینه بینه | بیشکن | بوده |
| نی | مجد به | باد نجان | فضا |
| بول سه | بماد و نمونه | شاسترج | شال |
| | بلاور | | |

| | | | | |
|-------------|-----------|---------|----------------|-----------|
| پیری | بهرم کبکس | بول | بول و قش چنگلی | بال رگس |
| شاه پیرم | مروم کبک | یکنظاره | نصبت بربری | پیل کوش |
| باب التاء | | | | |
| شیری | سج | تینه و | تانه | نکر و چای |
| ساق | زق | نور و | سش | دوغ |
| | | نور و | نور و | نور و |
| نیل | نوبه | نوبه | نوبه | نوبه |
| روغن چوب | زوم | زوم | زوم | زوم |
| نکما و سساک | | | | |
| دار و نسکنه | | | | |

باب الجیم

| | | | | |
|-----------|---------|------|-------|------|
| چوکار | چرو | چندن | چاکو | چوند |
| بوره ارنی | زبره | شندل | چشیره | اکه |
| چاول | حای بیل | چوتی | چنبیل | |

| | | | |
|----------|------------------|-------------|----------------|
| پسکی | بلج و دهره اکوند | بیل | پرون |
| شورخار | بکی برکت نوشو | | نک مند |
| زاج سفید | دوم زبره را | رمان اندی | |
| پالک | بجوده | بابر | پاز بیکلی |
| | ترنج | رمان جوانی | |
| استخار | | | |
| بشیر بر | بمانیل | بان | استیل |
| | کود پر | تبول | بروده |
| نظر | اچوان دی | | کندر |
| پاز | بیل | پاده | بال و او تیر |
| | برج صنوع | شیاب | خس سیاه و سفید |
| | | زیتن | |
| بیل | نک و نک | برج و نالیس | پوسی |
| بشیر | قلق دار زبر | چ چیتا نا | وگله |
| بشق | رصاص | زرتب | نظر |

بشیر و بشیر

پیری

برنج خوردنی چو ز بویا چو ز طبیب
 یاسین بر باز بسا سه طبیان

چمااد کز چنگ شیطیح عصاب
 چنگ چو ک جگ حاص جینگ
 جیبان و جمال کونه بیدار بخطائی و ما یونیا
 جک اسلاطین و حب الملوک
 چو ل روتاس فوده
 جمر المفاطیس اربان
 چتر پیر یکه سینه دشتا
 سنبل الطیب

باب الدال
 دوهی دوهی دار هلد و اینی حلد
 دوهی دوهی دار جو به

لبن

لبن دواتوره باسث دواتوره
 دواتوره دواتوره دواتوره

جو ز الما نل قیوم جو بناز بادا درود
 دمانه کوت میر دراک دایر مسادی
 کشتیز انکور انار رمان
 راشنا راجکیر دال دان کنبه
 زنجبیل شامی عصر الراعی قیر
 روهن رتن و هیره رانی روتی
 درگاهو الماس خردل سندان کد نان
 خنجر

۲۱۲

داجنس داجنس رسوقی رسوقی
 پرسیاوشان کیمه افور نقره ویم

باب الیین
 سونت سوند سوند سوند
 زنجبیل خشک دالان زخرد شت
 سلار سوند سوند سوند
 میقه طلازد دهب
 ساجی کمار سادری سادری
 اشوار بودیدان سادری
 سنبل کمار سبب سبب
 داروی موش صدف صدف

سم الفار

سم الفار سارک اکنت
 سارک سارک سارک

ساروان و نام احلیم و سبند ان دوز
 اسالیون و زرا رشاد سوری و گانه رادک و دونس
 شنگ و هنگو اد کسوری
 زعفران مشک جساد و قو
 کربوجه و دانکه خرزه بطیح
 ساروان و نام احلیم و سبند ان دوز
 اسالیون و زرا رشاد سوری و گانه رادک و دونس
 شنگ و هنگو اد کسوری
 زعفران مشک جساد و قو
 کربوجه و دانکه خرزه بطیح
 ساروان و نام احلیم و سبند ان دوز
 اسالیون و زرا رشاد سوری و گانه رادک و دونس
 شنگ و هنگو اد کسوری
 زعفران مشک جساد و قو
 کربوجه و دانکه خرزه بطیح

۲۱۳

باب الماء

هنگن
ماهی مزاج

ماهی جودی
بخار مریم

عند

زرد و جود

پیرا دوی
خون سیا و شاد
دم آلاخوین
مرتا ل

هنگ
انگزه
علیت

علیل فیلز مزاج
متن خضض کی
بره

زرد و بخار
ار ساقون

انگزه

هلیل
اهلیلج

تم نت نام



